

۴. يا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأُوفُوا بِعَهْدِي  
أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّاهُ فَارْهُهُونِ

### ترجمه:

۴۰ - ای فرزندان اسرائیل! نعمت هایی را، که به شما ارزانی داشتم به یاد آورید! و به پیمانی که با من بسته اید وفا کنید، تا من نیز به پیمان شما وفا کنم. (و در راه انجام وظیفه)، تنها از من بترسید!

### تفسیر:

#### یاد نعمت های خدا

داستان خلافت آدم(علیه السلام) در زمین و بزرگداشت او از سوی فرشتگان، و سپس فراموش کردن پیمان الهی و خارج شدن او از بهشت و همچنین توبه او را در آیات گذشته شنیدیم، و از این ماجرا این اصل اساسی روشن شد که در این جهان، همواره دو نیروی مختلف حق و باطل در برابر هم قرار دارند و مشغول مبارزه اند، آن کس که تابع شیطان شود، راه باطل را انتخاب کند، سرانجامش دور شدن از بهشت و سعادت و گرفتاری در رنج و درد است، و به دنبال آن پشیمانی.

به عکس، آنها که خط فرمان پروردگار را بدون اعتنا به وسوسه های شیاطین و باطل گرایان ادامه دهند، پاک و آسوده از درد و رنج خواهند زیست. و از آنجا که داستان نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان، و خلافت آنها در زمین، سپس فراموش کردن پیمان الهی و گرفتار شدن آنها در چنگال رنج و

بدبختی، شباهت زیادی به داستان آدم(علیه السلام) دارد، بلکه فرعی از آن اصل کلی محسوب می شود، خداوند در آیه مورد بحث و آیات متعددی بعد از آن، فرازهای مختلفی از زندگی بنی اسرائیل و سرنوشت آنها را بیان می کند، تا آن درس تربیتی که با ذکر سرنوشت آدم، آغاز شد در این مباحث تکمیل گردد.

روی سخن را به «بنی اسرائیل» کرده چنین می گوید: «ای بنی اسرائیل به خاطر بیاورید نعمت های مرا که به شما بخشیدم، و به عهد من وفا کنید تا من نیز به عهد شما وفا کنم، و تنها از من بترسید» (یا **بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأُوفُوا بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّاهُ فَارْهُمُونَ**).

در حقیقت این سه دستور (یادآوری نعمت های بزرگ خدا، وفای به عهد پروردگار، و ترس از نافرمانی او) اساس تمام برنامه های الهی را تشکیل می دهد.

یاد نعمت های او، انسان را به معرفت او دعوت می کند، و حس شکرگزاری را در انسان بر می انگیزد، سپس توجه به این نکته که این نعمت ها بی قید و شرط نیست و در کنار آن خدا عهد و پیمانی گرفته، انسان را متوجه تکالیف و مسئولیت هایش می کند، و بعد از آن نترسیدن از هیچ کس و هیچ مقام در راه انجام وظیفه، سبب می شود انسان همه موانع را در این راه از پیش پای خود بر دارد و به مسئولیت ها و تعهدهایش وفا کند؛ چرا که یکی از موانع مهم این راه ترس های بی دلیل از این و آن است، به خصوص در مورد بنی اسرائیل، که سال ها زیر سیطره فرعونیان قرار داشتند و ترس جزء بافت وجود آنها شده بود.

\* \* \*

### نکته ها:

#### ۱ - یهود در مدینه

جالب این که طبق تصریح بعضی از مورخان قرآن، سوره «بقره» نخستین

سوره ای است که در «مدینه» نازل شده، و قسمت مهمی از آن درباره یهود، بحث می کند؛ زیرا یهود در آنجا معروف ترین جمعیت پیروان اهل کتاب بودند، و قبل از ظهور پیامبر(صلی الله علیه و آله) طبق کتب مذهبی خود انتظار چنین ظهوری را داشتند و دیگران را به آن بشارت می دادند، از نظر اقتصادی نیز وضع آنها بسیار خوب بود، و روی هم رفته، نفوذ عمیقی در «مدینه» داشتند.

اما با ظهور اسلام، اسلامی که راه های منافع نامشروع آنها را می بست و جلوی انحرافات و خودکامگی های آنها را می گرفت، نه تنها غالباً دعوت اسلام را نپذیرفتند، بلکه آشکار و نهان بر ضد اسلام قیام کردند، همان مبارزه ای که هنوز هم بعد از چهارده قرن ادامه دارد.

آیه فوق و آیات بعد نازل شد و آنها را زیر شدیدترین رگبار سرزنش های خود گرفت، و آن چنان با ذکر دقیق قسمت های حساس تاریخسان آنها را تکان داد که هر کس کمترین روح حق جوئی داشت بیدار گشته به سوی اسلام آمد، به علاوه درس آموزنده ای بود برای همه مسلمان ها.

در آیات آینده به خواست خدا فرازهایی از قبیل نجاتشان از چنگال فرعون، شکافتن دریا و غرق شدن فرعونیان، میعادگاه موسی در «کوه طور»، گوساله پرستی بنی اسرائیل در غیبت موسی، دستور توبه خونین و نازل شدن نعمت های ویژه خدا بر آنها، و مانند آن خواهیم خواند که هر کدام درس یا درس های آموزنده ای در بر دارد.

\* \* \*

## ۲ - دوازده پیمان خدا با یهود چه بود؟

آن گونه که از آیات قرآن استفاده می شود این پیمان همان پرستش خداوند یگانه، نیکی به پدر و مادر، بستگان، یتیمان، و مستمندان، و خوشرفتاری با مردم،

بر پا داشتن نماز، ادای زکات، دوری از اذیت و آزار، و خونریزی بوده است.

شاهد این سخن آیات ۸۳ و ۸۴ همین سوره است: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ... وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ».

در حقیقت این دو آیه اشاره به ده پیمان مختلف است که خدا از یهود گرفته بود، و با ضمیمه کردن آیه ۱۲ سوره «مائده» (وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعْثَنَا مِنْهُمْ أَثْنَى عَشَرَ نَبِيًّا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقْمَتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ...) که دو پیمان دیگر دائر به ایمان به انبیاء و تقویت آنان از آن استفاده می شود، روشن می گردد که آنها در برابر آن نعمت های بزرگ الهی و تعهد های فراوانی کرده بودند و به آنها وعده داده شده بود، که اگر به اینها وفادار بمانید در باغ هائی از بهشت جای خواهید گرفت که نهرها از زیر قصرها و درختانش جاری است (لَا دُخَلَّنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارِ).

اما متأسفانه آنها سر انجام همه این پیمان ها را زیر پا گذارند که هنوز هم به پیمان شکنی خویش ادامه می دهند، در نتیجه پراکنده و در به در شدند و تا این پیمان شکنی ها ادامه دارد، این وضع نیز ادامه خواهد یافت، و اگر می بینیم چند روزی در پناه دیگران سر و صدائی دارند هرگز دلیل بر پیروزیشان نیست، و ما به خوبی می بینیم روزی را که فرزندان غیور اسلام، دور از گرایش های نژادی و قومی تنها در سایه قرآن بپاخیزند و به این سر و صدایها خاتمه دهند.

\* \* \*

## ۴ - خدا نیز به عهدهش وفا می کند

نعمت های خدا هیچ گاه بی قید و شرط نیست، در کنار هر نعمتی مسئولیتی قرار دارد و شرطی نهفته است.

در روایتی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: منظور از «أوفِ بعهْدِ كُمْ» این است که من به عهد خودم وفا خواهم کرد و شما را به بهشت خواهم برد.<sup>۱</sup>

و اگر در قسمتی از این حدیث ایمان به ولایت علی(علیه السلام) بخشنی از این پیمان ذکر شده جای تعجب نیست؛ زیرا یکی از مواد پیمان بنی اسرائیل قبول رسالت پیامبران الهی و تقویت آنها بود، و می دانیم: قبول جانشینان آنها نیز دنباله همان مسأله رهبری و ولایت است که در هر زمان متناسب با آن عصر باید تحقق یابد، در زمان موسی عهده دار این منصب او بود و در عصر پیامبر، پیامبر و در زمان های بعد علی(علیه السلام). ضمناً جمله: إِيَّاَيَ فَارْهَبُونِ «تنها از مجازات من بترسید» تأکیدی است بر این مطلب که در راه و فای به عهدهای الهی و اطاعت فرمانش از هیچ چیز و هیچ کس نباید ترس و وحشت داشت، این انحصار را از کلمه «إِيَّاَيَ» که مقدم بر جمله «فَارْهَبُونِ» است استفاده می کنیم.

\* \* \*

## ۵ - چرا یهودیان را بنی اسرائیل می گویند؟

«اسرائیل» یکی از نام های یعقوب، پدر یوسف(علیه السلام) می باشد، در علت نامگذاری یعقوب به این نام، مورخان غیر مسلمان، مطالبی گفته اند: که با خرافات آمیخته است.

۱ - «نور الثقلین»، جلد اول، صفحه ۷۲ - «كافی»، جلد ۱، صفحه ۴۳۱، حدیث ۸۹ (دارالكتب الاسلامية) -

«بحار الانوار»، جلد ۲۴، صفحه ۳۵۸، حدیث ۷۷، و جلد ۳۶، صفحه ۹۷، حدیث ۲۵.

چنان که «قاموس کتاب مقدس» می‌نویسد: «اسرائیل به معنی کسی است که بر خدا مظفر گشت!»

وی اضافه می‌کند: «این کلمه لقب یعقوب بن اسحاق است که در هنگام مصارعه (کشتن گرفتن) با فرشته خدا به آن ملقب گردید!»

همین نویسنده در ذیل کلمه «یعقوب» می‌نویسد: «ثبات، استقامت و ایمان خود را ظاهر ساخت، در این حال خداوند اسم وی را تغییر داده «اسرائیل» نامید، و وعده داد که پدر جمهور طوائف خواهد شد... و... بالاخره در کمال پیری در گذشت، و مثل یکی از سلاطین دنیا مدفون گشت! و اسم یعقوب و اسرائیل بر تمام قومش اطلاق می‌شود».

همچنین او در ذیل کلمه «اسرائیل» می‌نویسد: «و این اسم را موارد بسیار است چنان که گاهی قصد از نسل اسرائیل و نسل یعقوب است».<sup>۱</sup>

ولی دانشمندان ما مانند مفسر معروف «طبرسی» در «مجمع البيان» در این باره چنین می‌نویسد: «اسرائیل همان یعقوب فرزند اسحاق پسر ابراهیم(علیهم السلام) است...» او می‌گوید، «اسر» به معنی «عبد» و «ئیل» به معنی «الله» است، و این کلمه مجموعاً معنی «عبدالله» را می‌بخشد.

بدیهی است: داستان کشتن گرفتن اسرائیل با فرشته خداوند و یا با خود خداوند که در «تورات» تحریف یافته کنونی دیده می‌شود یک داستان ساختگی و کودکانه است که از شأن یک کتاب آسمانی به کلی دور است و این خود یکی از مدارک تحریف تورات کنونی است.

\* \* \*

۱ وَ آمِنُوا بِمَا أُنزَلْتُ مُصَدِّقاً لِمَا مَعَكُمْ وَ لَا تَكُونُوا أُولَئِكَافِرٍ بِهِ وَ  
لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ إِيَّاهُ فَانْقُضُونِ  
۲ وَ لَا تُلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ  
۳ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاءَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ

### ترجمه:

- ۱ - و به آنچه نازل کرده ام ایمان بیاورید؛ که نشانه های آن، با آنچه در کتاب های شمامست، مطابقت دارد؛ و  
نخستین کافر به آن نباشد! و آیات مرا (به خاطر در آمد مختصری)، به بهای ناچیزی نفوشید! و تنها از من  
پرسید (نه از مردم)!
- ۲ - و حق را با باطل نیامیزیدا و حقیقت را با این که می دانید کتمان نکنید!
- ۳ - و نماز را به پا دارید، و زکات را بپردازید، و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید.

### شأن نزول:

بعضی از مفسران بزرگ، از امام باقر(علیه السلام) در شأن نزول نخستین آیات مورد بحث  
چنین نقل کرده اند: «برای حُیی بن اخطب، و کعب بن اشرف، و جمعی دیگر از یهود،  
هر سال مجلس میهمانی (پر زرق و برقی) از طرف یهودیان ترتیب داده می شد، آنها  
حتی راضی نبودند این منفعت کوچک به خاطر قیام پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ) از میان  
برود، به این دلیل (و دلایل دیگر) آیات تورات را که در زمینه اوصاف پیامبر(صلی الله علیه  
وآلہ) بود تحریف کردند، این همان «ثمن قلیل» و بهای کم

است که قرآن در این آیه به آن اشاره می کند).<sup>۱</sup>

\* \* \*

### تفسیر:

#### سودپرستی یهود

به دنبال پیمانی که خداوند از یهود گرفته بود، از جمله پیمان ایمان به پیامبران الهی و اطاعت فرمان های او، در سه آیه مورد بحث به نه بخش از دستوراتی که به یهود داده شده اشاره می کند.

نخست می فرماید: «به آیاتی که بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نازل شده ایمان بیاورید، آیاتی که هماهنگ با اوصافی است که در تورات شما آمده است» (وَ آمِنُوا بِمَا أُنْزِلَتْ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ).

قرآن، مصدق کتابی است که نزد شما است، یعنی بشاراتی را که تورات و پیامبران پیشین به پیروان خود دادند – که بعد از ما پیامبری با چنین اوصافی ظهور خواهد کرد و کتاب آسمانیش دارای این ویژگی ها است – این پیامبر و ویژگی های قرآن کاملاً منطبق بر آن بشارات است، و با آن هماهنگی همه جانبه دارد؛ چرا به آن ایمان نمی آورید؟! آنگاه می افزاید: «شما نخستین کسی نباشید که به این کتاب آسمانی کفر می ورزید و آن را انکار می کنید» (وَ لَا تَكُونُوا أُولَئِكَ الْكَافِرُونَ).

یعنی اگر مشرکان و بت پرستان عرب، کافر شوند، زیاد عجیب نیست، عجیب کفر و انکار شما است، آن هم به عنوان پیشگامان و نخستین مخالفان؛ چرا که هم از آنها بااطلاع ترید، اهل کتابید و در کتب آسمانی شما این همه

---

۱ - «مجمع البيان»، ذیل آیات مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۶۴ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۳، حدیث ۱۶۴ (مؤسسۀ اسماعیلیان).

بشارات درباره ظهور چنین پیامبری داده شده، و به همین دلیل، قبل از ظهورش، شما نخستین منادیان ظهور او بودید، چه شد که بعد از این ظهور به جای این که نخستین مؤمنان باشید، نخستین کافران شدید؟.

آری، بسیار از یهودیان مردمی لجوگند، و اگر این لجاجت نبود باید آنها خیلی زودتر از دیگران ایمان آورده باشند.

در سومین جمله می گوید: «شما آیات مرا به بهای اندکی نفروشید» و آن را با یک میهمانی سالیانه معاوضه نکنید (وَ لَا تَشْتُرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا).

بدون شک آیات خدا را با هیچ بهائی نباید معاوضه کرد، چه کم باشد و چه بسیار، ولی این جمله در حقیقت اشاره به دون همتی این دسته از یهود است که به خاطر منافع اندکی، همه چیز را به دست فراموشی می سپردند، و آنها که تا آن روز از مبشران قیام پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ) و کتاب آسمانی او بودند، هنگامی که منافع خویش را در خطر دیدند، این بشارت ها را انکار کردند و آیات تورات را تحریف نمودند؛ چرا که در صورت آشنائی مردم با حقیقت، کاخ ریاست آنها فرو می ریخت.

اصولاً اگر تمام این جهان را به کسی بدھند تا یکی از آیات الهی را انکار کند، بهای کم و اندکی است؛ زیرا این زندگی سر انجام نابودشدنی است و سرای آخرت ابدی و جاودانی است، چه رسد که انسان بخواهد، این آیات الهی را فدای منافع ناچیزی کند.

در چهارمین دستور می گوید: «تنها از من بپرهیزید» (وَ إِيّاهُ فَاقْتُلُونَ).

از این نترسید که روزی شما قطع شود و از این نترسید که جمعی از متعصبان یهود، بر ضد شما سران قیام کنند، تنها از من، یعنی از مخالفت فرمان من بترسید.

در پنجمین دستور، می فرماید: «حق را با باطل نیامیزید» که مردم به اشتباه بیفتند (وَ لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ).

و در ششمین دستور، از کتمان حق نهی کرده می گوید: «حق را مکتوم ندارید در حالی که شما می دانید و آگاهید» (وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

هم کتمان حق، جرم و گناه است، و هم آمیختن حق و باطل که هر دو از نظر نتیجه، یکسان می باشند، حق را بگوئید هر چند به زیان شما باشد، و باطل را با آن نیامیزید هر چند منافع زودگذرтан به خطر بیفتند.

\* \* \*

و بالاخره هفتمین و هشتمین و نهمین دستور را به این صورت بازگو می کند: «نماز را به پا دارید، زکات را ادا کنید، و (عبادت دسته جمعی را فراموش ننمائید) با رکوع کنندگان رکوع نمائید» (وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاءَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ).

با این که دستور اخیر، اشاره به مسئله نماز جماعت است، ولی از میان تمام افعال نماز تنها «رکوع» را بیان کرده و می گوید: «با رکوع کنندگان رکوع کنید» این تعبیر، شاید به خاطر آن باشد که نماز یهود مطلقاً دارای رکوع نبود، این نماز مسلمانان است که یکی از اركان اصلی آن، رکوع محسوب می شود.

جالب این که نمی گوید: نماز بخوانید، بلکه می گوید: **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ** «نماز را به پا دارید» یعنی تنها خودتان نمازخوان نباشید بلکه چنان کنید که آئین نماز در جامعه انسانی بر پا شود، و مردم با عشق و علاقه به سوی آن بیایند.

بعضی از مفسران گفته اند: تعبیر به «**أَقِيمُوا**» اشاره به این است که نماز شما تنها اذکار و اوراد نباشد، بلکه آن را به طور کامل به پا دارید که مهم ترین رکن آن

توجه قلبی و حضور دل در پیشگاه خدا و تأثیر نماز در روح و جان آدمی است.<sup>۱</sup> در حقیقت در این سه دستور اخیر، نخست پیوند فرد با خالق (نماز) بیان شده، و سپس پیوند با مخلوق (زکات) و سر انجام پیوند دسته جمعی همه مردم با هم در راه خدا!

\* \* \*

### نکته ها:

آیا قرآن مندرجات «تورات» و «انجیل» را تصدیق کرده؟!  
در آیات متعددی از قرآن مجید، این تعبیر به چشم می خورد که: «قرآن مفاد کتب پیشین را تصدیق می کند».  
از جمله در آیات مورد بحث خواندیم: «**مُصَدِّقاً لِمَا مَعَكُمْ**» و در آیات ۸۹ و ۱۰۱ سوره «بقره» می خوانیم: «**مُصَدِّقاً لِمَا مَعَهُمْ**».  
و در آیه ۴۸ «مائده» می فرماید: و **أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ** **مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ**: «ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم در حالی این کتاب کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند».

همین امر، سبب شده که جمعی از مبلغان یهود و مسیحی، این آیات را سندی بر عدم تحریف تورات و انجلیل بگیرند، و بگویند: تورات و انجلیل، در عصر پیامبر اسلام، مسلمانًا با تورات و انجلیل امروز تفاوتی پیدا نکرده، و اگر تحریفی در تورات و انجلیل ها رخ داده باشد، مسلمانًا مربوط به قبل از آن است، و چون قرآن صحت تورات و انجلیل موجود در عصر پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ) را تصدیق نموده، مسلمانان باید این کتب را به عنوان کتب آسمانی دست نخورده به رسمیت بشناسند.

---

۱ - «المنار»، جلد ۲، صفحه ۲۹۳ - «مفردات راغب»، ماده «قوم».

### پاسخ:

آیات مختلفی از قرآن گواهی می دهد: نشانه های پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ) و آئین او در همان کتاب های محرّف که در آن زمان در دست یهود و نصاری بوده وجود داشته است؛ زیرا مسلم است که منظور از تحریف این کتب آسمانی این نیست که تمام کتاب های موجود، باطل و بر خلاف واقع می باشد، بلکه قسمتی از تورات و انجلیل واقعی در لابلای همین کتب وجود داشته و دارد، و نشانه های پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ)، در همین کتب و یا سایر کتاب های مذهبی که در دست یهود و نصاری بوده، وجود داشته است (و الان هم بشاراتی در آنها هست).

به این ترتیب، ظهور پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ) و کتاب آسمانی او عملاً تمام آن نشانه ها را تصدیق می نموده؛ زیرا با آن مطابقت داشته است.

بنابراین، معنی تصدیق قرآن نسبت به تورات و انجلیل این است که صفات و ویژگی های پیغمبر(صلی الله علیه وآلہ) با نشانه هائی که در تورات و انجلیل آمده، مطابقت کامل دارد.

استعمال واژه «تصدیق» در معنی «مطابقت» در آیات دیگر قرآن نیز مشاهده می شود، از جمله در آیه ۱۰۵ سوره «صفات» به ابراهیم(علیه السلام) می گوید: **قَدْ صَدَقْتَ الرُّؤْيَا**: «تو تصدیق خواب خود نمودی» یعنی عمل تو مطابق خوابی است که دیده ای، و در آیه ۱۵۷ سوره «اعراف»: **الَّذِينَ يَتَبَعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمَّىَ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التُّورَاءِ وَالْإِنْجِيلِ...** این معنی صریحاً بیان شده، یعنی اوصافی که در او می بینند مطابق است با آنچه در تورات یافته اند.

در هر حال، آیات فوق چیزی جز «تصدیق عملی» قرآن و پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) نسبت به نشانه های حقانیت او که در کتب گذشته بوده است نیست، و دلالتی بر تصدیق تمام مندرجات تورات و انجلیل، ندارد به علاوه آیات متعددی از قرآن

حکایت از این می کند که آنها آیات تورات و انجیل را تحریف نمودند، و این خود شاهد زنده ای است بر گفتار بالا.

شاهد زنده دیگر:

«*فخر الاسلام*» مؤلف کتاب «*انیس الاعلام*» که خود یکی از کشیشان به نام مسیحی بوده، تحصیلات خود را نزد کشیشان مسیحی به پایان رسانیده است و به مقام ارجمندی از نظر آنان نائل آمده، در مقدمه این کتاب، ماجراهی عجیب اسلام آوردن خود را چنین

شرح می دهد:

«... بعد از تجسس بسیار، زحمات فوق العاده و گردش در شهرها خدمت کشیش والا مقامی رسیدم، که از نظر زهد و تقوا ممتاز بود، فرقه «*کاتولیک*» از سلاطین و غیره در سؤالات دینی خود به او مراجعه می کردند، من نزد او مدتها مذاهب مختلفه نصارا را فرا می گرفتم، او شاگردان فراوانی داشت، ولی در میان همه به من علاقه خاصی داشت. کلیدهای منزل... همه در دست من بود فقط کلید یکی از صندوقخانه ها را پیش خود نگاه داشته بود...»

در این بین روزی کشیش را عارضه ای رخ داد، به من گفت به شاگردها بگو: حال تدریس ندارم. وقتی نزد شاگردان آمدم دیدم مشغول بحث اند، این بحث منجر به معنی لفظ «*فارقلیطا*<sup>۱</sup>» در سریانی و «پریکلتوس» به زبان یونانی... شد، جدال آنها به طول انجامید، هر کسی رأیی داشت...

پس از بازگشت، استاد پرسید: امروز چه مباحثه کردید؟! من اختلاف آنها را در لفظ «*فارقلیطا*» از برای او تقریر کردم... گفت: تو کدام یک از اقوال را انتخاب

۱ - در روایات و کتاب ها، لفظ «*فارقلیطا*» را به شکل های دیگری نیز نقل کرده اند: ۱ - البارقلیط  
۲ - البارقلیطا ۳ - الفارقلیط ۴ - الفارقلیطا ۵ - فارقلیط ۶ - فارقلیطا («*بحار الانوار*»، جلد ۱۶، صفحات ۱۲۹، ۱۲۰ و ۱۳۰، حدیث ۶۴، و صفحه ۹۰، حدیث ۲۱، جلد ۱۰، صفحات ۳۰۵ و ۳۰۸، و جلد ۲۱، صفحه ۳۰۳، و جلد ۱۵، صفحه ۳۵۱ - «*الصراط المستقیم*»، جلد ۱، صفحات ۴۴ و ۵۶، کتابخانه حیدریه و....).

کرده ای؟

**گفتم:** مختار فلان مفسر را اختیار کرده ام.

کشیش گفت: تقصیر نکرده ای، و لکن حق و واقع خلاف همه این اقوال است؛ زیرا حقیقت این را نمی دانند مگر راسخان فی العلم، از آنها هم تعداد کمی با آن حقیقت آشنا هستند، من اصرار کردم که معنی آن را برایم بگوید، وی سخت گریست و گفت: هیچ چیز را از تو مضایقه نمی کنم... در فرا گرفتن معنی این اسم اثر بزرگی است، ولی به مجرد انتشار، من و تو را خواهند کشت! چنان چه عهد کنی به کسی نگوئی این معنی را اظهار می کنم... من به تمام مقدسات قسم خوردم که نام او را فاش نکنم.

گفت: این اسم از اسماء پیامبر مسلمین است و به معنی «احمد»(صلی الله علیه وآلہ) و «محمد»(صلی الله علیه وآلہ) است.

پس از آن، کلید آن اطاق کوچک را به من داد و گفت: در فلان صندوق را باز کن و فلان و فلان کتاب را بیاور، کتاب ها را نزد او آوردم، این دو کتاب به خط یونانی و سریانی، پیش از ظهور پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ) بر پوست نوشته شده بود.

در هر دو کتاب لفظ «فارقليطا» را به معنی، احمد(صلی الله علیه وآلہ) و محمد(صلی الله علیه وآلہ)، ترجمه نموده بودند، سپس اضافه کرد: علماء نصارا قبل از ظهور او اختلافی نداشتند که «فارقليطا» به معنی «احمد و محمد» است، ولی بعد از ظهور محمد(صلی الله علیه وآلہ) برای بقای ریاست خود و استفاده مادی، آن را تأویل کردند و معنی دیگری برای آن اختراع نمودند و آن معنی قطعاً منظور صاحب انجیل نبوده است.

سؤال کردم، درباره دین نصارا چه می گوئی؟

گفت: با آمدن دین اسلام منسوخ است، این لفظ را سه بار تکرار نمود.

گفتم:

در این زمان طریقه نجات و صراط مستقیم... کدام است؟

گفت: منحصر است در متابعت محمد<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup>.

گفتم: آیا تابعان او اهل نجاتند؟

گفت: ای، و الله (سه بار تکرار کرد)...

سپس استاد گریه کرد و منhem بسیار گریستم.

گفت: اگر آخرت و نجات میخواهی البته باید دین حق را قبول نمائی... و من همیشه

تو را دعا می کنم، به شرط این که در روز قیامت شاهد باشی که در باطن مسلمان

و از تابعان حضرت محمد<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup> هستم،... هیچ شکی نیست که امروز بر

روی زمین دین اسلام دین خداست...»!!<sup>۱</sup>

چنان که ملاحظه می کنید: طبق این سند، علمای اهل کتاب پس از ظهور پیامبر

اسلام<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup> به خاطر منافع شخصی خود، نام و نشانه های او را طور دیگری

تفسیر و توجیه کردند.

\* \* \*

---

۱ - اقتباس با کمی اختصار از «هدایت دوم»، مقدمه کتاب «انیس الاعلام».

۳، أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبَرِّ وَ تَنْسُوْنَ أَنفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُوْنَ الْكِتَابَ  
أَفَلَا تَعْقِلُوْنَ

۴، وَ اسْتَعِيْنُوا بِالصَّبَرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ  
۶، الَّذِينَ يَظْنُنُوْنَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوْرَبِهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ

### ترجمه:

- ۴ - آبا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمده) دعوت می کنید، اما خودتان را فراموش می نمائید؛ با این که شما کتاب (آسمانی) را می خوانید! آیا نمی اندیشید؟!
- ۵ - از صبر و نماز یاری جوئید؛ (و با استقامت و مهار هوس های درونی و توجه به پروردگار، نیرو بگیرید؛) و این کار، جز برای حاشیان، گران است.
- ۶ - آنها کسانی هستند که می دانند دیدارکننده پروردگار خویشنند و به سوی او باز می گردند.

### تفسیر:

به دیگران توصیه می کنید، اما خودتان چرا؟!

- گر چه روی سخن در آیات فوق، همچون آیات قبل و بعد، با بنی اسرائیل است، ولی مسلماً مفهوم آن گسترده است و دیگران را نیز شامل می شود.
- به گفته مفسر معروف «طبرسی» در «مجمع البیان» علماء و دانشمندان یهود قبل از بعثت محمد(صلی الله علیه وآلہ)، مردم را به ایمان به وی دعوت می کردند و بشارت

ظهورش را می دادند ولی خود، هنگام ظهرور آن حضرت، از ایمان آوردن خودداری کردند.<sup>۱</sup>

و نیز، همان مفسر بزرگ نقل می کند که: بعضی از علمای یهود به بستگان خود که اسلام آورده بودند توصیه می کردند به ایمان خویش باقی و ثابت بمانند ولی خودشان ایمان نمی آورند.<sup>۲</sup>

لذا نخستین آیه مورد بحث، آنها را بر این کار مذمت کرده می گوید: «آیا مردم را به نیکی دعوت می کنید ولی خودتان را فراموش می نمایید» (أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسُوْنَ أَنْفُسَكُمْ).

با این که «کتاب آسمانی را می خوانید آیا هیچ فکر نمی کنید» (وَ إِنْتُمْ تَتَلَوَّنَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

اصولاً<sup>۳</sup> یک برنامه اساسی مخصوصاً برای علماء، مبلغین و داعیان راه حق، این است که: بیش از سخن، مردم را با عمل خود تبلیغ کنند، همان گونه که در حدیث معروفی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: كُوْنُوا دُعَاءَ النَّاسِ بِأَعْمَالِكُمْ وَ لَا تَكُونُوا دُعَاءً بِالْسِّيْكُمْ: «مردم را با عمل خود به نیکی ها دعوت کنید نه با زبان خود».

تأثیر عمیق «دعوت عملی» از اینجا سرچشمه می گیرد که هر گاه شنونده بداند گوینده از دل سخن می گوید و به گفته خویش صد در صد ایمان دارد، گوش جان خود را به روی سخنانش می گشاید و سخن که از دل برخیزد بر دل می نشیند، و در جان اثر می گذارد، و بهترین نشانه ایمان گوینده به سخنش این

۱ و ۲ - «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۶۴.

۳ - «سفينة البحار»، ماده «عمل» - «بحار الانوار»، جلد ۵، صفحه ۱۹۸ - احادیث زیاد دیگری نیز به همین مضمون ولی با عبارات مختلف در منابع روایی آمده است («کافی»، جلد ۲، صفحات ۷۷، ۷۸ و ۱۰۵، دارالكتب الاسلامية - «وسائل الشیعه»، جلد ۱، صفحه ۷۶، چاپ آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۶۷، صفحات ۳۰۳، ۲۲۹ و ۳۰۹، و جلد ۶۸، صفحه ۷ و ...)

است که خود قبل از دیگران عمل کند، همان گونه که علی(علیه السلام) می فرماید:  
**أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْكُمُ عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَأَسْبِقْتُمُ إِلَيْهَا، وَ لَا أَنْهَا كُمْ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَأَتَاهَا قَبْلَكُمْ عَنْهَا:** «ای مردم به خدا سوگند شما را به هیچ طاعتی تشویق نمی کنم مگر آن که قبلًا خودم آن را انجام می دهم و از هیچ کار خلافی باز نمی دارم مگر این که پیش از شما از آن دوری جسته ام».۱

در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: **مِنْ أَشَدِ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا وَعَمِلَ بَغْيَرِهِ**: «از کسانی که در روز قیامت عذابشان از همه شدیدتر است کسی است که سخن حقی بگوید و خود به غیر آن عمل کند».۲

\* \* \*

علمای یهود از این می ترسیدند: اگر به رسالت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ) اعتراف کنند، کاخ ریاستشان فرو ریزد و عوام یهود به آنها اعتمنا نکنند، لذا صفات پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ) را که در تورات آمده بود دگرگون جلوه دادند.

قرآن برای این که انسان بتواند بر امیال و خواسته های دل پیروز گردد و حب جاه و مقام را از سر بیرون کند، در آیه بعد چنین می گوید: «از صبر و نماز یاری جوئید» و با استقامت و کنترل خویشتن بر هوس های درونی پیروز شوید (**وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّابِرِ وَ الصَّلَاةِ**).

سپس اضافه می کند: «این کار جز برای خاشعان سنگین و گران است» (**وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاطِعِينَ**).

\* \* \*

در آخرین آیه مورد بحث، خاشعان را چنین معرفی می کند: «همانها که

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۷۵ - «بحار الانوار»، جلد ۳۴، صفحه ۲۱۷، و جلد ۴۰، صفحه ۱۹۱، حدیث ۷۵

۲ - تفسیر «نور التقیین»، جلد اول، صفحه ۷۵ - «بحار الانوار»، جلد ۶۹، صفحه ۲۲۴ - «کافی»، جلد ۲، صفحات ۱۷۵، ۲۹۹ و ۳۰۰ (دارالکتب الاسلامیة).

می دانند: پروردگار خود را ملاقات خواهند کرد و به سوی او باز می گردند» (الذین  
**يَظْنُونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.**)

«يَظْنُونَ» از ماده «ظن» گاه، به معنی گمان و گاه، به معنی یقین می آید<sup>۱</sup> و در اینجا مسلماً به معنی ایمان و یقین قطعی است؛ زیرا ایمان به لقاء الله و بازگشت به سوی او حالت خشوع، خداترسی و احساس مسئولیت را در دل انسان زنده می کند و این یکی از آثار تربیتی ایمان به معاد است که همه جا در برابر انسان صحنه آن دادگاه بزرگ را مجسم می سازد و به انجام مسئولیت‌ها، حق و عدالت دعوت می کند.

این احتمال نیز وجود دارد که «ظن» در اینجا به معنی «گمان» باشد، و این در حقیقت یک نوع مبالغه و تأکید است که اگر انسان فرضًا به آن دادگاه بزرگ ایمان نداشته باشد، و فقط گمان کند، کافی است که از هر گونه خلافکاری خودداری نماید و در واقع سرزنش علماء یهود است که اگر ایمان شما حتی به درجه ظن و گمان برسد، باز باید احساس مسئولیت کنید و دست از این گونه تحریفات بردارید.<sup>۲</sup>

\* \* \*

## نکته‌ها:

### ۱ - «لقاء الله» چیست؟

تعبیر به «لقاء الله» در قرآن مجید کراراً آمده است، و همه به معنی «حضور

۱ - «راغب» در کتاب «مفردات» می گوید، «ظن» اسم است برای اعتقادی که از دلیل و قرینه حاصل می شود، این اعتقاد، کاهی قوی می شود و به مرحله یقین می رسد و گاه ضعیف است و از حد گمان تجاوز نمی کند.

۲ - «المنار»، جلد ۱، صفحه ۳۰۲ - و «المیزان»، جلد ۱، صفحه ۱۵۴ - و تفسیر «روح المعانی»، جلد ۱، صفحه ۲۲۸ - در آیات دیگر قرآن اشاره به این معنا دیده می شود مانند: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحًا» (سوره کهف، آیه ۱۱۰).

در صحنه قیامت» می باشد، بدیهی است منظور از «لقاء» و ملاقات خداوند ملاقات حسی، مانند ملاقات افراد بشر با یکدیگر نیست، چه این که خداوند نه جسم است و نه رنگ و مکان دارد که با چشم ظاهر دیده شود، بلکه منظور، یا مشاهده آثار قدرت او در صحنه قیامت، پاداش ها و کیفرها و نعمت ها و عذاب های او است، چنان که گروهی از مفسران گفته اند.

یا به معنی یک نوع شهود باطنی و قلبی است؛ زیرا انسان گاه به جائی می رسد که گوئی خدا را با چشم دل در برابر خود مشاهده می کند، به طوری که هیچ گونه شک و تردیدی برای او باقی نمی ماند.

این حالت، ممکن است بر اثر پاکی، تقوی، عبادت و تهدیب نفس در این دنیا برای گروهی پیدا شود، چنان که در «نهج البلاغه» می خوانیم: یکی از دوستان دانشمند علی(علیه السلام) به نام «ذعلب یمانی» از امام(علیه السلام) پرسید: هَلْ رَأَيْتَ رَبِّكَ؟ «آیا خدای خود را دیده ای؟!؟

امام(علیه السلام) فرمود: أَفَعَبْدُ مَا لَا أُرَى: «آیا خدائی را که نبینم پرستش کنم؟!؟ و هنگامی که او توضیح بیشتر خواست امام اضافه کرد:

لَا تُدْرِكُ الْعَيْنُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَ لَكِنْ تُدْرِكُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الإِيمَانِ

«چشم های ظاهر هرگز او را مشاهده نکنند، بلکه قلب ها به وسیله نور ایمان او را درک می نمایند».¹

این حالت شهود باطنی در قیامت، برای همگان پیدا می شود؛ چرا که آثار عظمت و قدرت خدا در آنجا آن چنان آشکار است که هر کوردلی هم ایمان قطعی پیدا می کند.

\* \* \*

¹ - «نهج البلاغه»، کلام ۱۷۹ - «بحار الانوار»، جلد ۴، صفحه ۵۲، حدیث ۲۷، و جلد ۶۹، صفحه ۲۷۹.

## ۲ - راه پیروزی بر مشکلات

برای پیشرفت و پیروزی بر مشکلات دو رکن اساسی لازم است، یکی پایگاه نیرومند درونی، و دیگر تکیه گاه محکم برونی، در آیات فوق به این دو رکن اساسی با تعبیر «صبر» و «صلوٰة» اشاره شده است: صبر، آن حالت استقامت و شکیبائی و ایستادگی در جبهه مشکلات است، و نماز، پیوندی است با خدا و وسیله ارتباطی است با این تکیه گاه محکم.

گرچه کلمه «صبر» در روایات فراوانی به روزه تفسیر شده است،<sup>۱</sup> ولی مسلمًا منحصر به روزه نیست، بلکه ذکر روزه به عنوان یک مصدق بارز و روشن آن است؛ زیرا انسان در پرتو این عبادت بزرگ، اراده‌ای نیرومند و ایمانی استوار پیدا می‌کند و حاکمیت عقلش بر هوس هایش مسلم می‌گردد.

تفسران بزرگ در تفسیر این آیه نقل کرده‌اند که: رسول گرامی اسلام هر گاه با مشکلی روبرو می‌شد که او را ناراحت می‌کرد، از نماز و روزه مدد می‌گرفت.<sup>۲</sup>

و نیز از امام صادق(علیه السلام) نقل شده: «هنگامی که با غمی از غم‌های دنیا روبرو می‌شوید، وضو گرفته، به مسجد بروید، نماز بخوانید و دعا کنید، زیرا خداوند دستور داده: «وَ اسْتَعِنُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ». <sup>۳</sup>

توجه به نماز و راز و نیاز با پروردگار، نیروی تازه‌ای در انسان ایجاد می‌کند و او را برای رویاروئی با مشکلات نیرو می‌بخشد.

در کتاب «کافی» از امام صادق(علیه السلام) می‌خوانیم: کانَ عَلِيًّا (علیه السلام) إِذَا هَالَهُ شَيْءٌ،

۱ - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۶۳، حدیث ۷ (دارالکتب الاسلامیة) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۰، صفحات ۴۰۷ و ۴۰۸ (چاپ آل البيت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۰، صفحه ۴۰۸، و جلد ۹۰، صفحه ۳۱۳، و جلد ۹۳، صفحه ۲۵۴.

۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۷۹، صفحه ۱۹۲، و جلد ۸۲، صفحه ۱۲۵، و جلد ۸۸، صفحه ۳۴۱ - تفسیر «آل‌وسی»، ذیل آیه مورد بحث.

۳ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحات ۱۳۸ و ۱۳۹، حدیث ۱۰۲۵۱ - «بحار الانوار»، جلد ۶۶.

فَزَعَ إِلَى الصَّلَاةِ ثُمَّ تَلَاهُ هَذِهِ الْآيَةُ وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّابِرِ وَ الصَّلَاةِ: «هنگامی که مشکل مهمی برای علی (علیه السلام) پیش می آمد به نماز بر می خاست سپس این آیه را تلاوت می فرمود وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّابِرِ وَ الصَّلَاةِ».<sup>۱</sup>

آری، نماز انسان را به قدرت لایزالی پیوند می دهد که همه مشکلات برای او سهل و آسان است و همین احساس، سبب می شود انسان در برابر حوادث، نیرومند و خونسرد باشد.

\* \* \*

---

۱ - «کافی»، جلد ۳، صفحه ۴۸۰، حدیث ۱ (دارالکتب الاسلامیة) - «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحه ۱۳۸، حدیث ۱۰۲۴۹ (چاپ آل البيت).

٤٧ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ  
عَلَى الْعَالَمِينَ

٤٨ وَأَنْقُوا يَوْمًا لَا تَجُزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُتَبَّلُ مِنْهَا شَفَاعَةً وَ  
لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ

### ترجمه:

٤٧ - اي بنی اسرائیل! نعمت های را که به شما ارزانی داشتم به خاطر بیاورید؛ و (نیز به یاد آورید که) من، شما را بر جهانیان، برتری بخشیدم.

٤٨ - و از آن روز بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی پذیرد و نه از او شفاعت پذیرفته می شود؛ و نه غرامت از او قبول خواهد شد؛ و نه یاری می شوند.

### تفسیر:

#### خيال های باطل یهود

در این آیات، بار دیگر خداوند روی سخن را به بنی اسرائیل کرده و نعمت های خدا را به آنها یادآور می شود و می گوید: «اي بنی اسرائیل نعمت های را که به شما دادم به خاطر بیاورید» (یا بنی إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ).

این نعمت ها دامنه گسترده ای دارد، از نعمت هدایت و ایمان گرفته تا رهائی از چنگال فرعونیان و باز یافتن عظمت و استقلال همه را شامل می شود.

آنگاه از میان این نعمت ها به نعمت فضیلت و برتری یافتن بر مردم زمان

خود که ترکیبی از نعمت های مختلف است اشاره کرده می گوید: «من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم» (وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ).

شاید بعضی تصور کنند منظور از «فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» این باشد که آنها را بر تمام جهانیان در تمام ادوار برتری بخشیده است.

ولی با توجه به سایر آیات قرآن روشن می شود: مقصود برتری آنها نسبت به افراد محیط و عصر خودشان است؛ زیرا در قرآن می خوانیم: كَتَمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...: «شما (مسلمانان) بهترین امتی بودید که برای نفع انسان ها آفریده شده اید...».<sup>۱</sup>

در جای دیگر درباره بنی اسرائیل می خوانیم: وَ أُورْثَنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا: «ما این مستضعفان را وارث مشرق و غرب زمین کردیم».<sup>۲</sup>

روشن است: بنی اسرائیل در آن زمان وارث تمام جهان نشدند پس مقصود این است که وارث شرق و غرب منطقه خودشان گشتند، بنابراین، فضیلت آنها بر جهانیان نیز برتری نسبت به افراد همان محیط است.

\* \* \*

در آیه بعد، قرآن خط بطلانی بر خیال های باطل یهود می کشد؛ زیرا آنها معتقد بودند چون نیاکان و اجدادشان پیامبران خدا بودند آنها را شفاعت خواهند کرد، و یا گمان می کردند می توان برای گناهان فدیه و بدل تهیه نمود، همان گونه که در این جهان، متولسل به رشوه می شدند.

قرآن می گوید: «از آن روز بترسید که هیچ کس بجای دیگری جزا داده نمی شود» (وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيئًا).

۱ - آل عمران، آیه ۱۱۰.

۲ - اعراف، آیه ۱۳۷.

«وَنَهُ شَفَاعَتِي (بِي اذْنٍ پُرُورَدَگَار) پَذِيرَفَتَهُ مَى شَوَد» (وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةً).

«وَنَهُ غَرَامَتْ وَ بَدْلَى قَبْولُ خَواهدَ شَد» (وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ).

«وَنَهُ كَسَى بَرَايِ يَارِي انسَانَ بَهْ پَاهَ مَى خَيْزَد» (وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ).

خلاصه، حاکم و قاضی آن صحنه کسی است که جز عمل پاک را قبول نمی کند، چنان که در آیات ۸۸ و ۸۹ «شعراء» می خوانیم: یَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالُ وَلَابْنُونَ \* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ: «روزی که نه مال به درد می خورد و نه فرزندان \* مگر آنها که دارای روح سالم، پاک و با ایمان هستند».

در حقیقت آیه فوق، اشاره به این است که در این دنیا چنین معمول است: برای نجات مجرمان از مجازات از طرق مختلفی وارد می شوند: گاه یک نفر جریمه دیگری را پذیرا می شود و آن را اداء می کند.

اگر این معنی ممکن نشد متولسل به شفاعت می گردد و اشخاصی را بر می انگیزد که از او شفاعت کند.

باز اگر این هم نشد، سعی می کنند با پرداختن غرامت خود را آزاد سازند.

و اگر دسترسی به این کار هم نداشت از دوستان و یاران کمک می گیرد تا از او دفاع کنند تا گرفتار چنگال مجازات نشود.

اینها طرق مختلف فرار از مجازات در دنیا است، ولی قرآن می گوید: اصول حاکم بر مجازات ها در قیامت به کلی از این امور جدا است، و هیچ یک از این امور در آنجا به کار نمی آید، تنها راه نجات، پناه بردن به سایه ایمان، تقوا و استمداد از لطف پروردگار است.

بررسی عقاید بت پرستان، یا منحرفین اهل کتاب نشان می دهد: این گونه افکار خرافی در میان آنها کم نبوده، مثلاً نویسنده تفسیر «المنار» نقل می کند: در بعضی از مناطق

مصر، بعضی از مردم خرافی وجه نقدی به غسل دهنده میت می دادند و آن را اجرت نقل و انتقال به بهشت می نامیدند.<sup>۱</sup>

و نیز در حالات یهود می خوانیم: آنها برای کفاره گناهانشان قربانی می کردند، اگر دسترسی به قربانی بزرگ نداشتند یک جفت کبوتر قربانی می کردند!<sup>۲</sup>

در حالات اقوام پیشین که احتمالاً قبل از تاریخ، زندگی می کردند می خوانیم: آنها زیور آلات و اسلحه مرده را با او دفن می کردند تا در زندگی آینده اش از آن بهره گیرد!<sup>۳</sup>

\* \* \*

### قرآن و مسئله شفاعت

بدون شک مجازات های الهی چه در این جهان، و چه در قیامت، جنبه انتقامی ندارد، بلکه همه آنها در حقیقت ضامن اجرا برای اطاعت از قوانین و در نتیجه پیشرفت و تکامل انسان ها است.

بنابراین هر چیز که این ضامن اجراء را تضعیف کند، باید از آن احتراز جست تا جرأت و جسارت بر گناه در مردم پیدا نشود.

از سوی دیگر، نباید راه بازگشت و اصلاح را به کلی بر روی گناهکاران بست، بلکه باید به آنها امکان داد خود را اصلاح کنند و به سوی خدا و پاکی تقوا باز گردند. شفاعت به معنی صحیحش برای حفظ همین تعادل است، و وسیله ای است برای بازگشت گناهکاران و آلودگان، و به معنی غلط و نادرستش موجب تشویق و جرأت بر گناه است.

کسانی که جنبه های مختلف شفاعت و مفاهیم صحیح آن را از هم تفکیک

۱ و ۲ - «المنار»، جلد ۱، صفحه ۳۰۶.

۳ - «المیزان»، جلد ۱، صفحه ۱۵۶.

نکرده اند گاه به کلی منکر مسأله شفاعت شده، آن را با توصیه و پارتی بازی در برابر سلاطین و حاکمان ظالم برابر می دانند!

و گاه مانند وهابیان آیه فوق را که می گوید: «لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ» در قیامت از کسی شفاعت پذیرفته نمی شود، بدون توجه به آیات دیگر، دستاویز قرار داده و به کلی شفاعت را انکار کرده اند.

به هر حال، ایرادهای مخالفان شفاعت را در چند مطلب می توان خلاصه کرد:

- ۱ - اعتقاد به شفاعت، روح سعی و تلاش را تضعیف می کند.
- ۲ - اعتقاد به شفاعت، انعکاسی از جامعه های عقب مانده و فئودالیته است.
- ۳ - اعتقاد به شفاعت، موجب تشویق به گناه و رها کردن مسئولیت ها است.
- ۴ - اعتقاد به شفاعت، یک نوع شرک و چندگانه پرستی و مخالف قرآن است!
- ۵ - اعتقاد به شفاعت، مفهومش دگرگون شدن احکام خداوند و تغییر اراده و فرمان او است!

ولی به طوری که خواهیم گفت، همه این ایرادها از آنجا ناشی شده که شفاعت را از نظر مفهوم قرآنی با شفاعت های انحرافی رایج در میان عوام مردم اشتباه کرده اند.

از آنجا که این مسأله هم در جهت اثبات، و هم در جهت نفی، دارای اهمیت ویژه ای است باید به طور مشروح از:

مفهوم واقعی شفاعت.

فلسفه شفاعت.

شفاعت در عالم تکوین.

شفاعت در قرآن و حدیث.

شفاعت و مسأله توحید و شرك در اینجا بحث کنیم تا هر گونه ابهامی در زمینه آیه فوق و سایر آیاتی که در آینده در زمینه شفاعت با آن برخورد خواهیم کرد، برطرف شود.

\* \* \*

### ۱ - مفهوم واقعی شفاعت

کلمه «شفاعت» از ریشه «شفع» به معنی (جفت) و «ضمُ الشَّيْءِ إِلَى مِثْلِهِ» گرفته شده، و نقطه مقابل آن «وُتْر» به معنی تک و تنها است، سپس به ضمیمه شدن فرد بتر و قوی تری برای کمک به فرد ضعیف تر اطلاق گردیده است و این لفظ، در عرف و شرع به دو معنی متفاوت گفته می شود:

**الف - شفاعت** در لسان عامه، به این گفته می شود که: شخص شفیع از موقعیت و شخصیت و نفوذ خود استفاده کرده و نظر شخص صاحب قدرتی را در مورد مجازات زیرستان خود عوض کند.

گاهی با استفاده از نفوذ خود یا وحشتی که از نفوذ او دارند. زمانی با پیش کشیدن مسائل عاطفی و تحت تأثیر قرار دادن عواطف طرف. و زمان دیگری با تغییر دادن مبانی فکری او، درباره گناه مجرم و استحقاق او، و مانند اینها...

به طور خلاصه، شفاعت طبق این معنی هیچ گونه دگرگونی در روحیات و فکر مجرم یا متهم ایجاد نمی کند، تمام تأثیرها و دگرگونی ها مربوط به شخصی است که شفاعت نزد او می شود (دقت کنید).

این نوع شفاعت در بحث های مذهبی مطلقاً معنی ندارد؛ زیرا نه خداوند اشتباہی می کند که بتوان نظر او را عوض کرد، نه عواطفی به این معنی که در

انسان است دارد که بتوان آن را برانگیخت، نه از نفوذ کسی ملاحظه می کند و وحشتنی دارد و نه پاداش و کیفرش بر محوری غیر از عدالت دور می زند.

**ب - مفهوم دیگر شفاعت**، بر محور دگرگونی و تغییر موضع «شفاعت شونده» دور می زند، یعنی شخص شفاعت شونده موجباتی فراهم می سازد که از وضع نامطلوب و در خور کیفر بیرون آمده و به وسیله ارتباط با شفیع، خود را در وضع مطلوبی قرار دهد که شایسته و مستحق بخشنودگی گردد، و همان طور که خواهیم دید، ایمان به این نوع شفاعت در واقع یک مکتب عالی تربیت و وسیله اصلاح افراد گناهکار و آلوده، و بیداری و آگاهی است، و شفاعت در منطق اسلام از نوع اخیر است.  
و خواهیم دید، تمام ایرادها، خردگیری‌ها، و حمله‌ها همه متوجه تفسیر اول برای شفاعت می شود، نه مفهوم دوم که یک معنی منطقی، معقول و سازنده است.  
این بود تفسیر اجمالی شفاعت در دو شکل «تخدیری» و «سازنده».

\* \* \*

## ۲ - شفاعت در عالم تکوین

آنچه در مورد شفاعت به تفسیر صحیح و منطقی آن گفتیم، در جهان تکوین و آفرینش (علاوه بر عالم تشریع) نیز فراوان دیده می شود، نیروهای قوی تر این جهان به نیروهای ضعیف تر ضمیمه شده و آنها را در مسیر هدف‌های سازنده پیش می برند، آفتاب می تابد و باران می بارد و بذرها را در دل زمین آماده می سازد تا استعدادهای درونی خود را به کار گیرند، و نحسین جوانه حیات را بیرون فرستند، پوست دانه‌ها را بشکافند و از ظلمتکده خاک سر بر آورده، به سوی آسمان که از آن نیرو دریافت داشته اند پیش بروند.

این صحنه ها در حقیقت یک نوع شفاعت تکوینی در رستاخیز زندگی و حیات است، و اگر با اقتباس از این الگو، نوعی از شفاعت در صحنه «تشريع» قائل شویم راه مستقیمی را پیش گرفته ایم که توضیح آن را به زودی خواهیم خواند.

\* \* \*

### ۳ - مدارک شفاعت

اکنون به مدارک اصلی و دست اول در مورد مسأله شفاعت می پردازیم:

در قرآن درباره مسأله «شفاعت» (به همین عنوان) حدود ۳۰ مورد بحث شده است (البته بحث ها و اشارات دیگری به این مسأله بدون ذکر این عنوان نیز دیده می شود). آیاتی که در قرآن پیرامون این مسأله بحث می کند در حقیقت به چند گروه تقسیم می شود:

**گروه اول - آیاتی است که به طور مطلق شفاعت را نفی می کند مانند: «أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبْيَعُ فِيهِ وَ لَا خُلْهٌ وَ لَا شَفَاعَةٌ».<sup>۱</sup>**  
**و مانند: «وَ لَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ».<sup>۲</sup>**

در این آیات راه های متصور برای نجات مجرمان غیر از ایمان و عمل صالح چه از طریق پرداختن عوض مادی، یا پیوند و سابقه دوستی، و یا مسأله شفاعت نفی شده است.

در مورد بعضی از مجرمان می خوانیم: **فَمَا تَنْعَهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ: «شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی ندارد».**<sup>۳</sup>

۱ - بقره، آیه ۲۵۴

۲ - بقره، آیه ۴۸

۳ - مدثر، آیه ۴۸

گروه دوم - آیاتی است که «شفیع» را منحصراً خدا معرفی می کند مانند: **مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا شَفِيعٌ**: «غیر از خدا ولی و شفیعی ندارید».<sup>۱</sup>

**فُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا**: «همه شفاعت‌ها مخصوص خدا است».<sup>۲</sup>

گروه سوم - آیاتی است که شفاعت را مشروط به اذن و فرمان خدا می کند مانند: **مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا يَأْذِنُهُ**: «چه کسی می تواند جز به اذن خدا شفاعت نماید»?<sup>۳</sup> **وَ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أُذِنَ لَهُ**: «شفاعت جز برای کسانی که خدا اجازه دهد سودی ندارد».<sup>۴</sup>

گروه چهارم - آیاتی است که شرائطی برای شفاعت شونده بیان کرده است، گاهی این شرط را رضایت و خشنودی خدا معرفی می کند، مانند: **وَ لَا يُشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى**.<sup>۵</sup>

طبق این آیه شفاعت شفیعان منحصراً شامل حال کسانی است که به مقام «ارتضاء» یعنی پذیرفته شدن در پیشگاه خداوند، رسیده اند.

گاه شرط آن را گرفتن عهد و پیمان نزد خدا معرفی می کند مانند: **لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا** منظور از این عهد و پیمان ایمان به خدا و پیامبران الهی است.<sup>۶</sup>

و زمانی «صلاحیت شفاعت شدن» را از بعضی از مجرمان سلب می کند، مانند سلب شفاعت از ظالمان در آیه زیر: **مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لَا شَفِيعٌ يُطَاعُ**.<sup>۷</sup>

۱ - سجده، آیه ۴.

۲ - زمر، آیه ۴۴.

۳ - بقره، آیه ۲۵۵.

۴ - سباء، آیه ۲۳.

۵ - انبیاء، آیه ۲۸.

۶ - مریم، آیه ۸۷.

۷ - غافر، آیه ۱۸.

و به این ترتیب، داشتن عهد و پیمان الهی یعنی ایمان، و رسیدن به مقام خشنودی پروردگار و پرهیز از گناهانی چون ظلم و ستم، جزء شرایط حتمی شفاعت است.

\* \* \*

### ۶- شرایط گوناگون شفاعت

خلاصه این که آیات شفاعت به خوبی نشان می دهد: شفاعت از نظر منطق اسلام یک موضوع بی قید و شرط نیست، بلکه قیود و شرایطی دارد که چهره اصلی شفاعت و فلسفه آن را روشن می سازد: از نظر جرمی که درباره آن شفاعت می شود از یک سو شخص شفاعت شونده از سوی دیگر.

و شخص شفاعت کننده از سوی سوم.

مثلاً گناهانی همانند ظلم و ستم به طور کلی از دایره شفاعت بیرون شمرده شده و قرآن می گوید: ظالمان «شفیع مطاعی» ندارند!<sup>۱</sup> و اگر ظلم را به معنی وسیع کلمه - آن چنان که در بعضی از احادیث بعداً خواهد آمد - تفسیر کنیم، شفاعت، منحصر به مجرمانی خواهد بود که از کار خود پشیمان، و در مسیر جبران و اصلاحند، و در این صورت، شفاعت پشتوانه ای خواهد بود برای توبه و ندامت از گناه (و این که بعضی تصور می کنند با وجود ندامت و توبه، نیازی به شفاعت نیست اشتباهی است که پاسخ آن را به زودی خواهیم داد).

از طرف دیگر طبق آیه ۲۸ سوره «انبیاء» تنها کسانی مشمول بخشدگی از طریق شفاعت می شوند که به مقام «ارتضاء» رسیده اند و طبق آیه ۸۷ «مریم»

۱- غافر، آیه ۱۸.

دارای «عهد الهی» هستند.

این دو عنوان همان گونه که از مفهوم لغوی آنها، و از روایاتی که در تفسیر این آیات وارد شده استفاده می‌شود، به معنی ایمان به خدا، حساب، میزان، پاداش، کیفر و اعتراف به حسنات و سیئات «نیکی اعمال نیک و بدی اعمال بد» و گواهی به درستی تمام مقرراتی است که از سوی خدا نازل شده، ایمانی که در فکر و سپس در زندگی آدمی انعکاس یابد، و نشانه اش این است که خود را از صفت ظالمان طغیانگر که هیچ اصل مقدسی را به رسمیت نمی‌شناسند، بیرون آورد و به تجدید نظر در برنامه‌های خود واردارد.

در آیه ۶۴ سوره «نساء» در مورد آمرزش گناهان در سایه شفاعت می‌خوانیم: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَابًا رَّحِيمًا» در این آیه، توبه و استغفار مجرمان مقدمه ای برای شفاعت پیامبر(صلی الله علیه وآلہ وسلم) شمرده شده است.

و در آیات ۹۷ و ۹۸ سوره «یوسف»: «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ \* قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» نیز آثار ندامت و پشیمانی از گناه در تقاضای برادران یوسف از پدر به خوبی خوانده می‌شود.

در مورد شفاعت فرشتگان (در سوره مؤمن، آیه ۷) می‌خوانیم: استغفار و شفاعت آنها تنها برای افراد با ایمان، تبعان سبیل الهی و پیروان حق است: «وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آتُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْمًا فَاعْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَ قِهْمٌ عَذَابَ الْجَحِيمِ».

باز در اینجا این سوال که: - «با وجود توبه و تبعیت از سبیل الهی و گام نهادن در مسیر حق، چه نیازی به شفاعت است؟» - مطرح می‌شود که در بحث حقیقت شفاعت از آن پاسخ خواهیم گفت.

و در مورد شفاعت کنندگان نیز این شرط را ذکر کرده که باید گواه بر حق باشند: «إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ»<sup>۱</sup>

و به این ترتیب، شفاعت شونده باید یک نوع ارتباط و پیوند با شفاعت کننده برقرار سازد، پیوندی از طریق توجه به حق و گواهی قولی و فعلی به آن، که این خود نیز عامل دیگری برای سازندگی و بسیج نیروها در مسیر حق است.

\* \* \*

## ۵ - احادیث اسلامی و شفاعت

در روایات اسلامی نیز تعبیرات فراوانی می‌بینیم که مکمل مفاد آیات فوق است و گاهی صریح تر از آن، از جمله:

۱ - در تفسیر «برهان» از امام کاظم(علیه السلام) از علی(علیه السلام) نقل شده که می‌فرماید: از پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) شنیدم: شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي...: «شفاعت من برای مرتكبین گناهان کبیره است».<sup>۲</sup>

راوی حدیث که «ابن ابی عمری» است می‌گوید: از امام کاظم(علیه السلام) پرسیدم: چگونه برای مرتكبان گناهان کبیره شفاعت ممکن است در حالی که خداوند می‌فرماید: «وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا مَنِ ارْتَضَى» و مسلم است کسی که مرتكب کبائر شود مورد ارتضاء و خشنودی خدا نیست.

امام(علیه السلام) در پاسخ فرمود: «هر فرد با ایمانی که مرتكب گناهی می‌شود طبعاً پشیمان خواهد شد و پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) فرموده پشیمانی از گناه توبه است... و کسی که پشیمان نگردد، مؤمن واقعی نیست، و شفاعت برای او نخواهد بود و عمل او

۱ - زخرف، آیه ۸۶

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۳۳۴، حدیث ۲۰۶۸۸ (چاپ آل البيت) - «بحار الانوار»، جلد ۸، صفحات ۳۰ و ۴۰.

ظلم است، و خداوند می فرماید: ظالمان دوست و شفاعت کننده ای ندارند».<sup>۱</sup>

مضمون صدر حدیث این است که: شفاعت شامل مرتكبان کبائر می شود.

ولی ذیل حدیث روشن می کند که شرط اصلی پذیرش شفاعت واجد بودن ايماني است که مجرم را به مرحله ندامت، خود سازی و جبران برساند، و از ظلم و طغيان و قانون شکنی برهاند (دقت کنید).

۲ - در کتاب «کافی» از امام صادق(عليه السلام) در نامه ای که به صورت متحد المآل برای اصحابش نوشته، چنین نقل شده:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْفَعَهُ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ عِنْدَ اللَّهِ فَلَيَطْلُبْ إِلَى اللَّهِ أَنْ يَرْضَى عَنْهُ».

لحن این روایت نشان می دهد برای اصلاح اشتباهاتی که در زمینه شفاعت برای بعضی از یاران امام خصوصاً، و جمعی از مسلمانان عموماً رخ داده است صادر شده، و با صراحة شفاعت های تشویق کننده به گناه در آن نفی شده است و می گوید: «هر کس دوست دارد مشمول شفاعت گردد باید خشنودی خدا را جلب کند».<sup>۲</sup>

۳ - باز در حدیث پر معنی دیگری از امام صادق(عليه السلام) می خوانیم: إذا كانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ بَعَثَ اللَّهُ الْعَالَمَ وَالْعَابِدَ، فَإِذَا وَقَفَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قِيلَ لِلْعَابِدِ انْطَلِقْ إِلَى الْجَنَّةِ، وَقِيلَ لِلْعَالَمِ قُفْ تَسْفَعْ لِلنَّاسِ بِحُسْنِ تَأْدِيكَ لَهُمْ: «در روز رستاخیز خداوند عالم و عابد را بر می انگیزد به عابد می گوید: به سوی بهشت رو، اما به عالم می گوید: برای مردمی که تربیت کردی شفاعت

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۳، صفحه ۵۷ - «بحار الانوار»، جلد ۸، صفحه ۳۵۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۳۳۵. حدیث ۲۰۶۷۵ (چاپ آل البيت).

۲ - نقل از «بحار الانوار»، جلد ۳، صفحه ۳۰۴، چاپ قدیم (جلد ۸، صفحه ۵۳، و جلد ۷۵، صفحه ۲۲۰، چاپ جدید) - «کافی»، جلد ۸، صفحه ۱۱، کتاب الروضة (دار الكتب الاسلامية).

<sup>۱</sup> کن»!

در این حدیث، پیوندی میان «تأدیب عالم» و «شفاعت او نسبت به شاگردانش» که مکتب او را درک کرده اند، دیده می شود که می تواند پرتوی به روی بسیاری از موارد تاریک این بحث بیفکند.

به علاوه اختصاص شفاعت به عالم، و نفی آن از عابد، نشانه دیگری است از این که شفاعت در منطق اسلام یک مطلب قرار دادی و یا پارتی بازی نیست بلکه یک مکتب تربیتی و تجسمی است از تربیت در این جهان.

\* \* \*

## ۶ - تأثیر معنوی شفاعت

آنچه در مورد روایات شفاعت آوردمی کمی از بسیار بود، که به خاطر نکات خاصی که متناسب با بحث ما در آنها بود انتخاب گردید، و گر نه روایات شفاعت به مرحله تواتر رسیده است.

«نووی شافعی»<sup>۱</sup> در شرح «صحیح مسلم» از «قاضی عیاض» دانشمند معروف اهل تسنن نقل می کند که می گوید: شفاعت متواتر است.<sup>۲</sup>

حتی پیروان «ابن تیمیه» (متوفای سال ۷۲۸ هجری) و «محمد بن عبد الوهاب» (متوفای سال ۱۲۰۶) که در این گونه مسائل سختگیری، تعصب و لجاجت خاصی دارند به تواتر این روایات اعتراف کرده اند!

در کتاب «فتح المجید» تأليف «شیخ عبد الرحمن بن حسن» که از

۱ - «علل الشرایع»، جلد ۲، صفحه ۳۹۴ (انتشارات مکتبة الداوری) - «بحار الانوار»، جلد ۳، صفحه ۳۰۵، چاپ قدیم (جلد ۲، صفحه ۱۶، و جلد ۸ صفحه ۵۶، چاپ جدید).

۲ - نام او «یحیی بن شرف» از علمای قرن هفتم هجری است و چون در شهرک «نوی» نزدیک «دمشق» متولد شد، به «نووی» معروف است.

۳ - «شرح مسلم نووی»، جلد ۳، صفحه ۳۵ (دار الكتاب العربي، چاپ دوم، ۱۴۰۷ هـ - ق) - «بحار الانوار»، جلد ۳، صفحه ۳۰۷.

معروف ترین کتب «وهایه» است، و هم اکنون در بسیاری از مدارس دینی «حجاز» به عنوان یک کتاب درسی شناخته می‌شود، از «ابن قیم» چنین نقل شده: «احادیث در زمینه شفاعت مجرمان از ناحیه پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) متواتر است، و صحابه و اهل سنت عموماً بر این موضوع اجماع دارند، و منکر آن را بدعت گذار می‌دانند و به او انتقاد می‌کنند و او را گمراه می‌شمرند».<sup>۱</sup>

اکنون پیش از آن که به بحث درباره اثرات اجتماعی و روانی شفاعت بپردازیم و ایرادهای چهارگانه را در شعاع فلسفه شفاعت مورد بررسی قرار دهیم نگاهی به آثار معنوی آن از نظر منطق خدا پرستان و معتقدان به شفاعت می‌کنیم که این نگاه روشنگر بحث آینده در زمینه واکنش‌های اجتماعی و روانی این مسئله خواهد بود.<sup>۲</sup>

در میان علمای عقائد اسلامی در زمینه چگونگی تأثیر معنوی شفاعت گفتگو است: جمعی که به نام «وعیدیه» معروف هستند (آنها که اعتقاد به خلود مرتكبان گناهان کبیره در جهنم دارند) معتقدند: شفاعت اثرباری در زدودن آثار گناه ندارد، بلکه تأثیر آن تنها در قسمت پیشرفت و تکامل معنوی و افزایش پاداش و ثواب است.

در حالی که «تفضیلیه» (آنها که اعتقاد به خلود اصحاب کبائر ندارند) معتقدند شفاعت در زمینه گناهکاران است، و اثرش سقوط مجازات و کیفر می‌باشد.

ولی محقق معروف «خواجه نصیر الدین طوسی» در کتاب «تجزیه

۱ - «فتح المجید»، صفحه ۲۱۱ - «فتح الباری»، جلد ۱۱، صفحه ۴۲۹ - «شرح زرقانی»، جلد ۲، صفحه ۴۵.

۲ - توجه داشته باشید در اینجا با منطق خاص علمای عقائد بحث می‌کنیم.

الاعتقادات» هر دو را حق می داند، و معتقد به هر دو اثر است.

«علامه حلّی» در شرح عبارت او در «کشف المراد» نیز این عقیده را انکار نکرده بلکه شواهدی برای آن آورده است.

گمان نمی کنیم با توجه به آنچه سابقاً در معنی شفاعت از نظر ریشه لغوی و هم از نظر مقایسه با «شفاعت تکوینی» گفته شد، تردیدی باقی بماند که عقیده «محقق طوسی» به واقعیت نزدیک تر است.

زیرا از یک سو در روایت معروفی که از امام صادق(علیه السلام) نقل شده می خوانیم: «ما أَحَدٌ مِّنَ الْأُوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ إِلَّا وَ هُوَ مُحْتَاجٌ إِلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ(صلی الله علیه وآلہ) يَوْمَ الْقِيَامَةِ»<sup>۱</sup> (طبق این حديث همه مردم نیازمند به شفاعت پیامبرند).

و به این ترتیب، حتی کسانی که از گناه توبه کرده اند و جرم آنها بخشوده شده، باز نیاز به شفاعت دارند، و این در صورتی ممکن است که اثر شفاعت دو جانبی باشد و افزایش مقام را نیز شامل شود.

و اگر در بعضی از روایات می خوانیم، نیکوکاران نیاز به شفاعت ندارند،<sup>۲</sup> منظور نفی آن نوع شفاعت است که در مورد مجرمان و گناهکاران می باشد.

از سوی دیگر، گفتیم: حقیقت شفاعت ضمیمه شدن موجود قوی تری به موجود ضعیف تر برای کمک به او است، این کمک ممکن است برای افزایش نقاط قوت باشد و نیز ممکن است برای پیرایش نقاط ضعف.

همان طور که در شفاعت تکوینی و موجوداتی که در مسیر تکامل و پرورش قرار دارند نیز این دو جنبه مشهود است: گاهی موجودات پائین تر نیازشان به عوامل نیرومندتر و برتر برای از میان بردن عوامل تخریب است

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۸، صفحه ۳۸ - تفسیر «قمی»، جلد ۲، صفحه ۲۰۲.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۸۸، صفحه ۱۳۱ - «ثواب الأعمال»، صفحه ۷۶ (انتشارات شریف رضی).

(همانند نیاز گیاه به نور آفتاب برای از بین بردن آفات) و گاه، برای افزودن نقاط قوت و پیشرفت می باشد (همانند نیاز گیاه برای رشد و نمو به نور آفتاب) و همچنین یک شاگرد درس خوان هم برای اصلاح اشتباهات خود نیاز به استاد دارد و هم برای افزایش معلومات مختلف.

بنابراین شفاعت به دلائل مختلف اثر دوگانه دارد و انحصار به زدودن آثار جرم و گناه ندارد (دقت کنید).

\* \* \*

## ۷ - نیاز توبه کاران به شفاعت

با توجه به آنچه گفته شده روشن می شود که چرا توبه کاران نیز به شفاعت نیازمندند، با این که توبه طبق اعتقادات مسلم مذهبی به تنهائی موجب آمرزش گناه می گردد. دلیل این موضوع دو چیز است:

۱ - توبه کاران نیز برای افزایش مقامات معنوی، پرورش، تکامل و ارتقاء مقام، نیاز به شفاعت دارند اگر چه نیازشان در زمینه جرم و گناه با «توبه» بر آورده شده است.

۲ - اشتباه بزرگی که برای بسیاری در زمینه تأثیر توبه رخ داده موجب این گونه اشکالات می شود و آن این که تصورشان این است: توبه، ندامت و پشیمانی از گناه می تواند انسان را به حالت قبل از گناه در آورد.

در حالی که در جای خود گفته ایم: ندامت از گذشته و تصمیم نسبت به آینده تنها مرحله نخستین توبه است، و درست همانند داروئی است که بیماری را قطع می کند، بدیهی است با قطع تب و از بین رفتن ریشه بیماری، اگر چه بیمار بهبودی یافته و سالم شده، اما هرگز به حالت یک انسان عادی در نیامده است،

بلکه باید مدت‌ها به تقویت بنیه جسمی خود بپردازد، تا به مرحله قبل از بیماری برسد. و به تعبیر دیگر، توبه مراحلی دارد، و ندامت از گناه و تصمیم برای پاک بودن در آینده تنها مرحله نخستین آن است.

مرحله نهائی آن، به این حاصل می‌شود که توبه کار از هر نظر به حالت روحانی قبل از گناه در آید، و در این مرحله است که شفاعت شافعان و پیوند و ارتباط با آنها می‌تواند اثر بخش باشد.

شاهد زنده برای این سخن، همان است که در سابق اشاره کردیم که در آیات مربوط به استغفار، می‌بینیم علاوه بر توبه شخص مجرم، استغفار پیامبر(صلی الله علیه وآلہ وسلم) پذیرش توبه قرار داده شده است، و همچنین در مورد توبه برادران یوسف(علیه السلام)، استغفار یعقوب(علیه السلام) برای آنها، و از همه روشن تر در مورد استغفار فرشتگان برای افرادی که نیکوکار، صالح و مصلح اند که آیات آن در سابق گذشت (دقیق کنید).

\* \* \*

#### ۸- فلسفه شفاعت

با «مفهوم» شفاعت و «مدارک» آن - که روشنگر مفهوم آن بود - آشنا شدیم. و با توجه به آن، درک فلسفه های «اجتماعی و روانی» آن چندان مشکل نیست.

به طور کلی توجه به اصل شفاعت، می‌تواند اثر زیر را در معتقدان به آن داشته باشد:

«مبارزه با روح یأس»

کسانی که مرتکب جرائم سنگینی می‌شوند از یکسو گرفتار ناراحتی وجودان، و از سوی دیگر گرفتار یأس از بخسودگی در پیشگاه خدا می‌گردند، و

چون راه بازگشت را به روی خود مسدود می‌یابند، عملاً حاضر به هیچ گونه تجدیدنظر نیستند، و با توجه به تیرگی افق آینده در نظرشان، ممکن است دست به طغیان و سرکشی بیشتر بزنند، و یک نوع آزادی عمل برای خود، تحت این عنوان که رعایت مقررات برای آنها سودی ندارد، قائل شوند، درست همانند بیماری که از بهبودی مؤیوس شده، و سدّ پرهیز را به کلی شکسته است چون آن را بی دلیل و فاقد تأثیر می‌داند.

گاه، ناراحتی و جدان که ناشی از این گونه جرائم است، موجب اختلالات روانی و یا موجب تحریک حس انتقامجوئی از جامعه‌ای که او را چنین آلوده کرده است می‌گردد، و به این ترتیب گناهکار مبدل به یک عنصر خطرناک و کانون ناراحتی برای جامعه می‌شود.

اما ایمان به شفاعت روزنه‌ای به سوی روشنائی به روی او می‌گشاید و امید به آمرزش، او را به کنترل خویش و تجدید نظر، و حتی جبران گذشته تشویق می‌کند، حس انتقامجوئی در او تحریک نمی‌گردد و آرامش روانی به او امکان تبدیل شدن به یک عنصر سالم و صالح می‌دهد.

بنابراین اگر بگوئیم توجه به شفاعت به معنی صحیح، یک عامل سازنده و باز دارنده است که می‌تواند از یک فرد مجرم و گناهکار، فرد صالحی بسازد، گزاف نگفته ایم، لذا، مشاهده می‌کنیم حتی برای زندانیان ابد، روزنه شفاعت و بخشدگی در قوانین مختلف دنیا باز گذارده شده است، مبادا یأس و نومیدی آنها را مبدل به کانون خطری در درون خود زندان‌ها کند، و یا گرفتار اختلال روانی سازد!

\* \* \*

## ۹ - شرائط سازنده شفاعت

با توجه به این که شفاعت به معنی صحیح قیود و شرائط فراوانی در چند جهت دارد، کسانی که معتقد به این اصل برای این که مشمول آن شوند ناگزیرند شرائط آن را فراهم سازند، و از گناهانی همانند ظلم که امید شفاعت را به صفر می‌رساند بپرهیزن، برنامه خود را از یک دگرگونی عمیق و همه جانبه در وضع خویش شروع کنند، و برای رسیدن به مقام «ارتضاء» و برقرار ساختن «عهد الهی» (به تفسیری که گذشت) از گناه توبه کنند، و یا حداقل در آستانه توبه قرار گیرند.

خلافکاری و شکستن سد قوانین الهی را متوقف سازند و یا لاقل تقلیل دهند، ایمان به خدا و دادگاه بزرگ رستاخیز را در خود زنده نگاه دارند و قوانین و مقررات او را محترم بشمرند.

و از طرفی برای برقرار ساختن پیوند میان «خود» و «شفاعت کننده» از صفات او اقتباس کنند و یک نوع سنختی، هر چند ضعیف، میان خود و او برقرار سازند، یعنی همان طور که در «شفاعت تکوینی» آمادگی و سنختی، و تسلیم در برابر عوامل تکامل، شرط تأثیر علل تکوینی است، در مرحله «شفاعت تشریعی» نیز برای رسیدن به نتیجه، این گونه آمادگی‌ها لازم است (دقیق کنید).

با این وضع جای تردید باقی نمی‌ماند که شفاعت به معنی صحیح، نقش مؤثری در دگرگونی حال مجرمان و اصلاح وضع آنها خواهد داشت.

\* \* \*

## ۱۰ - بررسی و پاسخ اشکالات

همان طور که قبلًا گفته شد میان «شفاعت» در عرف عام و «شفاعت» در منطق اسلام، فاصله زیادی است، یکی بر اساس تغییر دادن فکر «شفاعت کننده»

و دیگری بر اساس تغییرات و دگرگونی‌های گوناگون در «شفاعت شونده» قرار دارد. روشن است شفاعت به معنی اول، همه اشکالات گذشته را به خود جذب می‌کند، هم روح سعی و تلاش را می‌کشد، هم موجب تشویق به گناه است.

هم انعکاسی از جوامع عقب افتاده و فئودالیته می‌باشد.

و هم متضمن یک نوع شرک یا انحراف از توحید است.

زیرا اگر ما معتقد باشیم علم خدا را می‌توان تغییر داد و مجھولی را درباره «شفاعت شونده» برای او روشن ساخت.

و یا مبدئی غیر از او در جهان وجود دارد که می‌توان خشم خدا را به وسیله او فرو نشاند.

یا محبت او را به سوی خود جلب کرد.

یا معتقد باشیم خداوند ممکن است نیاز به موقعیت بعضی از بندگان خود داشته باشد و به خاطر این نیاز، شفاعت آنها را درباره مجرمی بپذیرد.

یا معتقد باشیم از نفوذ وسایطی ممکن است بهراسد و شفاعت آنها را بپذیرد.

همه اینها ما را از اصل توحید و خداشناسی، دور می‌سازد و در دره شرک و بت پرستی، پرتاب می‌کند.

اینها همه نتیجه شفاعت در عرف عام و معنی نادرست آن است.

ولی شفاعت در شکل صحیح و با شرائط، کیفیت، خصوصیات و ویژگی‌هایی که در بالا به آن اشاره شد، هیچ یک از این عیوب را ندارد - سهل است - نقاط مثبت ضد آن را پرورش می‌دهد.

این نوع شفاعت، تشویق به گناه نمی‌کند، بلکه وسیله‌ای برای ترک گناه

است.

دعوت به سستی و تنبی نمی کند، بلکه با ایجاد روح امیدواری، نیروهای انسان را برای جبران خطاهای گذشته بسیج می نماید.

**هیچ گونه ارتباطی با جوامع عقب افتاده ندارد، بلکه یک وسیله مؤثر تربیتی برای اصلاح مجرمان، گناهکاران و متجاوزان است.**

نه تنها شرک نیست، بلکه عین توحید، توجه به خدا و استمداد از صفات او و اذن و فرمان او می باشد.

باز برای روشن تر شدن این بحث، نظر شما را به نقل و بررسی زیر جلب می کنیم:

\* \* \*

## ۱۱ - شفاعت و توحید

تفسیرهای نادرست برای مسئله شفاعت، دو دسته را که در دو قطب کاملاً متضاد هستند به مخالفت با این موضوع برانگیخته است:

دسته ای که طرز تفکر مادی دارند و شفاعت را عامل تخدیر و خاموش ساختن تلاش و کوشش ها می پنداشند که پاسخ آنها مشروحاً گذشت.

دسته ای دیگر بعضی از افراطيون مذهبی مانند «وهابی ها» و هم فکران آنها هستند که اعتقاد به شفاعت را یک نوع شرک و انحراف از آئین توحید تصور می کنند.

با این که طرح اشکال آنها و پاسخ آن بحث را به درازا می کشاند و از طرز تفسیر خارج می شویم ولی روی پاره ای از جهات، این امر را لازم می دانیم:

نخست توجه به این موضوع لازم است که **وهابی ها** در دو قرن اخیر به رهبری «محمد بن عبد الوهاب» سرزمین «حجاز» را تحت نفوذ افکار خود

قرار داده اند در معتقدات تند و حاد خود که بیشتر در زمینه توحید است تنها با شیعه مخالفت ندارند بلکه با غالب مسلمان های اهل تسنن نیز شدیداً مخالفند.

**محمد بن عبد الوهاب** که افکار خود را از «ابن تیمیه» (احمد بن عبد الحليم دمشقی متوفی ۷۲۸) که تقریباً (چهار قرن قبل از او می زیسته) گرفته است، در حقیقت مجری افکار و معتقدات او (ایده ئولوگ وهابیه) بود.

محمد بن عبد الوهاب در خلال سال های ۱۱۶۰ تا ۱۲۰۶ که سال وفات او بود با همکاری زمامداران محلی، و برانگیختن آتش تعصب های خشن در میان اقوام بیابان گرد و بدوى «حجاز»، توانست به نام دفاع از توحید و مبارزه با شرک، مخالفان خود را عقب بزند و بر دستگاه حکومت و رهبری سیاسی، به طور مستقیم، و غیر مستقیم تسلط یابد و در این راه خون های زیادی از مسلمانان «حجاز» و غیر حجاز ریخته شد.

کشمکش های پیروان محمد بن عبد الوهاب محدود به محیط «حجاز» نبود، بلکه در سال ۱۲۱۶ (درست ده سال پس از مرگ محمد بن عبد الوهاب) پیروان او از طریق بیابان های «حجاز» با یک حمله غافلگیرانه به «کربلاء» ریختند و با استفاده از تعطیل بودن شهر به مناسبت روز «عید غدیر» و مسافرت بسیاری از اهالی «کربلاء» به «نجف» برای مراسم «غدیر»، پس از شکافتن دیوار شهر به داخل شهر رخنه کرده و به تخریب حرم امام حسین(علیه السلام) و سایر اماكن مقدس شیعه در «کربلاء» پرداختند، و در ضمن تمام درهای گران قیمت، تابلوها، هدایای نفیس و وسائل تربیتی را با خود برداشتند، حدود پنجاه نفر در نزدیکی ضریح، پانصد نفر در صحن و تعداد زیادی را در خود شهر کشتند که بعضی عدد مقتولین را بالغ بر پنج هزار نفر دانسته اند، در این ماجرا خانه های فراوانی غارت شد، و حتی پیرمردان، کودکان و زنان نیز از این تعرض، مصون نماندند.

در سال ۱۳۴۴ فقهای «مدینه» که در دستگاه حکومت نفوذ داشتند فتوا به انهدام تمام قبور بزرگان اسلام در حجاز دادند و در روز هشتم شوال این حکم تنفیذ گردید و همه قبور را یکی پس از دیگری به جز قبر پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ)ویران کردند که آن هم به خاطر ترس از خشم عمومی مسلمین مستثنی شد.

روی هم رفته پیروان این مکتب همانند خود محمد بن عبد الوهاب افرادی خشن، غیر قابل انعطاف، یک دنده، قشری و متعصب اند و بیش از آنچه روی منطق تکیه می کنند، شدت عمل و خشونت به خرج می دهنند، و دانسته یا نادانسته مسائل اسلامی را خلاصه در مبارزه با چند مسئله همانند موضوع: شفاعت، زیارت قبور و توسل کرده، و عملاً مردم را از مباحث مهم اجتماعی اسلام، مخصوصاً آنچه مربوط به عدالت اجتماعی و محظوظ آثار استعمار و مبارزه منطقی با غلبه روح مادی گری و مکتب های الحادی است، دور نگه داشته اند.

به همین دلیل، در محیط فکری آنها هیچ گونه سخنی از این مسائل مطرح نیست و در یک حال بی خبری وحشتناک نسبت به مسائل روز به سر می برند.

در هر صورت آنها در مورد مسئله شفاعت چنین می گویند: هیچ کس حق ندارد از پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) شفاعت بطلب، مثلاً بگوید: «یا مُحَمَّدٌ إِشْفَعٌ لِّي عِنْدَ اللَّهِ»؛ زیرا خداوند می گوید: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا».<sup>۱</sup>

در رساله «کشف الشبهات»، نوشته «محمد بن عبد الوهاب» چنین می خوانیم: «اگر کسی بگوید: ما می دانیم خدا به پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) مقام شفاعت بخشیده و به اذن و فرمان او می تواند شفاعت کند و چه مانعی دارد ما آنچه را که خدا به او بخشیده از او تقاضا کنیم؟

در پاسخ می گوئیم: درست است که خدا به او مقام شفاعت داده ولی با این

حال نهی کرده است که از او شفاعت بطلیم! و گفته است: «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»<sup>۱</sup> به علاوه مقام شفاعت منحصر به پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) نیست، فرشتگان و دوستان خدا نیز این مقام را دارند، آیا می توانیم از آنها نیز درخواست شفاعت کنیم؟ اگر کسی چنین بگوید، پرستش و عبادت بندگان صالح خدا را کرده است«!<sup>۲</sup>

و نیز نامبرده در رساله «اربع قواعد» سخنی دارد که خلاصه اش این است: رهائی از شرک، تنها به شناسائی چهار قاعده ممکن است:

- ۱ - **کفاری** که پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) با آنها نبرد کرد اقرار داشتند به این که: خداوند خالق، رازق و تدبیرکننده جهان هستی است چنان که قرآن می گوید: «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ... وَ مَنْ يُدْبِرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ» ولی این اقرار و اعتراف هرگز آنها را در زمرة مسلمانان قرار نداد.
- ۲ - آنها می گفتند: توجه ما به بت ها و عبادت ما از آنها تنها به خاطر طلب قرب و شفاعت می باشد، «وَ يَقُولُونَ هُؤُلَاءِ شُفَاعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ». <sup>۳</sup>
- ۳ - پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) تمام کسانی را که عبادت غیر خدا می کردند محکوم ساخت، اعم از آنها که عبادت فرشتگان و انبیاء و صالحین می کردند یا آنها که اشجار و احجار و خورشید و ماه را می پرستیدند و هیچ گونه تفاوتی در میان آنها قائل نشد.
- ۴ - مشرکان عصر ما، در مسیر شرک از مشرکان زمان جاھلیت بدترند؛ زیرا آنها به هنگام آرامش، عبادت بت ها می کردند ولی در شدت و سختی به مقتضای:

۱ - «کشف الشبهات»، بنا به نقل «البراھین الجلیه»، صفحه ۱۷.

۲ - یونس، آیه ۳۱.

۳ - یونس، آیه ۱۸.

«إِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينِ»<sup>۱</sup> تنها خدا را می خوانند، ولی مشرکان زمان ما در حالت آرامش و سختی هر دو متوجه به غیر خدا می شوند»!<sup>۲</sup>

\* \* \*

## ۱۲ - نسبت شرك به همه مسلمانان

عجیب این که: این گروه وهابیان در نسبت دادن شرك به سایر مسلمانان و کسانی که با عقاید آنان هماهنگی ندارند، اعم از سنی و شیعه، به اندازه ای جری و جسور هستند که خون و مال مسلمانان دیگر را به سادگی مباح و حلال می شمرند، و قتل آنها را، خیلی آسان، مجاز می دانند، همان طور که در طول تاریخ خود، بارها عملاً نیز این مطلب را نشان داده اند.

شیخ «سلیمان ابن لحمان» در کتاب «الهدیة السنیة» چنین می گوید:

«كتاب و سنت گواهی بر این می دهند که هر کس فرشتگان و انبیاء یا (مثلاً) ابن عباس و ابو طالب و امثال آنان را واسطه میان خود و خدا قرار بدهد که در پیشگاه خدا برای او شفاعت کنند، به خاطر این که آنها مقرب درگاه خدا هستند، همان طور که در نزد سلاطین شفاعت می کنند - چنین کسانی کافر و مشرکند! و خون و مال آنها مباح است!! اگر چه أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ بِكَوْنِهِ وَ اَنْ چه نماز بخوانند و روزه بگیرند». <sup>۳</sup>

خشوت، یکندگی و لجاجتی که از این گفتار می بارد بر هیچ کس مخفی نیست، و همچنین جهل و ناگاهی از مسائل اسلامی و قرآنی.

\* \* \*

۱ - عنکبوت، آیه ۶۵.

۲ - رساله «اربع قواعد»، صفحات ۲۴ تا ۲۷، بنا به نقل «کشف الارتیاب»، صفحه ۱۶۳.

۳ - «الهدیة السنیة»، صفحه ۶۶، بنا به نقل «البراهین الجلیة»، صفحه ۸۳.

### ۱۳ - بررسی در زمینه منطق و هابیان در مسأله شفاعت

از آنچه از سخنان مؤسس این مسلک (محمد بن عبد الوهاب) نقل کردیم چنین نتیجه گیری می توان کرد که آنها در نسبت شرک به طرفداران شفاعت در حقیقت روی دو مطلب زیاد تکیه می کنند:

۱ - مقایسه مسلمانان طرفدار شفاعت انبیاء و صلحاء با مشرکان زمان جاهلیت.

۲ - نهی صریح قرآن از عبادت و پرستش غیر خدا و این که نام کسانی را همراه نام خدا ببریم، «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»<sup>۱</sup> و این که تقاضای شفاعت یک نوع عبادت است.

در قسمت اول، باید گفت در این مقایسه مرتكب اشتباہ بزرگی شده زیرا:

اوّلًا - قرآن صریحاً مقام شفاعت را برای جمعی از نیکان و صلحاء و انبیاء و فرشتگان اثبات کرده است - همان طور که در بحث های سابق گذشت - متنه آن را منوط به «اذن الهی» دانسته است، بسیار غیر منطقی و مضحك است که ما بگوئیم خدا چنین مقامی را به او داده، ولی ما را از مطالبه اعمال این موقعیت - هر چند مشروط به اذن خدا - نهی کرده است.

به علاوه، قرآن مراجعه برادران یوسف(علیه السلام) را به پدر، و همچنین یاران پیامبر(صلی الله علیه وآلہ وسالہ) را به پیامبر و تقاضای استغفار از وی را صریحاً آورده است.

آیا این یکی از مصاديق روش درخواست شفاعت نیست؟ تقاضای شفاعت از پیامبر(صلی الله علیه وآلہ وسالہ) با جمله «إِشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ»، همان است که برادران یوسف گفتند: يا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا.<sup>۲</sup>

چگونه چیزی را که قرآن صریحاً مجاز شمرده، شرک می شمرند و معتقد به

۱ - جن، آیه ۱۸.

۲ - یوسف، آیه ۹۷.

آن را مشرک و خون و مال او را مباح می پندازند؟!

اگر این کار شرک بود چرا یعقوب(علیه السلام) فرزندان خود را از آن نهی نکرد؟!

ثانیاً - هیچ گونه شباهتی میان «بت پرستان» و «خدای پرستان» معتقد به شفاعت به اذن الله<sup>۱</sup> نیست؛ زیرا بت پرستان، عبادت بت‌ها می‌کردند و آنها را شفیع می‌دانستند در حالی که در مورد مسلمانان معتقد به شفاعت، مسأله عبادت شفعاء به هیچ وجه مطرح نیست، بلکه تنها درخواست شفاعت در پیشگاه خدا از آنها می‌کنند و همان طور که خواهیم گفت، در خواست شفاعت هیچ ارتباطی به مسأله عبادت ندارد.

بت پرستان از پرستش خدای یگانه وحشت داشتند و می‌گفتند:

«أَجَعَلَ الْأَلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ». <sup>۱</sup>

بت پرستان بت‌ها را از نظر عبادت در ردیف خداوند می‌دانستند و می‌گفتند: «تَالَّهُ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ \* إِذْ نُسَوِّيْكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ». <sup>۲</sup>

بت پرستان همان طور که تواریخ به روشنی گواهی می‌دهد اعتقاد به تأثیر بت‌ها در سرنوشت خود داشتند و مبدئیت تأثیر برای آنها قائل بودند، در حالی که مسلمانان معتقد به شفاعت، تمام تأثیر را از خدا می‌دانند، و برای هیچ موجودی استقلال در تأثیر قائل نیستند.

مقایسه این دو با یکدیگر بسیار جاهلانه و دور از منطق است.

اما در مورد دوم باید ببینیم «عبادت» چیست؟

تفسیر عبادت به «هر گونه خضوع و احترام» مفهومش این است که هیچ کس برای هیچ کس خضوع و احترامی نکند، و احدهی این نتیجه را نمی‌پذیرد. همچنین تفسیر آن به «هر گونه درخواست و تقاضا» معنی اش این است که

۱ - ص، آیه ۵.

۲ - شعراء، آیه ۹۷ و ۹۸.

تقاضا و در خواست از هر کس شرک و بت پرستی باشد، این نیز بر خلاف ضرورت عقل و دین است.

«عبادت» را به «تبعت و پیروی انسانی از انسان دیگر»، نیز نمی توان تفسیر کرد؛ زیرا پیروی منطقی افراد از رئیس خود در سازمان‌ها و تشکیلات اجتماعی جزء الفبای زندگی بشر است، همان طور که پیروی از پیامبران و پیشوایان بزرگ از وظائف حتمی هر دینداری محسوب می شود.

بنابراین «عبادت» مفهومی غیر از همه اینها دارد و آن «آخرین حد خضوع و تواضع» است که به عنوان تعلق، وابستگی مطلق و تسلیم بی قید و شرط «عبد» در برابر «معبد» انجام می گیرد.

این کلمه که با واژه «عبد» ریشه مشترک دارد، توجه به مفهوم «عبد» (بنده) روشن می سازد که در حقیقت عبادت کننده، با عبادتِ خود نشان می دهد که در برابر معبد تسلیم محاضر است، و سرنوشت خود را در دست او می داند، این همان چیزی است که از لفظ عبادت در عرف و شرع فهمیده می شود.

آیا در تقاضای شفاعت از شفیعان هیچ گونه اثری از عبادت و پرستش با این مفهوم دیده می شود؟

و اما در مورد «خواندن غیر خدا» که در آیات متعددی از آن نهی شده است، بی شک مفهومش این نیست که: مثلاً صدا زدن و خواندن کسی به نامش و گفتن یا حسن! و یا احمد! ممنوع است یا شرک.

در این نیز نباید تردید کرد که خواندن کسی و درخواست انجام کاری که در قدرت و توانائی او است، نیز نه گناه است و نه شرک؛ زیرا تعاون، یکی از پایه‌های زندگی و حیات اجتماعی است، تمام پیامبران و امامان نیز چنین کاری داشته‌اند (حتی خود وهابیان هم آن را ممنوع ندانسته‌اند).

آنچه ممکن است مورد ایراد واقع گردد، همان است که خود «ابن تیمیه» در رساله «زيارة القبور» متعرض آن شده است، می گوید:

«حاجتی را که بنده از خدا می خواهد اگر چیزی باشد که جز از خداوند صادر نمی شود هر گاه آن را از مخلوق بخواهد مشترک است، همانند عبادت کنندگان ملائکه و بت های سنگ و چوبی و کسانی که مسیح(علیه السلام) و مادرش را به عنوان معبد برگزیده بودند، مثل این که به مخلوق زنده یا مرده بگوید: گناه مرا ببخش، یا مرا بر دشمنم پیروز کن، یا بیماریم را شفا ده!...»

و اگر از اموری باشد که بندگان نیز قادر بر انجام آن هستند در این صورت مانع ندارد که تقاضای آن را از انسانی کند، متنها شرایطی دارد؛ زیرا تقاضای مخلوق از مخلوق دیگر گاه جائز است و گاه حرام... پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) به ابن عباس فرموده: هنگامی که چیزی می خواهی از خدا بخواه، و هنگامی که یاری می طلبی از خدا یاری بطلب، تا آنجا که پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) به گروهی از یارانش توصیه فرمود: هرگز چیزی از مردم نخواهند، آنها در عمل به این توصیه تا آنجا پیش رفتند که اگر تازیانه از دست یکی می افتاد (و سوار بر مرکب بود) به کسی نمی گفت این تازیانه را به من بده، این همان تقاضای مکروه است، و اما تقاضای جائز آن است که انسان از برادر مؤمنش طلب دعا کند»!<sup>۱</sup>

بنابراین، ما هم می گوئیم اگر به راستی کسی کار خدا را از غیر خدا بخواهد و او را مستقل در انجام آن بداند مشترک است، ولی اگر از او شفاعتی بخواهد که کار خود او است و خدا به او داده، نه تنها شرک نیست، بلکه عین ایمان و توحید است، کلمه «مع» در آیه «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»<sup>۲</sup> نیز گواه بر این مدعای است که

۱ - «زيارة القبور»، صفحه ۱۵۲، به نقل از «کشف الارتیاب»، صفحه ۲۶۸.

۲ - جن، آیه ۱۸.

نباید کسی را در ردیف خداوند مبدأ تأثیر مستقل دانست (دقت کنید). غرض از اصرار و تأکید روی این بحث آن است که تحریف و مسخ مفهوم شفاعت نه تنها بهانه‌ای به دست خردگیران بر مذهب داده است، که سبب تفسیرها و نتیجه گیری‌های نادرست از ناحیه بعضی از طوائف اسلامی شده و عاملی برای تفرقه و پراکندگی صفووف گردیده است.

در حالی که تفسیر صحیح شفاعت، علاوه بر این که موجب رشد و تکامل اخلاقی جامعه، و عاملی برای اصلاح افراد فاسد است، سبب قطع زبان بدخواهان، و وحدت کلمه در جامعه اسلامی خواهد بود.

ما امیدواریم همه علماء و دانشمندان اسلام با تحلیل صحیح قرآنی و منطقی، روی این مسئله راه سوء استفاده را به روی دشمنان بینند و به توحید صفووف خود کمک کنند.

\* \* \*

۹ وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُوْمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبَّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيِيْنَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ

### ترجمه:

۴۹ - و (نیز به یاد آورید) آن زمان که شما را از چنگال فرعونیان رهائی بخشیدیم؛ که همواره شما را به بدترین صورت آزار می دادند: پسران شما را سر می بریدند، و زنان شما را (برای کنیزی) زنده نگه می داشتند. و در اینها، آزمایش بزرگی از طرف پروردگارتان برای شما بود.

### تفسیر:

#### نعمت آزادی

قرآن در این آیه، به یکی دیگر از نعمت های بزرگی که به قوم بنی اسرائیل ارزانی داشته اشاره می کند و آن نعمت آزادی از چنگال ستمکاران است که از بزرگ ترین نعمت های خدا است.

به آنها چنین یادآور می شود: «به خاطر بیاورید زمانی که شما را از دست فرعونیان نجات بخشیدیم» (وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ). «همانها که دائمًا شما را به شدیدترین وجهی آزار می دادند» (يَسُوْمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ).

«پسرانتان را سر می بریدند، و زنان شما را برای کنیزی و خدمت، زنده نگه می داشتند» (يُذَبَّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيِيْنَ نِسَاءَكُمْ).

«و در این ماجرا آزمایش سختی از سوی پروردگارتان برای شما بود» (وَ فِي ذلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ).

قرآن، مخصوصاً برای مجسم ساختن عذاب فرعونیان نسبت به بنی اسرائیل تعبیر به «یسومون» کرده («یسومون» فعل مضارع از ماده «سوم» است که در اصل، به معنی دنبال چیزی رفتن می‌باشد و از آنجا که فعل مضارع معمولاً معنی دوام و استمرار را می‌بخشد، در می‌یابیم که بنی اسرائیل به طور مداوم تحت شکنجه فرعونیان بوده‌اند). با چشم خود می‌دیدند پسران بی گناهشان را سر می‌برند، و دخترانشان را به کنیزی می‌برند، از این گذشته خودشان نیز دائماً تحت شکنجه بودند، برگان، خدمتگزاران و کارگران قبطیان و دار و دسته فرعون محسوب می‌شدند.

**مهم** این است که: قرآن، این جریان را یک آزمایش سخت و عظیم، برای بنی اسرائیل می‌شمرد (یکی از معانی «باء» آزمایش است) و به راستی تحمل این همه ناملایمات، آزمایش سختی بوده است.

این احتمال نیز وجود دارد که «باء» در اینجا به معنی «مجازات» باشد؛ زیرا بنی اسرائیل پیش از آن، قدرت و نعمت فراوان داشتند، کفران کردند، و خدا آنها را مجازات کرد.

احتمال سومی در تفسیر این جمله نیز از سوی بعضی از مفسران ذکر شده است که «باء» به معنی «نعمت» باشد، یعنی نجات از چنگال فرعونیان نعمتی بزرگ برای شما بود.<sup>۱</sup>

به هر حال، روز نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان یک روز مهم تاریخی بود که قرآن کراراً روی آن تکیه کرده است.<sup>۲</sup>

\* \* \*

۱ - «باء» در اصل به معنی کهنگی و فرسودگی است. سپس به آزمایش کردن «باء» گفته شده؛ زیرا هر چیزی بر اثر آزمایش‌های متعدد حالت کهنگی به خود می‌گیرد، به غم و اندوه نیز «باء» می‌گویند؛ چرا که جسم و روح انسان را فرسوده می‌کند، تکالیف و مسئولیت‌ها نیز «باء» نام دارد؛ چرا که آنها نیز بر جسم و جان انسان سنگینی دارند، و از آنجا که آزمایش، گاهی با نعمت است و گاهی با مصیبت، این واژه به معنی نعمت و گاه به معنی مصیبت آمده است.

۲ - برای توضیح بیشتر به جلد ده، صفحه ۲۷۷ مراجعه فرمائید.

## بردگی دختران در آن روز و امروز

قرآن زنده گذاردن دختران و سر بریدن پسران بنی اسرائیل را عذاب می خواند، و آزادی از این شکنجه را نعمت خویش می شمارد. گویا می خواهد هشدار دهد که انسان ها بایست سعی کنند آزادی صحیح خویش را به هر قیمت که هست به دست آورند و حفظ نمایند.

چنان که علی (علیه السلام) به این مطلب در گفتار خود اشاره می فرماید:

**الْمَوْتُ فِي حَيَاةٍ تُكُمْ مَفْهُورِينَ وَ الْحَيَاةُ فِي مَوْتٍ تُكُمْ قَاهِرِينَ**: «زنده بودن و زیردست بودن برای شما مرگ است، و مرگ برای شما در راه به دست آوردن آزادی زندگی است».<sup>۱</sup> ولی دنیای امروز با گذشته این فرق را دارد که در آن زمان فرعون با استبداد مخصوص خود، پسران و مردان را از جمعیت مخالفش می گرفت، و دختران آنها را آزاد می گذارد، ولی در دنیای امروز تحت عنوانیں دیگری روح مردانگی در افراد کشته می شود و دختران به اسارت شهوات افراد آلوده در می آیند.

اما چرا فرعون، تصمیم به قتل پسران بنی اسرائیل و زنده گذاردن دختران آنها گرفت؟ بعضی از مفسران منشأ این جنایت را خوابی می دانند که فرعون دید، اما پاسخ صحیح تر آن را در ذیل آیه ۴ سوره «قصص» خواهید خواند، و خواهید دانست سبب کشتار فرزندان بنی اسرائیل تنها آن خواب نبوده است بلکه وحشت فرعونیان از نیرومند شدن بنی اسرائیل، و به دست گرفتن حکومت، به این موضوع کمک کرده است.

\* \* \*

---

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۵۱ - «بحار الانوار»، جلد ۳۲، صفحه ۴۴۳ (با اندکی تفاوت).

۵۰ وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ أَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ

### ترجمه:

۵۰ - و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که دریا را برای شما شکافتیم و شما را نجات دادیم؛ و فرعونیان را غرق ساختیم؛ در حالی که شما تماشا می کردید.

### تفسیر:

#### نجات از چنگال فرعونیان

از آنجا که در آیه گذشته اشاره اجمالی به نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان شد، آیه مورد بحث در حقیقت، توضیحی بر چگونگی این نجات است که خود نشانه ای است از نعمت های بزرگ پروردگار بر بنی اسرائیل.

می گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم» (وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ).

«شما را نجات دادیم و فرعونیان را غرق کردیم در حالی که تماشا می کردید» (فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ أَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ).

ماجرای غرق شدن فرعونیان در دریا و نجات بنی اسرائیل از چنگال آنها در سوره های متعددی از قرآن آمده است.<sup>۱</sup>

در این سوره ها تقریباً همه جزئیات این ماجرا شرح داده شده، ولی در آیه

---

۱ - از جمله سوره «اعراف»، آیه ۱۳۶ - «انفال»، آیه ۵۴ - «اسراء»، آیه ۱۰۳ - «شعرا»، آیات ۶۳ و ۶۶ - «زخرف»، آیه ۵۵ و «دخان»، آیه ۱۷ به بعد.

مورد بحث، تنها اشاره‌ای از نظر نعمت و لطف خداوند، به بنی اسرائیل شده، تا آنها را به پذیرش اسلام، آئین نجات بخشن جدید، تشویق کند.<sup>۱</sup>

همان گونه که مشرح این جریان را در سوره‌های نامبرده خواهید خواند موسی(علیه السلام) پس از تبلیغ فراوان و دعوت فرعون و فرعونیان، و ارائه معجزات گوناگون و عدم پذیرش آنها، مأمور می‌شود نیمه شب با بنی اسرائیل از مصر کوچ کند.

اما هنگامی که به نزدیک دریا (شط عظیم نیل) می‌رسد، ناگاه متوجه می‌شوند فرعون و لشگرش آنها را از پشت سر تعقیب می‌کنند، اضطراب و وحشت سراسر وجود بنی اسرائیل را فرا می‌گیرد.

از پیش رو دریا و از پشت سر، لشگر نیرومند فرعون که تاب مقاومت با آن را ندارند، در اینجا است که موسی(علیه السلام) مأموریت پیدا می‌کند «عصا» را به دریا بزند، راه‌های متعددی از دل دریا گشوده می‌شود، و جمعیت بنی اسرائیل به سلامت از دریا می‌گذرند، از آن طرف لشگر مخالف که همچنان آنها را تعقیب می‌کردند همه به وسط دریا می‌رسند، آب‌ها به هم می‌پیوندند، و همگی هلاک می‌شوند.

جسد‌های مرده لشکریان فرعون، روی آب‌ها قرار می‌گیرند، و جمعیت بنی اسرائیل با چشم خویش می‌بینند دشمن به چه روزی افتاده است؟. این حالت اضطراب و وحشت، و آن نجات، هر دو درخور دقت است، که آنها را با هم مقایسه کنند و خدا را شکر گویند.

قرآن، می‌خواهد به یهودیان بگوید: من که نسبت به شما این مقدار لطف

---

۱ - شرح بیشتر درباره این جریان را (در جلد سیزدهم، صفحه ۲۵۶) ذیل آیه ۷۷ به بعد سوره «طه» مطالعه فرمائید.

کردم و شما را از آن وحشت و اضطراب رهائی بخسیدم، چرا با پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ) (فرستاده من) و دستورات او مخالفت می‌ورزید؟

در ضمن این آیه، درسی است برای انسان‌ها که اگر در زندگی به خدا تکیه کنند، به آن نیروی بی‌زوال، اعتماد داشته باشند، و در مسیر صحیح از هیچ گونه کوشش و تلاش باز نایستند، در سخت ترین دقائق، خداوند یار و مدد کار آنها است.

\* \* \*

۵۱ وَ إِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْنَاهُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ

ظالِّمُونَ

۵۲ ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

۵۳ وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ الْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهَتَّدُونَ

۵۴ وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمَتُمْ أَنفُسَكُمْ بِاتِّخَادِكُمُ الْعِجْلَ

فَتُوَبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ

قَتَابٌ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ

## ترجمه:

۵۱ - و (به ياد آوريد) هنگامی را که با موسی چهل شب و عده گذارдیم؛ (و او، برای گرفتن فرمان های الهی، به میعادگاه آمد؛) سپس شما گوساله را بعد از او (معبود خود) انتخاب نمودید؛ در حالی که ستمکار بودید.

۵۲ - سپس شما را بعد از آن بخشیدیم؛ شاید شکر (این نعمت را) به جا آورید.

۵۳ - و (نیز به خاطر آورید) هنگامی را که به موسی، کتاب و وسیله تشخیص (حق از باطل) را دادیم؛ تا هدایت شوید.

۵۴ - و زمانی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! شما با انتخاب گوساله (برای پرستش) به خود ستم کردید! پس توبه کنید؛ و به سوی خالق خود باز گردید؛ و خود را (یکدیگر را) به قتل برسانید؛ این کار، برای شما نزد پروردگارتان بهتر است». سپس خداوند توبه شما را پذیرفت؛ زیرا که او توبه پذیر و رحیم است.

## تفسیر:

### بزرگ ترین انحراف بنی اسرائیل

قرآن در این چهار آیه، به بخش دیگری از تاریخ پر ماجراهی بنی اسرائیل اشاره کرده، و خاطرات تکان دهنده ای را به یهودیان یادآور می شود.

این آیات از بزرگ ترین انحراف بنی اسرائیل در طول تاریخ زندگیشان، سخن می گوید، و آن انحراف از اصل توحید، به شرک و گوساله پرستی است، و به آنها هشدار می دهد شما یک بار در تاریختان بر اثر اغواگری مفسدان گرفتار چنین سرنوشتی شدید، اکنون بیدار باشید راه توحید خالص (راه اسلام و قرآن) به روی شما گشوده شده، آن را رها نکنید.

نخست می گوید: «به خاطر بیاورید زمانی را که با موسی چهل شب وعده گذاشتمیم» (وَ  
إِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً).

هنگامی که او از شما جدا شد، و میعاد سی شبه او به چهل شب تمدید گردید، اما: «شما گوساله را بعد از او به عنوان معبد انتخاب کردید، در حالی که با این عمل، به خود ستم می کردید» (ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ).

\* \* \*

شرح این ماجرا در سوره «اعراف» از آیه ۱۴۲ به بعد، و در سوره «طه» آیه ۸۶ به بعد مشروحاً خواهد آمد و خلاصه آن چنین است:  
بعد از نجات بنی اسرائیل، از چنگال فرعونیان و غرق شدن آنها در نیل، موسی(علیه السلام)  
مأموریت پیدا می کند برای گرفتن الواح تورات، مدت سی شب به کوه طور ببرود، ولی  
بعداً برای آزمایش مردم، ده شب تمدید می گردد، «سامری» که مردی نیرنگ باز بود، از  
این فرصت استفاده کرده، از طلا و جواهراتی که نزد بنی اسرائیل از فرعونیان به یادگار  
مانده بود، گوساله ای می سازد که صدای

مخصوصی از آن به گوش می رسد و بنی اسرائیل را به پرسش آن دعوت می کند. اکثریت قاطع بنی اسرائیل به او می پیوندند، هارون(علیه السلام) جانشین و برادر موسی(علیه السلام) با اقلیتی بر آئین توحید باقی می مانند، اما هر چه می کوشند دیگران را از این انحراف بزرگ باز گردانند، توفيق نمی یابند، بلکه چیزی نمانده بود که خود هارون را هم از بین ببرند.

موسی(علیه السلام) پس از بازگشت از کوه طور از مشاهده این صحنه، شدیداً ناراحت می شود و آنها را سخت ملامت می کند، آنها متوجه زشتی کار خود می شوند و در صدد توبه بر می آیند، موسی از طرف خداوند پیشنهاد یک توبه بی سابقه به آنها می دهد که شرح آن در آیات آینده خواهد آمد.

\* \* \*

در آیه بعد، خداوند می گوید: «با این گناه بزرگ باز شما را عفو کردیم شاید شکر نعمت های ما را به جا آورید» (**ثُمَّ عَفَوْتَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذِلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ**).

\* \* \*

و در ادامه این بحث می فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که به موسی کتاب و وسیله تشخیص حق از باطل بخشیدیم، تا شما هدایت شوید» (**وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ**).

«کتاب» و «فرقان» ممکن است هر دو اشاره به «تورات» باشد و نیز ممکن است: کتاب، اشاره به «تورات» و فرقان، اشاره به معجزاتی باشد که خداوند در اختیار موسی گذارده بود (چون فرقان در اصل به معنی چیزی است که حق را از باطل برای انسان مشخص می کند).

\* \* \*

سپس در زمینه تعلیم توبه از این گناه می گوید: «به خاطر بیاورید: هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: ای جمعیت! شما با انتخاب گوساله به خود ستم کردید» (وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمَ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ بِاتْخَادِكُمُ الْعِجْلَ). «اکنون که چنین است توبه کنید و به سوی آفریدگارتان باز گردید» (فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ).

«باری» به معنی خالق است و در اصل، به معنی جدا کردن چیزی از چیز دیگر می باشد، چرا که آفریدگار، مخلوقات خود را از مواد اصلی و نیز از یکدیگر جدا می کند.

اشاره به این که دستور این توبه شدید را همان کسی می دهد که آفریننده شما است. «توبه شما باید به این گونه باشد که یکدیگر را به قتل برسانید!» (فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ). «این کار برای شما در پیشگاه خالقتان بهتر است» (ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ). «و به دنبال این ماجرا خداوند توبه شما را پذیرفت که او تواب رحیم است» (فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ).

\* \* \*

**گناه عظیم و توبه بی سابقه**

شک نیست پرستش گوساله سامری، کار کوچکی نبود، ملتی که بعد از مشاهده آن همه آیات خدا و معجزات، پیامبر بزرگشان موسی(علیه السلام) همه را فراموش کنند و با یک غیبت کوتاه پیامبرشان به کلی اصل اساسی توحید و آئین خدا را زیر پا گذارده بت پرست شوند.

اگر این موضوع برای همیشه از مغز آنها ریشه کن نشود وضع خطرناکی به وجود خواهد آمد، و بعد از هر فرستی مخصوصاً بعد از مرگ موسی(علیه السلام)، ممکن است تمام آیات دعوت او از میان برود، و سرنوشت آئین او به کلی به خطر افتاد در اینجا باید شدت عمل به خرج داده شود، و هرگز تنها با پشیمانی و اجرای صیغه توبه بر زبان نباید قناعت گردد، لذا فرمان شدیدی از طرف خداوند، صادر شد که در تمام طول تاریخ پیامبران مثل و مانند ندارد، و آن این که ضمن دستور توبه و بازگشت به توحید، فرمان اعدام دسته جمعی گروه کثیری از گنهکاران به دست خودشان صادر شد.

این فرمان به نحو خاصی می بایست اجرا شود، یعنی خود آنها باید شمشیر به دست گیرند و اقدام به قتل یکدیگر کنند که هم کشته شدنش عذاب است و هم کشتن دوستان و آشنایان.

طبق نقل بعضی از روایات، موسی(علیه السلام) دستور داد در یک شب تاریک تمام کسانی که گوواله پرستی کرده بودند غسل کنند، کفن بپوشند و صف کشیده شمشیر در میان یکدیگر نهند!<sup>۱</sup>.

ممکن است چنین تصور شود: چرا این توبه با این خشونت انجام گیرد؟ آیا ممکن نبود خداوند توبه آنها را بدون این خونریزی قبول فرماید؟.

پاسخ به این سؤال از سخنان بالا روشن می شود؛ زیرا مسئله انحراف از اصل توحید و گرایش به بت پرستی مسئله ساده ای نبود که به این آسانی قابل گذشت باشد، آن هم بعد از مشاهده آن همه معجزات روشن و نعمت های بزرگ خدا.

---

۱ - «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۱۹۸ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۸۱ ( مؤسسه اسماعیلیان).

در حقیقت، همه اصول ادیان آسمانی را می‌توان در توحید و یگانه پرستی خلاصه کرد، تزلزل این اصل، معادل است با از میان رفتن تمام مبانی دین. اگر مسأله گوساله پرستی، ساده تلقی می‌شود، شاید سنتی برای آیندگان می‌گشت، به خصوص این که بنی اسرائیل به شهادت تاریخ، مردمی پر لجاجت و بهانه جو بودند، لذا باید چنان گوش مالی به آنها داده شود که خاطره آن در تمام قرون و اعصار باقی بماند و کسی هرگز بعد از آن به فکر بت پرستی نیفتد، و شاید جمله: **ذلکم خیر لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ** «این کشтар نزد خالقتان برای شما بهتر است» اشاره به همین معنی باشد.

\* \* \*

۵۵ وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ اللَّهُ جَهْرَةً فَاخْدُنُكُمْ

الصَّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ

۵۶ ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

### ترجمه:

۵۵ - و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که گفتید: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد؛ مگر این که خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم!» پس صاعقه شما را گرفت؛ در حالی که تماشا می کردید.

۵۶ - سپس شما را پس از مرگتان، حیات بخشیدیم؛ شاید شکر (او را) به جا آورید.

### تفسیر:

#### تقاضای عجیب!

این دو آیه یکی دیگر از نعمت های بزرگ خدا را به بنی اسرائیل یادآور می شود، و نشان می دهد: چگونه آنها مردمی لجوچ و بهانه گیر بودند؟ و چگونه مجازات سخت الهی دامانشان را گرفت؟ ولی، بعد از آن باز لطف خدا شامل حالتان شد.

آیه نخست، می گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که گفتید: ای موسی ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر این که خدا را آشکارا با چشم خود ببینیم» (وِ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ اللَّهُ جَهْرَةً).

این در خواست، ممکن است به خاطر جهل آنها بوده؛ چرا که درک افراد نادان فراتر از محسوساتشان نیست، حتی می خواهند خدا را با چشم خود ببینند.

و یا به خاطر لجاجت و ببهانه جوئی بوده است که یکی از ویژگی های این قوم بوده.  
به هر حال آنها صریحاً به موسی گفتند: تا خدا را بالعیان و با همین چشم نبینیم هرگز  
ایمان نخواهیم آورد!.

در اینجا چاره ای جز این نبود که یکی از مخلوقات خدا که آنها تاب مشاهده آن را  
ندارند ببینند، و بدانند چشم ظاهر ناتوان تر از این است که حتی بسیاری از مخلوقات  
خدا را ببینند، چه رسد به ذات پاک پروردگار: صاعقه ای فرود آمد و بر کوه خورده، برق  
خیره کننده، صدای رعب انگیز و زلزله ای که همراه داشت آن چنان همه را در وحشت  
فرو برد که بی جان به روی زمین افتادند.

چنان که قرآن در دنباله جمله فوق می گوید: «سپس در همین حال صاعقه شما را  
گرفت در حالی که نگاه می کردید» (فَأُخْذَتُكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَتَظَرُونَ).

\* \* \*

موسی(علیه السلام) از این ماجرا سخت ناراحت شد؛ چرا که از بین رften هفتاد نفر از  
سران بنی اسرائیل در این ماجرا ببهانه بسیار مهمی به دست ماجراجویان بنی اسرائیل  
می داد که زندگی را بر او تیره و تار کند، لذا از خدا تقاضای بازگشت آنها را به زندگی  
کرد، و این تقاضای او پذیرفته شد، چنان که قرآن در آیه بعد می گوید: «سپس شما را  
بعد از مرگتان حیات نوین بخشیدیم، شاید شکر نعمت خدا را به جا آورید» (ثُمَّ  
بَعْثَنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

آنچه به طور اجمال در این دو آیه آمده است، به صورت مسیحی تر در سوره «اعراف»  
در آیه ۱۵۵ و سوره «نساء» آیه ۱۵۳ بیان شده است.<sup>۱</sup>

به هر حال این داستان نشان می دهد: پیامبران بزرگ خدا در مسیر دعوت

---

۱ - برای توضیح بیشتر در زمینه این سرگذشت عجیب و نکته های آموزندگان (به جلد ششم تفسیر «نمونه»، صفحه ۳۸۷ به بعد) ذیل آیه ۱۵۵ سوره «اعراف» مراجعه فرمائید.

مردم نادان و لجوح با چه مشکلات بزرگی رویرو بودند، گاه معجزات اقتراحی از آنها می طلبیدند و گاه قدم را فراتر نهاده مشاهده خدا را با چشم ظاهر تقاضا می کردند و قاطعانه می گفتند: تا چنین درخواستی انجام نگیرد ایمان آوردن محال است! و هنگامی که با عکس العمل شدیدی از ناحیه پروردگار رویرو می شدند باز هم مشکل تازه ای پیش می آمد، که: اگر لطف خدا نبود، مقاومت در برابر این بهانه جوئی ها امکان نداشت.

ضمناً این آیه از آیاتی است که دلالت بر امکان «رجعت» و بازگشت به زندگی در این دنیا دارد؛ چرا که وقوع آن در یک مورد، دلیل بر امکان آن در سایر موارد است. بعضی از مفسران اهل تسنن، از آنجا که مایل بوده اند «رجعت و بازگشت به زندگی» را نپذیرند برای آیه فوق، توجیهی ذکر کرده اند و گفته اند: منظور این است: «بعد از مردن گروهی از شما در حادثه صاعقه، خداوند فرزندان و نسل های فراوان به شما داد تا دودمانتان منفرض نشود»!<sup>۱</sup> ولی ناگفته پیدا است این تفسیر کاملاً بر خلاف ظاهر آیه فوق است؛ زیرا ظاهر جمله: **ئُمَّ بَعْثَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ**: «شما را بعد از مرگتان برانگیختیم» به هیچ وجه با این معنی سازگار نیست.<sup>۲</sup>

\* \* \*

۱ - تفسیر «المغار»، جلد ۱، صفحه ۳۲۲.

۲ - بعضی از مفسران - چنان که «آلوسی» در «روح المعانی» نقل کرده - «موت» را در اینجا به معنی بی هوشی گرفته اند، و می گویند: بنی اسرائیل از مشاهده آن صاعقه عظیم همگی بی هوش شدند. سپس به فرمان خدا به هوش آمدند، بعضی دیگر در توجیه گری پا را از این فراتر نهاده و «موت» را به معنی جهل، و «بعث» را به معنی «تعلیم» دانسته اند؛ ولی دقت در تعبیرات این آیه و آیات مشابه آن در سوره «اعراف» به خوبی نشان می دهد که این گونه توجیهات، زیینده یک مفسر حقیقت طلب نیست.

٥٧ وَ ظَلَّنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَّمُونَا وَ لَكُنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

### ترجمه:

۵۷ - و ابر را بر شما سایبان قرار دادیم؛ و «من» (شیره مخصوص درختان) و «سلوی» (مرغان مخصوص شبیه کبوتر) را بر شما فرستادیم؛ (و گفتیم): «از نعمت های پاکیزه ای که به شما روزی داده ایم بخورید! (ولی شما کفران کردید!) آنها به ما ستم نکردند؛ بلکه به خود ستم می نمودند.

### تفسیر:

#### نعمت های گوناگون

آن گونه که از آیات سوره «مائده» (۲۰ و ۲۱ و ۲۲) برمی آید پس از آن که بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان نجات یافتند، خداوند به آنها فرمان داد به سوی سرزمین مقدس «فلسطین» حرکت کنند و در آن وارد شوند، اما بنی اسرائیل زیر بار این فرمان نرفتند و گفتند: تا ستمکاران (قوم عمالقه) از آنجا بیرون نروند ما وارد این سرزمین نخواهیم شد، به این هم اکتفا نکردند، بلکه به موسی گفتند: «تو و خدایت به جنگ آنها بروید پس از آن که پیروز شدید ما وارد خواهیم شد»!<sup>۱</sup>

موسی از این سخن سخت ناراحت گشت، و به پیشگاه خداوند شکایت کرد. سرانجام چنین مقرر شد که بنی اسرائیل مدت چهل سال در بیابان (صحرای سینا) سرگردان بمانند.

گروهی از آنها از کار خود سخت پشیمان شدند و به درگاه خدا روی آوردند خدا بار دیگر بنی اسرائیل را مشمول نعمت‌های خود قرار داد که به قسمتی از آن در آیه مورد بحث اشاره می‌کند، می‌فرماید:

«ما ابر را بر سر شما سایبان قرار دادیم» (وَ ظَلَّنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامُ).

پیدا است مسافری که روز از صبح تا غروب در بیابان، در دل آفتاب، راهپیمائی می‌کند، از یک سایه گوارا (همچون سایه ابر که نه فضا را بر انسان محدود می‌کند و نه مانع نور و وزش نسیم است) چقدر لذت می‌برد؟

درست است که همواره احتمال وجود قطعات ابرهای سایه افکن در این بیابانها هست، ولی آیه، به روشنی می‌گوید: این امر درباره بنی اسرائیل جنبه عادی نداشت، بلکه به لطف خدا غالباً از این نعمت بزرگ بهره می‌گرفتند.

از سوی دیگر رهروان این بیابان خشک و سوزان، آن هم برای یک مدت طولانی چهل ساله نیاز به مواد غذائی کافی دارند، این مشکل را نیز خداوند برای آنها حل کرد، در دنباله همین آیه می‌فرماید: «ما مِنْ و سلوی را (که غذائی لذیذ و نیروبخش بود) بر شما نازل کردیم» (وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنْ وَ السَّلْوَى).

«از این خوراک‌های پاکیزه‌ای که به شما روزی دادیم بخورید» و از فرمان خدا سرپیچی نکنید و شکر نعمتش را بگذارید (كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ).

ولی باز هم آنها از در سپاسگزاری وارد نشدند «آنها به ما ظلم و ستم نکردند بلکه تنها به خویشتن ستم می‌کردند» (وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفَسَهُمْ يَظْلِمُونَ) در مورد تفسیر «منْ و سلوی» در «نکته‌ها» مشروحًا بحث خواهیم کرد.

\* \* \*

## نکته ها:

### ۱ - زندگی در فضای آزاد از اسارت ها

قطع نظر از این که ابرها چگونه بر این قوم در این مدت سایه می افکندند؟ و من و سلوی چه بود؟ توجه به این نکته لازم است: یک ملت که سال ها در ضعف، ذلت، زبونی و به صورت بردگانی بی اراده در قصرهای فرعونیان خدمت می کردند و یا در مزارع و باغ هایشان زحمت می کشیدند فوراً نمی توانند از تمام خلق و خوهای گذشته آزاد شوند، و حکومتی مستقل بر اساس معیارهای الهی و انقلابی تشکیل دهند.

خواه و ناخواه این قوم باید دوران بزرخی را برای از بین بردن رسوبات فکری و اخلاقی گذشته، و کسب آمادگی برای زندگی افتخار آمیز آینده، بگذرانند، خواه این دوران چهل سال باشد یا کمتر و یا بیشتر، و اگر قرآن، آن را به صورت یک مجازات معرفی می کند، مجازاتی است اصلاحگر و بیدار کننده؛ چرا که هیچ یک از مجازات های الهی جنبه انتقام جوئی ندارد.

اینها باید سالیان دراز در آن بیابان که به خاطر سرگردانیشان، بیابان «تیه» نامیده شده، دور از هر گونه سلطه جباران بمانند، و نسلی نو، با ویژگی های توحیدی و انقلابی پرورش یابد و آماده حکومت بر سرزمین های مقدس شود.

\* \* \*

### ۲ - «من» و «سلوی» چیست؟

تفسران در تفسیر این دو کلمه سخن بسیار گفته اند که نیازی به ذکر همه آنها نمی بینیم، بهتر این است نخست به معنی لغوی آنها، آنگاه به ذکر تفسیری که از همه روشن تر به نظر می رسد و با قرائی آیات نیز هماهنگ تر است بپردازیم:  
 «من» در لغت به گفته بعضی قطرات کوچکی همچون قطرات شبنم است که

بر درختان می نشینند و طعم شیرینی دارد.<sup>۱</sup>

یا به تعبیر دیگر، یک نوع صمغ و شیره درختی است با طعم شیرین.

و بعضی گفته اند: طعم آن شیرین توأم با ترشی بوده است.

«سَلْوَى» در اصل به معنی آرامش و تسلى است، و بعضی از ارباب لغت و بسیاری از مفسران آن را یک نوع «پرنده» دانسته اند.

طبق روایتی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) نقل شده فرمود: الْكَمَاءُ مِنَ الْمَنْ: «قارچ نوعی از من است»<sup>۲</sup> معلوم می شود «من» قارچ های خوراکی بوده که در آن سرزمین می روئیده.

بعضی دیگر گفته اند: مقصود از «من» تمام آن نعمت هائی است که خدا بر بنی اسرائیل «منت» گذارد، و «سَلْوَى» تمام مواهبی بوده که ما یه آرامش آنها می شده است.

در «تورات» می خوانیم: «من» چیزی مثل تخم «گشنیز» بوده که شب در آن سرزمین می ریخته، و بنی اسرائیل آن را جمع کرده، می کوبیدند و با آن نان درست می کردند که طعم نان روغنی داشته است.

احتمال دیگری نیز وجود دارد و آن این که در اثر باران های نافعی که به لطف خداوند در مدت سرگردانی بنی اسرائیل در آن بیابان می بارید، اشجار آن محیط، صمغ و شیره مخصوصی بیرون می دادند و بنی اسرائیل از آن استفاده می کردند.

بعضی دیگر، نیز احتمال داده اند: «من» یک نوع عسل طبیعی بوده که بنی اسرائیل در طول حرکت خود در آن بیابان به مخازنی از آن می رسیدند؛ چرا

۱ - «مفہدوں راغب»، مادہ «من».

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۱۹۰ - «کافی»، جلد ۶، صفحه ۳۷۰، حدیث ۲ (دار الكتب الاسلامية) - «وسائل الشیعہ»، جلد ۲۵، صفحه ۲۰۱، حدیث ۳۱۶۷۳ (چاپ آل البيت).

که در حواشی بیابان‌تیه، کوهستان‌ها و سنگلاخ‌های وجود داشته که نمونه‌های فراوانی از عسل طبیعی در آن به چشم می‌خورده است.

این تفسیر، به وسیله تفسیری که بر «عهدین» (تورات و انجیل نوشته شده) تأثیر می‌شود آنجا که می‌خوانیم: «اراضی مقدسه به کثرت انواع گل‌ها و شکوفه‌ها معروف است، و بدین لحاظ است که جماعت زنبوران همواره در شکاف سنگ‌ها و شاخ درختان و خانه‌های مردم می‌نشینند، به طوری که فقیرترین مردم عسل را می‌توانند خورد». <sup>۱</sup>

در مورد «سلوی» گرچه بعضی از مفسران آن را به معنی «عسل» گرفته اند ولی مفسران دیگر، تقریباً همه آن را یک نوع پرنده می‌دانند، که از اطراف به طور فراوان در آن سرزمین می‌آمده، و بنی اسرائیل از گوشت آنها استفاده می‌کردند.

در تفسیری که بعضی از مسیحیان به «عهدین» نوشته اند تأثیر این نظریه را می‌بینیم آنجا که می‌گوید:

«بدان که سلوی از آفریقا به طور زیاد حرکت کرده به شمال می‌روند که در جزیره کاپری، ۱۶ هزار از آنها را در یک فصل صید نمودند... این مرغ از راه دریایی قلزم (بحر احمر) آمده، خلیج عقبه و سوئز را قطع نموده، در شبه جزیره سینا داخل می‌شود، و از کثرت تعب و زحمتی که در بین راه کشیده است، به آسانی با دست گرفته می‌شود، و چون پرواز نماید غالباً نزدیک زمین است... راجع به این قسمت در سفر «خروج» و سفر «اعداد» (از تورات) سخن رفته است». <sup>۲</sup>

از این نوشته نیز استفاده می‌شود: مقصود از «سلوی» همان پرنده

۱ - «قاموس کتاب مقدس»، صفحه ۶۱۲.

۲ - «قاموس کتاب مقدس» (مستر هاکس)، صفحه ۴۸۳.

مخصوص پرگوشتی است که شبیه و اندازه کبوتر است، و این پرنده در آن سرزمین معروف می باشد.

البته لطف مخصوص خداوند به بنی اسرائیل در دوران سرگردانیشان در بیابان سینا، سبب شده بود که این پرنده به طور فراوان در طول این مدت در آنجا وجود داشته باشد، تا بتوانند از آن استفاده کنند، و گرنه به طور عادی مشکل بود چنین نعمتی نصیبیشان شود.

\* \* \*

### ۳ - چرا تعبیر به «آنزلنا» شده؟

باید توجه داشت «آنزلنا» همیشه به معنی فرو فرستادن از مکان بالا نیست، چنان که در آیه ۶ سوره «زمر» می خوانیم: وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةً أَرْوَاجٍ: «هشت زوج از چهار پایان برای شما نازل کرد».

معلوم است انعام (چهار پایان) از آسمان فرود نیامدند، بنابراین «آنزلنا» در این گونه موارد یا به معنی «نزول مقامی» است، یعنی نعمتی که از یک مقام برتر به مقام پائین تر داده می شود.

و یا از ماده «انزال» به معنی مهمانی کردن است؛ چرا که گاه انزال و نزل (بر وزن رسول) به معنی پذیرائی کردن آمده، چنان که در سوره «واقعه» آیه ۹۳ درباره جمعی از دوزخیان می خوانیم: فَنُزُلَ مِنْ حَمِيمٍ: «آنها با حمیم (نوشابه سوزان دوزخ) پذیرائی می شوند»!

و در سوره «آل عمران» آیه ۱۹۸ درباره بهشتیان می خوانیم: خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: «مؤمنان همواره در بهشت خواهند بود که میهمان خدا هستند».

و از آنجا که بنی اسرائیل در حقیقت در آن سرزمین میهمان خدا بودند،

تعییر به انزال من و سلوی در مورد آنها شده است.

این احتمال نیز وجود دارد که «نزول» در اینجا به همان معنی معروفش باشد؛ چرا که این نعمت‌ها مخصوصاً پرندگان (سلوی) از طرف بالا به سوی آنها می‌آمده است.

\* \* \*

### ۴ - «غمام» چیست؟

بعضی «غمام» و «سحاب» را هر دو به معنی ابر دانسته اند و تفاوتی میان آن دو قائل نیستند، ولی بعضی معتقدند: «غمام» مخصوصاً به ابرهای سفید رنگ گفته می‌شود، و در توصیف آن چنین می‌گویند: «غمام ابری است که سردتر و نازک‌تر است در حالی که سحاب به گروه دیگری از ابرها گفته می‌شود که نقطه مقابل آن است، و «غمام» در اصل از ماده «غم» به معنی پوشیدن چیزی است و این که به ابر، غمام گفته شده است به خاطر آن است که صفحه آسمان را می‌پوشاند و اگر به اندوه، «غم» می‌گوئیم نیز از

این جهت است که گوئی قلب انسان را در پوشش خود قرار می‌دهد.<sup>۱</sup>

به هر حال، این تعییر ممکن است به خاطر آن باشد که بنی اسرائیل در عین این که از سایه ابرها استفاده می‌کردند، نور کافی به خاطر سفیدبیشان به آنها می‌رسید، و آسمان تیره و تار نبود!

\* \* \*

### ۵ - اصلاح یک اشتباه

در پایان این بحث ذکر این نکته لازم است که بعضی از مفسران «من» و «سلوی» را به معنی دیگری غیر از آنچه معروف و مشهور است تفسیر کرده اند و

---

۱ - تفسیر «روح المعانی»، ذیل آیات مورد بحث، و «مفردات راغب»، ماده «غم».

همان گونه که اشاره کردیم گفته اند: منظور از «من» مطلق احسان و نعمت بی دریغ خدا است، و منظور از «سلوی» موجبات آرامش و تسلی خاطر می باشد که خداوند این دو را به بنی اسرائیل بعد از نجات از چنگال فرعونیان مرحمت فرمود.<sup>۱</sup>

این تفسیر علاوه بر این که تقریباً مخالف گفته های همه مفسران اسلامی و حتی کتب «عهدین» است با متن آیه مورد بحث سازگار نیست؛ زیرا قرآن بعد از ذکر من<sup>۲</sup> و سلوی، بلاfacile می گوید: **كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتٍ مَا رَزَقْنَاكُمْ**: «بخورید از روزی های پاکیزه ای که به شما دادیم»؛ زیرا این تعبیر نشان می دهد: من<sup>۲</sup> و سلوی از خوراکی ها بوده است، این تعبیر نه تنها در این آیه بلکه عیناً در آیه ۱۶۰ سوره «اعراف» نیز آمده است.

\* \* \*

---

۱ - «پرتوی از قرآن»، جلد اول، صفحه ۱۶۵.

٥٨ وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُّو مِنْهَا حِينَ شِئْتُمْ رَغَدًا وَ ادْخُلُوا  
الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَفْرُ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُخْسِنِينَ  
٥٩ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا  
رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُدُونَ

### ترجمه:

۵۸ - و (به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتیم: «در این شهر (بیت المقدس) وارد شوید؛ و از نعمت های فراوان آن، از هر جا می خواهید بخورید؛ و از در (بیت المقدس) با خضوع و خشوع وارد گردید! و بگویید: «خداؤندا گناهان ما را ببریز! تا خطاهای شما را ببخشیم؛ و به نیکوکاران پاداش بیشتری خواهیم داد».

۵۹ - اما افراد ستمگر، این سخن را که به آنها گفته شده بود، تغییر دادند؛ (و به جای آن، جمله استهzae آمیزی گفتند؛) لذا بر ستمگران، در برابر این نافرمانی، عذابی از آسمان فرستادیم.

### تفسیر:

#### لحاجت شدید بنی اسرائیل

در اینجا به فراز دیگری از زندگی بنی اسرائیل برخورد می کنیم که مربوط به ورودشان در سرزمین مقدس است.

آیه نخست، می گوید: «به خاطر بیاورید زمانی را که به آنها گفتیم: داخل این قریه (یعنی سرزمین قدس) شوید» (وِ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ).

«قریه» گرچه در زبان روزمره ما به معنی «روستا» است، ولی در قرآن و

لغت عرب به معنی هر محلی است که مردم در آن جمع می شوند، خواه شهرهای بزرگ باشد، یا روستاهای و منظور در اینجا بیت المقدس و اراضی قدس است.

آنگاه اضافه می کند: «از نعمت های آن به طور فراوان، از هر جا هر چه می خواهید بخورید» (**فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا**).

و از «در (بیت المقدس) با خضوع و تواضع وارد شوید» (**وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا**).

(و بگوئید: خداوندا گناهان ما را بریز) (**وَ قُولُوا حِطَّةً**).

«تا خطاهای شما را ببخشیم» (**نَفْرِ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ**).

باید توجه داشت: «**حِطَّةٌ**» از نظر لغت، به معنی ریزش و پائین آوردن است، و در اینجا معنی آن این است: «خدایا از تو تقاضای ریزش گناهان خود را داریم».

خداوند به آنها دستور داد برای توبه از گناهانشان این جمله را از صمیم قلب بر زبان جاری سازند، و به آنها وعده داد: در صورت عمل به این دستور، از خطاهای آنها صرف نظر خواهد شد، و شاید به همین مناسبت یکی از درهای بیت المقدس را «باب **حِطَّةٌ**» نامگذاری کرده اند،<sup>۱</sup> چنان که «ابو حیان اندلسی» می گوید: منظور از «باب» در آیه فوق یکی از باب های بیت المقدس است که معروف به «باب **حِطَّةٌ**» است.<sup>۲</sup>

در پایان اضافه می کند: «برای افراد پاک و نیکوکار، علاوه بر مغفرت و بخشش گناهان، اجر دیگری نیز اضافه خواهیم داد» (**وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ**).

\* \* \*

به هر حال، خداوند به آنها دستور داد برای توبه از گناهانشان ضمن خضوع

۱ - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۱، صفحه ۱۰۲، ذیل آیه مورد بحث (دار المعرفة) - «جامع البيان»، جلد ۱، صفحه ۴۲۷، ذیل آیه مورد بحث (دار الفکر).

۲ - بنا به نقل تفسیر «الکاشف»، جلد ۱، صفحه ۱۰۹، در ذیل همین آیه (دار العلم للملائين، چاپ سوم، بیروت) - «البحر المحيط»، جلد ۱، صفحه ۳۵۰، ذیل آیه مورد بحث.

در پیشگاه خداوند، این جمله را که دلیل بر توبه و تقاضای عفو بود از صمیم دل بر زبان جاری سازند و به آنها وعده داد: در صورت عمل به این دستور گناهانشان را خواهد بخشید، و حتی به افراد پاک و نیکوکارشان علاوه بر بخشش گناهان اجر دیگری خواهد داد.

ولی چنان که می دانیم، و از لجاجت و سرسرختی بنی اسرائیل اطلاع داریم، عده ای از آنها حتی از گفتن این جمله نیز امتناع کردند و به جای آن کلمه نامناسبی به طور استهzaء گفتند، لذا قرآن می گوید:

«اما آنها که ستم کرده بودند این سخن را به غیر آنچه به آنها گفته شده بود تغییر دادند»  
**(فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ).**

«ما نیز بر این ستمگران به خاطر فسق و گناهشان، عذابی از آسمان فرو فرستادیم»  
**(فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُدُونَ).**

واژه «رِجز» چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: در اصل به معنی اضطراب، انحراف و بی نظمی است، مخصوصاً این تعبیر در مورد شتر به هنگامی که گام های خود را نزدیک به هم و نامنظم - به خاطر ضعف و ناتوانی - بر می دارد به کار برده می شود.

تفسیر بزرگ «طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید: «رِجز» در لغت اهل حجاز به معنی عذاب است، و حدیثی از پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) نقل می کند که در مورد طاعون فرمود: **إِنَّهُ رِجزٌ عُذْبٌ بِهِ بَعْضُ الْأُمَمِ قَبْلَكُمْ**: «آن یک نوع عذاب است که بعضی از امت های پیشین به وسیله آن معذب شدند».۱

و از اینجا روشن می شود، چرا در بعضی از روایات، «رِجز» در آیه مورد

۱ - درباره معنی «رِجز» در (جلد ششم تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۳۴ سوره «اعراف» نیز بحث کرده ایم.

۲ - «صحیح مسلم»، جلد ۷، صفحه ۲۸، باب الطاعون و الطيرة، و الكهانة و نحوها (انتشارات دار الفکر بیروت) - «سنن کبری بیهقی»، جلد ۷، صفحه ۲۱۷ (انتشارات دار الفکر بیروت) - «مجمع البیان»، ذیل آیه.

بحث به یک نوع «طاعون» تفسیر شده که به سرعت در میان بنی اسرائیل شیوع یافت و عده‌ای را از میان برداشت.<sup>۱</sup>

ممکن است گفته شود: بیماری طاعون چیزی نیست که از آسمان فرود آید ولی این تعبیر، ممکن است به خاطر آن باشد که عامل انتقال میکروب طاعون در میان بنی اسرائیل گرد و غبارهای آلوده ای بوده است که به فرمان خدا با وزش باد در میان آنها، پخش گردید.

عجب این که: یکی از عوارض دردناک طاعون آن است که مبتلایان به آن گرفتار اضطراب و بی‌نظمی در سخن و در راه رفتن می‌شوند که با معنی ریشه‌ای کلمه «رجُز» نیز کاملاً متناسب است.

این نکته نیز شایان توجه است که قرآن در آیه فوق به جای «فَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ» می‌گوید «فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا» تا روشن گردد این عذاب و مجازات الهی تنها دامان «ستمگران» بنی اسرائیل را گرفت و هرگز خشک و تر با هم نسختند.

علاوه بر این، در پایان آیه جمله «بِمَا كَانُوا يَفْسُدُونَ» را ذکر می‌کند تا آن هم تأکید بیشتری بر این موضوع باشد، که ظلم و فسقشان علت مجازاتشان گردید.

با توجه به این که تعبیرات جمله مزبور، نشان می‌دهد: آنها بر این اعمال سوء اصرار داشتند و آن را ادامه می‌دادند، معلوم می‌شود هنگامی که گناه به صورت یک عادت و حالت در جامعه متتمرکز گردید، احتمال نزول عذاب الهی در آن هنگام بسیار است.

\* \* \*

---

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۱۸۵، و جلد ۱۳، صفحه ۱۸۴.

٦٠ وَإِذْ أَسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ  
 فَانْجَرَتْ مِنْهُ اثْتَتَا عَشْرَةً عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أَنَّاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُّهُوا وَ  
 اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ

### ترجمه:

٦٠ - و (به یاد آورید) زمانی را که موسی برای قوم خویش، آب طلبید؛ به او دستور دادیم: «عصای خود را بر آن سنگ مخصوص بزن!» ناگاه دوازده چشمۀ آب از آن جوشید؛ آن گونه که هر یک (از طوایف دوازده گانه بنی اسرائیل)، چشمۀ مخصوص خود را می شناختند! (و گفتیم): «از روزی های الهی بخورید و بیاشامید؛ و در زمین فساد نکنید!»

### تفسیر:

#### جوشیدن چشمۀ آب در بیابان

باز در این آیه، خداوند به یکی دیگر از نعمت های مهمی که به بنی اسرائیل ارزانی داشته اشاره کرده می گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی که موسی (در آن بیابان خشک و سوزان که بنی اسرائیل از جهت آب سخت در مضيقه قرار داشتند) از خداوند خود برای قومش تقاضای آب کرد» (و إِذْ أَسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ).

و خدا این تقاضا را قبول فرمود، چنان که قرآن می گوید: «ما به او دستور دادیم عصای

خود را بر آن سنگ مخصوص بزن» (فَقُلْنَا أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ).

«ناگهان آب از آن جوشیدن گرفت و دوازده چشمۀ آب (درست به تعداد

قبائل بنی اسرائیل) از آن با سرعت و شدت جاری شد» (فَانْجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةً عَيْنًا).

هر یک از این چشمها به سوی طایفه‌ای سرازیر گردید، به گونه‌ای که اسباب و قبائل بنی اسرائیل «هر کدام به خوبی چشم خود را می‌شناختند» (قَدْ عِلِمَ كُلُّ أَنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ).

در این که این سنگ چگونه سنگی بوده؟ و موسی چگونه با عصا بر آن می‌زده؟ و جریان آب از آن به چه صورت تحقق می‌یافته؟ سخن بسیار گفته‌اند.

آنچه قرآن در این باره می‌گوید، بیش از این نیست که موسی عصای خود را بر سنگ زد، و دوازده چشمها آب از آن جاری گردید.

بعضی از مفسران گفته‌اند: این سنگ صخره‌ای بوده است در یک قسمت کوهستانی مشرف بر آن بیابان، و تعبیر به «إِنْجَسَتْ» که در آیه ۱۶۰ سوره «اعراف» آمده نشان می‌دهد که آب در آغاز به صورت کم از آن سنگ بیرون آمده، سپس فزوئی گرفت به حدی که هر یک از قبائل بنی اسرائیل و حیواناتی که همراهشان بود از آن سیراب گشتند، و جای تعجب نیست که از قطعه سنگی در کوهستان چنین آبی جاری شود، ولی مسلمًا همه اینها با یک نحوه «اعجاز» آمیخته بود.

اما این که جمعی گفته‌اند: این سنگ قطعه سنگ مخصوصی بود که بنی اسرائیل آن را با خود حمل می‌کردند، و هر جا نیاز به آب داشتند بر زمین می‌گذاشتند و موسی با عصای خود بر آن می‌زد و آب از آن جاری می‌شد، در آیات قرآن دلیلی بر آن نیست، هر چند در پاره‌ای از روایات اشاره‌ای به آن شده است.<sup>۱</sup>

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحات ۱۹۱ و ۱۹۲ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۸۴ (مؤسسۀ اسماعیلیان) - «زاد المسیر»، جلد ۱، صفحه ۷۴ (دار الفکر) - تفسیر «قرطی»، جلد ۱، صفحه ۴۲۰، ذیل آیه مورد بحث، و دیگر تفاسیر.

در فصل هفدهم از «سفر خروج» «تورات» نیز چنین می‌خوانیم: «و خداوند به موسی (علیه السلام) گفت در پیشایش قوم بگذر، و بعضی از مشايخ اسرائیل را به همراحت بگیر، و عصائی که به آن نهر را زده بودی به دست گرفته، روانه شو – اینک من در آنجا در برابر تو، به کوه «حوریب» می‌ایستیم و صخره را بزن که آب از آن جاری خواهد شد، تا قوم بنوشند و موسی در حضور مشايخ اسرائیل چنین کرد». <sup>۱</sup>

به هر حال خداوند از یکسو، بر آنها من و سلوی نازل کرد، و از سوی دیگر آب به قدر کافی در اختیارشان گذاشت، و به آنها فرمود: «از روزی خداوند بخورید و بنوشید اما فساد و خرابی در زمین نکنید» (كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْنَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ).

در حقیقت به آنها گوشزد می‌کند: حداقل به عنوان سپاسگزاری در برابر این نعمت‌های بزرگ هم که باشد، لجاجت و خیره سری و آزار پیامبران را کنار بگذارید.

\* \* \*

## نکته‌ها:

### ۱- فرق «تعنوای» و «مفاسدین»

«لا تعنوای» از ماده «عنی» (بر وزن مسی) به معنی فساد شدید است، منتهی این کلمه بیشتر در مفاسد اخلاقی و معنوی به کار می‌رود، در حالی که ماده

---

۱- فصل ۱۷ «سفر خروج»، جملات ۵ و ۶.

عبارت «سفر خروج» از چایی که در اختیار مصحح است بدین گونه است: «خداوند به موسی گفت: پیش روی قوم برو و بعضی از مشايخ اسرائیل را با خود بردار و عصای خود را که بدان نهر را زدی به دست خود گرفته برو \* همانا من در آنجا پیش روی تو بر آن صخره که در «حوریب» است می‌ایستم و صخره را خواهی زد تا آب از آن بیرون آید و قوم بنوشد پس موسی به حضور مشايخ اسرائیل چنین کرد» (کتاب مقدس، به همت انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل، صفحه ۱۱۱، باب ۱۷، شماره‌های ۵ و ۶).

«عیث» که از نظر معنی شبیه آن است بیشتر به مفاسد حسی، اطلاق می‌گردد، بنابراین جمله «لَا تَعْنَوَا» همان معنی مفسدین را می‌رساند، ولی با تأکید و شدت بیشتر. این احتمال نیز وجود دارد که: مجموع جمله، اشاره به این حقیقت باشد که فساد در آغاز، از نقطه کوچکی شروع می‌شود، سپس گسترش می‌یابد و تشدید می‌گردد و این درست همان چیزی است که از کلمه «تَعْنَوَا» استفاده می‌شود، و به تعبیر دیگر «مُفْسِدِين» اشاره به آغاز برنامه‌های فسادانگیز است و «تَعْنَوَا» اشاره به ادامه و گسترش آن.

\* \* \*

## ۲ - خارق عادات در زندگی بنی اسرائیل

بعضی از کسانی که با منطق اعجاز آشنا نیستند، جوشیدن این همه آب و این چشمها را از آن صخره، بعد شمرده اند، در حالی که این گونه مسائل که قسمت مهمی از معجزه انبیاء را تشکیل می‌دهد - چنان که در جای خود گفته ایم - امر محال یا استثناء در قانون علیت نیست، بلکه تنها یک خارق عادت است یعنی مخالف با علت و معلولی است که ما با آن خو گرفته ایم.

بدیهی است: تغییر مسیر علل و معلول عادی برای خداوندی که خالق زمین، آسمان و تمام جهان هستی است به هیچ وجه مشکل نخواهد بود، چه این که اگر از روز اول، این علل و معلول را طور دیگری آفریده بود و ما با آن خو گرفته بودیم وضع کنونی را خارق عادت و محال می‌پنداشتبیم.

کوتاه سخن این که: آفریننده عالم هستی حاکم بر نظام علت و معلول است نه محکوم آن، حتی در زندگی روزمره ما، موارد استثنائی در نظام موجود علت و معلول کم نیست. به هر حال مسئله اعجاز چه در گذشته چه در حال مشکل عقلی

و علمی ایجاد نمی کند.<sup>۱</sup>

\* \* \*

### ۳ - فرق میان «انفجَرَتْ» و «أنبَجَسَتْ»

در آیه مورد بحث در مورد جوشیدن آب تعبیر به «انفَجَرَتْ» شده، در حالی که در آیه ۱۶۰ سوره «اعراف» به جای آن «أنبَجَسَتْ» آمده است که اولی به معنی جریان شدید آب است و دومی جریان خفیف و ملایم.

آیه دوم ممکن است اشاره به مرحله ابتدائی جریان این آب باشد تا مایه وحشت آنها نگردد و بنی اسرائیل به خوبی بتوانند آن را مهار کرده و در کنترل خود در آورند، در حالی که انفجَرَتْ به مرحله نهائی آن که شدت جریان آب است ناظر است.

در کتاب «مفہدات راغب» آمده است: «أنبَجَسَ» در جائی گفته می شود که آب از روزنه کوچکی بیرون آید، و «انفجَار» به هنگامی گفته می شود که از محل وسیعی بیرون می ریزد، این تعبیر با آنچه قبلًا گفتیم کاملاً سازگار است.

\* \* \*

---

۱ - برای توضیح بیشتر به کتاب «رهبران بزرگ» مراجعه فرمائید.

۶۰ وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصِيرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ  
 لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلَهَا وَ قِثَائِهَا وَ فُومَهَا وَ عَدَسَهَا وَ  
 بَصَلَهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبِطُوا  
 مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ وَ باوْ  
 بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ  
 النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْهُ وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ

### ترجمه:

۶۱ - و (نبیز به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتید: «ای موسی! هرگز حاضر نیستیم به یک نوع غذا اکتفا کنیم! از خدای خود بخواه که از آنچه زمین می رویاند، از سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیازش، برای ما فراهم سازد.» موسی گفت: «آیا غذای پست تر را به جای غذای بهتر انتخاب می کنید؟! (اکنون که چنین است، بکوشید از این بیابان) در شهری فرود آئید؛ زیرا هر چه خواستید، در آنجا برای شما هست.» و (مهر) ذلت و نیاز، بر پیشانی آنها زده شد؛ و باز گرفتار خشم خدائی شدند؛ چرا که آنان نسبت به آیات الهی، کفر می ورزیدند؛ و پیامبران را به ناحق می کشتند. اینها به خاطر آن بود که گناهکار و منجاوز بودند.

### تفسیر:

#### تمنای غذاهای رنگارنگ

به دنبال شرح موهب فراوانی که خداوند به بنی اسرائیل ارزانی داشت، در

آیه مورد بحث، چگونگی کفران و ناسپاسی آنها را در برابر این نعمت‌های بزرگ منعکس می‌کند و نشان می‌دهد: آنها چه مردم لجوچی بوده اند که شاید در تمام تاریخ دیده نشده است، افرادی این همه مورد لطف خدا قرار گیرند ولی در مقابل تا این حد ناسپاسی و عصیان کنند.

نخست می‌گوید: «و به خاطر بیاورید زمانی را که گفتید: ای موسی ما هرگز نمی‌توانیم به یک نوع غذا قناعت کنیم» (من و سلوی هر چند خوب و لذیذ است، اما ما غذای متنوع می‌خواهیم) (و إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصِيرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ).

«بنابراین از خدایت بخواه تا از آنچه از زمین می‌روید برای ما قرار دهد از سبزیجات، خیار، سیر، عدس و پیاز» (فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُبْتَ الأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَ قِثَائِهَا وَ فُؤْمِهَا وَ عَدَسِهَا وَ بَصَلِهَا).

ولی موسی به آنها «گفت: آیا شما غذای پست تر را در مقابل آنچه بهتر است انتخاب می‌کنید؟» (قَالَ أَتَسْتَبَدِلُونَ اللَّذِي هُوَ أَذْنِى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ).

«اکنون که چنین است از این بیابان بیرون روید و کوشش کنید وارد شهری شوید، زیرا آنچه می‌خواهید در آنجا است» (اَهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ).

پس از آن، قرآن اضافه می‌کند: «خداؤند مهر ذلت و فقر را بر پیشانی آنها زد» (وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ).

«و بار دیگر به غضب الهی گرفتار شدند» (وَ بَأْتُو بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ).

«این به خاطر آن بود که آنها آیات الهی را انکار می‌کردند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند» (ذِلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَمْتَلُؤنَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ).

و «این به خاطر آن بود که آنها گناه می‌کردند و تعدی و تجاوز داشتند»

(ذِلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ).

\* \* \*

### نکته ها:

برای روشن شدن معنی آیه، توضیحات ذیل لازم به نظر می رسد:

#### ۱ - منظور از «مصر» در آنجا کجاست؟

بعضی از مفسران معتقدند: «مصر» در این آیه، اشاره به همان مفهوم کلی شهر است، یعنی شما اکنون در این بیابان در یک برنامه خودسازی و آزمایشی قرار دارید، آنجا جای غذاهای متنوع نیست، بروید به شهرها گام بگذارید که در آنجا همه اینها هست، ولی این برنامه خودسازی در آنجا نیست.

دلیل آن را این می دانند که بنی اسرائیل نه تقاضای بازگشت به «مصر» را داشتند و نه هرگز به آن باز گشتنند.<sup>۱</sup>

بعضی دیگر همین تفسیر را انتخاب کرده و بر آن افزوده اند: منظور این است: ماندن شما در بیابان و استفاده از این غذای غیر متنوع، به خاطر ضعف و زیبونی شما است، نیرومند شوید، با دشمنان پیکار کنید و شهرهای شام و سرزمین مقدس را از آنها بگیرید تا همه چیز برای شما فراهم گردد.<sup>۲</sup>

سومین تفسیری که برای این آیه ذکر شده، این است: منظور همان کشور مصر است. یعنی: شما اگر از غذاهای غیر متنوعی در این بیابان بهره می گیرید در عوض ایمان دارید، آزاد و مستقل هستید اگر نمی خواهید، برگردید و باز هم برد و اسیر فرعونیان یا امثال آنها شوید، تا از باقی مانده سفره آنها، از غذاهای متنوعشان بهره گیرید، شما به دنبال شکم و خورد و خوراکید، هیچ نمی اندیشید

۱ - به علاوه تتوین «مصر» دلیل بر نکره بودن آن است، بنابراین نمی تواند اشاره به کشور معروف «مصر» باشد.

۲ - تفسیر «المنار»، ذیل آیه مورد بحث.

که آن روز برد و اسیر بودید، و امروز آزادید و سریلنند، در واقع این محرومیت مختص  
بهای آزادی است که می پردازید.<sup>۱</sup>

ولی تفسیر اول از همه مناسب تر به نظر می رسد.

\* \* \*

## ۲ - آیا تنوع طلبی جزء طبیعت انسان نیست؟

بدون شک، تنوع از لوازم زندگی و جزء خواسته های بشر است، کاملاً طبیعی است که انسان پس از مدتی از غذای یکنواخت خسته شود، این کار خلافی نیست، پس چگونه بنی اسرائیل با درخواست تنوع، مورد سرزنش قرار گرفتند؟!

پاسخ این سؤال با ذکر یک نکته روشن می شود و آن این که: در زندگی بشر حقایقی وجود دارد که اساس زندگی او را تشکیل می دهد و نباید فدای خور و خواب و لذائذ متتنوع گردد.

زمان هائی پیش می آید که توجه به این امور، انسان را از هدف اصلی، از ایمان، پاکی و تقوا از آزادگی و حریت باز می دارد، در اینجا است که باید به همه آنها پشت پا بزنند.

تنوع طلبی در حقیقت دام بزرگی است از سوی استعمارگران دیروز و امروز، که با استفاده از آن، افراد آزاده را چنان اسیر انواع غذاها، لباس ها، مرکب ها و مسکن ها می کنند که خویشتن خویش را به کلی به دست فراموشی بسپارند، و حلقه اسارت آنها را بر گردن نهند.

\* \* \*

---

۱ - تفسیر «فی ظلال»، ذیل آیه مورد بحث.

### ۳ - آیا «من» و «سلوی» از هر غذائی برترا بود؟

بدون شک، غذاهای گیاهی مختلفی که بنی اسرائیل از موسی(علیه السلام) درخواست کردند، غذاهای پر ارزشی است، ولی مسأله این است تنها نباید به زندگی از یک بعد نگاه کرد، آیا سزاوار ا است انسان برای دستیابی به مواد مختلف غذائی تن به اسارت در دهد؟!

وانگهی بنا بر این که «من» یک نوع عسل کوهستانی و یا ماده قندی نیرو بخشی مشابه آن باشد، یکی از مفیدترین و پرانرژی ترین غذاها است، مواد پروتئینی موجود در گوشت تازه (مانند «سلوی» پرنده مخصوص) از جهاتی بر مواد پروتئینی موجود در حبوبات برتری دارد؛ چرا که هضم و جذب اولی بسیار آسان است در حالی که برای جذب دومی دستگاه گوارش با فعالیت خسته کننده‌ای دست به گریبان خواهد بود.<sup>۱</sup> ضمناً «فوم» را که از غذاهای مورد تقاضای بنی اسرائیل است.

بعضی به معنی گندم؛

و بعضی به معنی سیر تفسیر کرده اند، البته هر یک از این دو ماده امتیاز ویژه‌ای دارد. ولی بعضی معتقدند: معنی گندم صحیح‌تر است؛ چرا که بعيد است آنها مواد غذائی خالی از گندم را خواسته باشند.<sup>۲</sup>

\* \* \*

### ۴ - چرا مُهر ذلت بر بنی اسرائیل نهاده شد؟

از آیه فوق استفاده می‌شود: آنها به دو جهت گرفتار خواری و ذلت شدند:

۱ - «قرآن بر فراز قرون و اعصار»، صفحه ۱۱۲.

۲ - تفسیر «قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث.

یکی برای کفر، سرپیچی از دستورات خدا، و انحراف از توحید به سوی شرک.  
 دیگر این که: مردان حق و فرستادگان خدا را می کشتند، این سنگدلی، قساوت و بی اعتنائی به قوانین الهی، بلکه تمام قوانین انسانی که حتی امروز نیز به روشنی در میان گروهی از یهود ادامه دارد، مایه آن ذلت و بدبختی شد.<sup>۱</sup>  
 درباره سرنوشت یهود و زندگی دردنک آنها در ذیل آیه ۱۱۲ سوره «آل عمران» به اندازه کافی بحث کرده ایم.

\* \* \*

---

۱ - هم اکنون که این سطور را می نویسیم، سرزمن اسلامی «لبنان» در زیر ضربات وحشتناک و ویرانگر این قوم قساوتمند قرار گرفته و هزاران نفر از زن و کودک و پیر و جوان و حتی بیماران بیمارستان ها به طرز رقت باری شربت شهادت نوشیده اند، و پیکرهای متلاشی شده آنها نقش بر زمین گشته و مسلماً آنها کفاره این سنگدلی خود را در آینده خواهند داد.

\* \* \*

۲ - و امروز که این نوشه تصحیح می شود، حزب الله جنوب لبنان به رهبری «سید حسن نصرالله» و جوانان نیرومند شیعه آن سرزمن، اسرائیل را با ذلت از خاک لبنان بیرون کرده اند و مدت‌ها است از این پیروزی می گذرد، و جوانان شیعه جنوب لبنان چون سدی استوار، سر بلند و سرافراز در جهان می درخشند.

٦٢ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ  
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أُجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ  
عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَخْرُجُونَ

### ترجمه:

۶۲ - کسانی که (به پیامبر اسلام) ایمان آورده اند، و کسانی که به آئین یهود گرویدند و نصاری و صابئان (پیروان یحیی) هر گاه به خدا و روز رستاخیز ایمان آورند، و عمل صالح انجام دهند، پاداششان نزد پروردگارشان مسلم است؛ و هیچ گونه ترس و اندوهی برای آنها نیست.

### تفسیر:

#### قانون کلی نجات

در تعقیب بحث های مربوط به بنی اسرائیل در اینجا قرآن به یک اصل کلی و عمومی، اشاره کرده می گوید: آنچه ارزش دارد، واقعیت و حقیقت است، نه ظاهر و ظاهر سازی.

در پیشگاه خداوند بزرگ، ایمان خالص و عمل صالح پذیرفته می شود «کسانی که به پیامبر اسلام ایمان آورده اند و همچنین یهودیان و نصاری و صابئان (پیروان یحیی یا نوح یا ابراهیم(علیه السلام)) آنها که ایمان به خدا و روز قیامت آورند و عمل صالح انجام دهند پاداش آنها نزد پروردگارشان ثابت است» **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أُجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ**.

بنابراین «نه ترسی از آینده دارند و نه غمی از گذشته» (وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْرُثُونَ).

این آیه، تقریباً با همین عبارت در سوره «مائده» آیه ۶۹ آمده، و با تفاوتی بیشتر در سوره «حج» آیه ۱۷ آمده است.

مطالعه آیاتی که در اطراف آیه سوره «مائده» آمده است نشان می دهد: یهود و نصاری به خود می بالیدند که دینشان از ادیان دیگر بهتر است و بهشت را دربست منحصر به خود می دانستند.

شاید همین تفاحر میان جمعی از مسلمانان نیز بود، آیه مورد بحث می گوید: ایمان ظاهری مخصوصاً بدون انجام عمل صالح - چه از مسلمانان باشد و چه از یهود و نصاری و پیروان ادیان دیگر - بی ارزش است.

ایمان واقعی و خالص به خدا و دادگاه بزرگ قیامت که با کار نیک و عمل صالح توأم باشد، در پیشگاه خدا ارزش دارد، تنها این برنامه موجب پاداش و جلب آرامش و امنیت می گردد.

\* \* \*

### یک سؤال مهم

بعضی از بهانه جویان، آیه فوق را دستاویزی برای افکار نادرستی از قبیل صلح کل و این که پیروان هر مذهبی باید به مذهب خود عمل کنند، قرار داده اند. آنها می گویند: بنا بر این آیه لازم نیست یهود و نصاری و پیروان ادیان دیگر اسلام را پذیرا شوند، همین قدر که به خدا و آخرت ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام دهند، کافی است.

### پاسخ:

به خوبی می دانیم: آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند، قرآن در آیه ۸۵

سوره «آل عمران» می‌گوید: وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُفْلِتَ مِنْهُ: «هر کس دینی غیر از اسلام برای خود انتخاب کند پذیرفته نخواهد شد».

به علاوه آیات قرآن پر است از دعوت یهود، نصاری و پیروان سایر ادیان به سوی این آئین جدید، اگر تفسیر فوق صحیح باشد، با بخش عظیمی از آیات قرآن تضاد صریح دارد، بنابراین باید به دنبال معنی واقعی آیه رفت.

در اینجا دو تفسیر از همه روشن تر و مناسب تر به نظر می‌رسد.

۱ - اگر یهود، نصاری و مانند آنها به محتوای کتب خود عمل کنند مسلمان<sup>ا</sup> به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ) ایمان می‌آورند؛ چرا که بشارت ظهور او با ذکر صفات و علائم مختلف در این کتب آسمانی آمده است که شرح آن در ذیل آیه ۱۴۶ سوره «بقره» نخواهد آمد.

مثلاً قرآن در آیه ۶۸ سوره «مائده» می‌گوید: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقْيِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ: «ای اهل کتاب شما ارزشی نخواهید داشت مگر آن زمانی که تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارستان بر شما نازل شده بر پا دارید» و از آن جمله این که به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ) که بشارت ظهورش در کتب شما آمده است ایمان بیاورید.

۲ - این آیه ناظر به سؤالی است که برای بسیاری از مسلمانان در آغاز اسلام مطرح بوده، آنها در فکر بودند: اگر راه حق و نجات، تنها اسلام است، پس تکلیف نیاکان و پدرانشان چه می‌شود؟

آیا آنها به خاطر عدم درک زمان پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ) و ایمان نیاوردن به او مجازات خواهند شد؟

آیه فوق نازل گردید، و اعلام داشت: هر کسی که در عصر خود به پیامبر بر حق و کتاب آسمانی زمان خویش ایمان آورده و عمل صالح کرده است اهل

نجات است، و جای هیچ گونه نگرانی نیست.

بنابراین یهودیان مؤمن و صالح العمل قبل از ظهور مسیح(علیه السلام)، اهل نجاتند، همان گونه مسیحیان مؤمن قبل از ظهور پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ). این معنی از شأن نزولی که برای آیه فوق ذکر شده و بعداً به آن اشاره خواهیم کرد، نیز استفاده می شود.

\* \* \*

### نکته ها:

#### ۱ - سرگذشت جالب «سلمان فارسی»

بد نیست در اینجا شأن نزولی را که برای تفسیر آیه فوق آمده است و در تفسیر «جامع البيان» (طبری) جلد اول، نقل شده برای تکمیل این بیان بیاوریم، در این تفسیر چنین می خوانیم:

سلمان اهل جندیشاپور بود. با پسر حاکم وقت رفاقت و دوستی محکم و ناگستاخ داشت، روزی با هم برای صید به صحرا رفتند، ناگاه چشم آنها به راهبی افتاد که به خواندن کتابی مشغول بود، از او راجع به کتاب مزبور سؤالاتی کردند راهب در پاسخ آنها گفت:

کتابی است که از جانب خدا نازل شده و در آن فرمان به اطاعت خدا داده و نهی از معصیت و نافرمانی او کرده است، در این کتاب، از زنا و گرفتن اموال مردم به ناحق نهی شده است، این همان «انجیل» است که بر عیسی مسیح(علیه السلام) نازل شده.

گفتار راهب در دل آنان اثر گذاشت، و پس از تحقیق بیشتر به دین او گرویدند به آنها دستور داد: گوشت گوسفندانی که مردم این سرزمین ذبح می کنند حرام است از آن نخورند.

سلمان و فرزند حاکم وقت، روزها همچنان از او مطالب مذهبی می آموختند روز عیدی پیش آمد حاکم، مجلس میهمانی ترتیب داد و از اشراف و بزرگان شهر دعوت کرد، در ضمن از پرسش نیز خواست که در این مهمانی شرکت کند، ولی او نپذیرفت. در این باره به او زیاد اصرار نمودند، اما پسر اعلام کرد غذای آنها بر او حرام است، پرسیدند: این دستور را چه کسی به تو داده؟ راهب مزبور را معرفی کرد. حاکم راهب را احضار نموده به او گفت: چون اعدام در نظر ما گران و کار بسیار بدی است تو را نمی کشیم ولی از محیط ما بیرون برو!

سلمان و دوستش در این موقع راهب را ملاقات کردند، و عدد ملاقات در «دیر موصل» گذاشته شد، پس از حرکت راهب، سلمان چند روزی منتظر دوست با وفايش بود، تا آماده حرکت گردد، او هم همچنان سرگرم تهیه مقدمات سفر بود ولی سلمان بالاخره طاقت نیاورده تنها به راه افتاد.

\* \* \*

در «دیر موصل» سلمان، بسیار عبادت می کرد، راهب مذکور که سرپرست این دیر بود او را از عبادت زیاد بر حذر داشت، مبادا از کار بیفتد، ولی سلمان پرسید: آیا عبادت فراوان فضیلتش بیشتر است یا کم عبادت کردن؟ در پاسخ گفت: البته عبادت بیشتر اجر بیشتر دارد.

عالی دیر، پس از مدتی به قصد بیت المقدس حرکت کرد و سلمان را با خود به همراه بردا، در آنجا به سلمان دستور داد: روزها در جلسه درس علمای نصاری که در آن مسجد منعقد می شد حضور یابد، و کسب دانش کند.

روزی سلمان را محزون یافت، علت را جویا شد، سلمان در پاسخ گفت: تمام خوبی ها نصیب گذشتگان شده که در خدمت پیامبران خدا بوده اند.

عالم دیر به او بشارت داد: در همین ایام در میان ملت عرب پیامبری ظهر خواهد کرد که از تمام انبیاء برتر است، عالم مذبور اضافه کرد: من پیش شده ام، خیال نمی کنم او را درک نمایم، ولی تو جوانی امیدوارم او را درک کنی ولی این را نیز بدان که این پیامبر نشانه هائی دارد از جمله، نشانه خاصی بر شانه او است، او صدقه نمی گیرد، اما هدیه را قبول می کند.

\* \* \*

در بازگشت آنها به سوی «موصل» در اثر جریان ناگواری که پیش آمد سلمان عالم دیر را در بیابان گم کرد.

دو مرد عرب از قبیله «بني کلب» رسیدند، سلمان را اسیر کرده، بر شتر سوار نموده به «مدینه» برdenد و او را به زنی از قبیله «جعینه» فروختند!

سلمان و غلام دیگر آن زن، به نوبت روزها گله او را به چرا می بردن، سلمان در این مدت، مبلغی پول جمع آوری کرد و انتظار بعثت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ وسّلہ) را می کشید. در یکی از روزها که مشغول چرانیدن گله بود، رفیقش رسید و گفت: خبر داری؟ امروز شخصی وارد «مدینه» شده، تصور می کند پیامبر و فرستاده خدا است؟!

سلمان به رفیقش گفت: تو اینجا باش تا من بازگردم، سلمان وارد شهر شد، در جلسه پیامبر حضور پیدا کرد، اطراف پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ وسّلہ) می چرخید و منتظر بود پیراهن پیامبر کنار بود و نشانه مخصوص را در شانه او مشاهده کند.

پیامبر(صلی الله علیه وآلہ وسّلہ) متوجه خواسته او شد، لباس را کنار زد، سلمان نشانه مذبور یعنی اولین نشانه را یافت، سپس به بازار رفت، گوسفند و مقداری نان خرید و خدمت پیامبر آورد.

پیامبر فرمود: چیست؟

سلمان پاسخ داد: صدقه است.

پیامبر فرمود: من به آنها احتیاج ندارم به مسلمانان فقیر ده تا مصرف کنند.

سلمان بار دیگر به بازار رفت مقداری گوشت و نان خرید و خدمت رسول اکرم(صلی الله عليه وآلہ) آورد.

پیامبر پرسید: این چیست؟

سلمان پاسخ داد، هدیه است.

پیامبر فرمود: بنشین! پیامبر و تمام حضار از آن هدیه خوردنند.

مطلوب بر سلمان آشکار گشت زیرا هر سه نشانه خود را یافته بود.

در این میان سلمان راجع به دوستان و رفیق و راهبان دیر موصل سخن به میان آورد،

نماز، روزه و ایمان آنها به پیامبر(صلی الله علیہ وآلہ) و انتظار کشیدن بعثت وی را شرح داد.

کسی از حاضران به سلمان گفت: آنها اهل دوزخند! این سخن بر سلمان گران آمد؛ زیرا

او یقین داشت اگر آنها پیامبر را درک می کردند از او پیروی می نمودند.

اینجا بود که آیه مورد بحث بر پیامبر نازل گردید و اعلام داشت: آنها که به ادیان حق

ایمان حقيقة داشته اند و پیغمبر اسلام(صلی الله علیہ وآلہ) را درک نکرده اند دارای اجر و

پاداش مؤمنان خواهند بود!<sup>۱</sup>

\* \* \*

## ۲ - «صابئان» کیانند؟

دانشمند معروف «raigib» در کتاب «مفردات» می نویسد: آنها جمعیتی از

---

۱ - «جامع البيان»، جلد ۱، صفحه ۴۶۰، ذیل آیه مورد بحث (دار الفکر بیروت) - «در المنشور»، جلد ۱، صفحه ۷۳ (دار المعرفة) - «سیر اعلام النبلاء ذهبي»، جلد ۱، صفحه ۵۲۲ ( مؤسسه الرسالة بیروت).

پیروان نوع (علیه السلام) بوده اند، و ذکر این عده در ردیف مؤمنان، یهود و نصارا نیز دلیل آن است که اینان مردمی متدين به یکی از ادیان آسمانی بوده، به خداوند و قیامت نیز ایمان داشته اند.

و این که بعضی آنها را مشرک و ستاره پرست، و بعضی دیگر آنها را «مجوس» می دانند صحیح نیست؛ زیرا آیه ۱۷ سوره «حج»، «مشرکان» و «مجوس» را در کنار «صابئان» آورده می گوید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ الصَّابِئِينَ وَ النَّصَارَى وَ الْمَجُوسَ وَ الَّذِينَ أُشْرَكُوا...».

بنابراین صابئان به طور یقین غیر از مشرکان و مجوسند.

اما این که آنها چه کسانی هستند؟ بین مفسران و علمای ملل و نحل، اقوال گوناگونی وجود دارد.

و نیز در این که ماده اصلی این لغت (صابئین) چیست؟ بحث است.  
«شهرستانی» در کتاب «ملل و نحل» می نویسد: «صابئه» از «صبأ» گرفته شده، چون این طائفه از طریق حق و آئین انبیاء منحرف گشتند لذا آنها را «صابئه» می گویند.  
در «مصابح المنیر فیومی» آمده: «صبأ» به معنی کسی است که از دین خارج شده و به دین دیگری گرویده.

در «فرهنگ دهخدا» پس از تأیید این که این کلمه عبری است می گوید: «صابئین» جمع «صَبَّابَى» و مشتق از ریشه عبری (ص - ب - ع) به معنی فرو رفتن در آب (یعنی تعیید کنندگان) می باشد. که به هنگام تعریف «ع» آن ساقط شده.  
و «مفتسله» که از دیر زمانی نام محل پیروان این آئین در خوزستان بوده و هست ترجمه جامع و صحیح کلمه «صَبَّابَى» است.

حقوقان معاصر و جدید نیز این کلمه را «عبری» می دانند.

«دانرۀ المعارف فرانسه»، جلد چهارم، صفحه ۲۲ این واژه را «عبری» دانسته و آن را به معنی فرو بردن در آب یا تعمید می‌داند.

«ژسیتوس» آلمانی می‌گوید: این کلمه هر چند عبری است ولی محتمل است از ریشه‌ای که به معنی ستاره است مشتق باشد.

نویسنده «کشاف اصطلاح الفنون» می‌گوید: «صابئین» فرقه‌ای هستند ملائکه را می‌پرستند، و «زبور» می‌خوانند، و به قبله توجه می‌کنند.

در کتاب «التبیه و الاشراف» به نقل «امثال و حکم» صفحه ۱۶۶۶ آمده: پیش از آن که زرتشت آئین مجوس را به «گشتاسب» عرضه کند و او آن را بپذیرد مردم این ملک بر مذهب «حُنفاء» بودند و ایشان صابئانند، و آن آئینی هست که «بودااسب» آن را به زمان «طهمورس» آورده است.

و اما علت اختلافات و گفتگو درباره این طائفه این است که: در اثر کمی جمعیت آنها، و اصرار به نهان داشتن آئین خود، و منع از دعوت و تبلیغ و اعتقاد بر این که: آئین آنها، آئین اختصاصی است، نه عمومی، و پیغمبر شان فقط برای نجات آنها مبعوث شده است و بس، وضع آنها به صورت اسرارآمیزی در آمده، و جمعیت آنها به سوی انقراض می‌رود.

این به خاطر همان احکام خاص و اغسال مفصل و تعمیدهای طولانی است که باید در زمستان و تابستان انجام دهنند، ازدواج با غیر هم کیش خود را حرام می‌دانند و حتی الامکان به رهبانیت و ترک معاشرت بانوان دستور مؤکد دارند و بسیاری از آنها بر اثر معاشرت فراوان با مسلمانان تغییر آئین می‌دهند.

\* \* \*

### ۳ - عقاید صابئان

آنها معتقدند نخست کتاب‌های مقدس آسمانی به آدم(علیه السلام)، و پس از وی به

نوح(علیه السلام)، و بعد از او به «سام»، و سپس به «رام»، و بعد به ابراهیم خلیل(علیه السلام)، سپس به موسی(علیه السلام) و بعد از او بر یحیی بن زکریا(علیه السلام) نازل شده است.

کتاب های مقدسی که از نظر آنان اهمیت دارد عبارتند از:

۱ - «کیزاربا» این کتاب را «سدره» یا «صحف آدم» نیز می نامند که از چگونگی خلقت و پیدایش موجودات بحث می کند.

۲ - کتاب «ادر افشارده» یا «سد راده» که درباره زندگی حضرت یحیی و دستورات و تعالیم او سخن می گوید. آنها معتقدند: این کتاب به وسیله جبرئیل به یحیی وحی و الهام شده.

۳ - کتاب «قلستا» درباره مراسم ازدواج و زناشوئی.  
و کتاب های فراوان دیگری نیز دارند که به خاطر اختصار از ذکر آنها صرف نظر می شود.

چنان که از گفته بالا و از نظر محققان در اثر چگونگی پیروان این آئین به دست می آید، آنان پیروان یحیی بن زکریا(علیه السلام) می باشند، و هم اکنون قریب پنج هزار نفر از پیروان این آئین در خوزستان (کنار رود کارون، در اهواز، خرمشهر، آبادان و شادگان) به سر می بردند.

آئین خود را به حضرت یحیی بن زکریا(علیه السلام) که مسیحیان او را یحیی تعمید دهنده یا «یوحنا معمد» می خوانند منسوب نموده اند.<sup>۱</sup>

ولی نویسنده کتاب «بلغ الارب» می گوید: «صابئین» یکی از ملت های بزرگ هستند و اختلاف نظر درباره آنها به نسبت معرفت افراد از آئین آنان است و همان طور که از آیه ۶۲ سوره «بقره» بر می آید این جمعیت به دو گروه مؤمن و کافر تقسیم می شوند، اینان همان قوم ابراهیم(علیه السلام) خلیل اند که ابراهیم مأمور

۱ - برای اطلاع بیشتر به کتاب «آراء و عقائد بشری» مراجعه شود.

دعوت آنان بود، آنها در «حرّان» سرزمین «صابئان» زندگی می کردند، و بر دو قسم بودند: صابئان حنیف و صابئان مشرک.

بشرکان آنها به ستارگان و خورشید و قمر و... احترام می گذاشتند و گروهی از آنان نماز و روزه انجام می دادند، کعبه را محترم می شمردند و حج را به جا می آوردند، مردار، خون، گوشت خوک و ازدواج با محارم را همچون مسلمانان حرام می دانستند. عده ای از پیروان این مذهب از بزرگان دولت در بغداد بودند که «هلال بن محسن صابئی» از آن جمله است.

اینان اساس دین خود را به گمان خویش بر این پایه قرار داده اند که: بایست خوبی هر کدام از ادیان جهان را گرفت و آنچه بد است از آن دوری جست، اینان را به این جهت «صابئین» گفتند که: از تقيّد به انجام تمام دستورات یک دین سرپیچیدند... بنابراین اینها با تمام ادیان از یک نظر موافق و از نظر دیگر مخالف هستند.

جمعیت صابئان حنیف با اسلام هماهنگ شدند و بشرکان آنها با بت پرستان همراه گردیدند.

وی در پایان بحث بار دیگر متذکر می شود بین صابئان مشرک و صابئان حنیف، مناظرات و بحث های فراوانی رد و بدل می شد.<sup>۱</sup>

از مجموع بحث های فوق بر می آید آنها در اصل پیرو یکی از پیامبران الهی بوده اند، اگر چه در تعیین پیامبری که آنها خود را وابسته به او معرفی می کنند اختلاف است. همچنین روشن شد آنها جمعیت بسیار کمی هستند که در حال انقراض می باشند.

\* \* \*

۱ - اقتباس از «بلوغ الارب»، جزء ۲، صفحات ۲۲۲ و ۲۲۸.

۶۳ وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُدُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ  
اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعْلَكُمْ تَتَّسَعُونَ  
۶۴ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ كُتُبُتُمْ مِنْ  
الْخَاسِرِينَ

### ترجمه:

- ۶۳ - و (به ياد آوريد) زمانی که از شما پیمان گرفتیم؛ و کوه طور را بالای سر شما قرار دادیم؛ (و به شما گفتیم): «آنچه را (از آیات) به شما داده ایم، با قدرت بگیرید؛ و آنچه را در آن است به ياد داشته باشید (و به آن عمل کنید)؛ شاید پرهیزگار شوید».
- ۶۴ - سپس شما پس از این، رویگردان شدید؛ و اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود، از زیانکاران بودید.

### تفسیر:

آیات خدا را با قوت بگیرید!

در این آیات به مسئله پیمان گرفتن از بنی اسرائیل، برای عمل به محتویات تورات و سپس تخلف آنها از این پیمان اشاره شده است:

نخست می گوید: «به خاطر بیاورید زمانی را که از شما پیمان گرفتیم» (وِ إِذْ أَخَذْنَا  
مِيثَاقَكُمْ).

«و طور را بالای سر شما قرار دادیم» (وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ).

و گفتیم: «آنچه را از آیات الهی به شما داده ایم با قدرت و قوت بگیرید»

(خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ).

«وَ آنچه را در آن است دقیقاً به خاطر داشته باشید (و به آن عمل کنید) تا پرهیزکار شوید» (وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعْلَكُمْ تَعْمَلُونَ).

\* \* \*

ولی شما پیمان خود را به دست فراموشی سپردید «و بعد از این ماجرا، رویگردان شدید» (ثُمَّ تَوَلَّتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ).

«و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، از زیانکاران بودید» (فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ).

\* \* \*

## نکته ها:

۱ - منظور از پیمان در اینجا همان است که در آیه ۴۰ همین سوره آمده، و در آیات ۸۳ و ۸۴ نیز خواهد آمد، مواد این پیمان عبارت بود از: توحید پروردگار نیکی به پدر و مادر و بستگان و یتیمان و مستمندان، گفتار نیک، بر پا داشتن نماز، اداء زکات و پرهیز از خونریزی، که در «تورات» نیز بیان شده است.

از آیه ۱۲ سوره «مائده» نیز استفاده می شود که خدا از یهود پیمان گرفت به همه پیامبران الهی ایمان داشته باشند، از آنان پشتیبانی کنند، و در راه خدا صدقه و انفاق نمایند، و در ذیل همان آیه برای آنها تضمین می کند که اگر به این پیمان عمل کنند، اهل بهشت خواهند بود.

\* \* \*

۲ - چگونه کوه بالای سر بنی اسرائیل قرار گرفت؟

تفسر بزرگ اسلام مرحوم «طبرسی» از قول «ابو زید» چنین نقل می کند:  
 «هنگامی که موسی(علیه السلام) از کوه طور باز گشت و تورات را با خود آورد، به

قوم خویش اعلام کرد کتاب آسمانی آورده ام که حاوی دستورات دینی و حلال و حرام است، دستوراتی که خداوند برنامه کار شما قرار داده، آن را بگیرید و به احکام آن عمل کنید.

يهود به بهانه اين که تکاليف مشکلی برای آنان آورده، بنای نافرمانی و سرکشی را گذاشتند، خدا هم فرشتگان را مأمور کرد، تا قطعه عظیمی از کوه طور را بالای سر آنها قرار دهند.

در این هنگام موسی(علیه السلام) اعلام کرد چنان چه پیمان بیندید، به دستورات خدا عمل کنید و از سرکشی و تمرد توبه نمائید، این عذاب و کیفر از شما بر طرف می شود و گرنه همه هلاک خواهید شد.

آنها تسلیم شدند، تورات را پذیرا گشتند و برای خدا سجده نمودند، در حالی که هر لحظه انتظار سقوط کوه بر سر خود را می کشیدند، ولی به برکت توبه، سر انجام این عذاب الهی از آنها دفع شد.<sup>۱</sup>

همین مضمون در آیه ۹۳ «بقره» و ۱۵۴ «نساء» و ۱۷۱ «اعراف» با مختصر تفاوتی آمده است.

یادآوری این نکته در اینجا نیز ضروری است که در چگونگی قرار گرفتن کوه بالای سر بنی اسرائیل، جمعی از مفسران معتقدند به فرمان خداوند، طور از جا کنده شد و همچون سایبانی بر سر آنها قرار گرفت.<sup>۲</sup>

در حالی که بعضی دیگر می گویند: زلزله شدیدی در کوه واقع شد و چنان کوه به لرزه درآمد که افرادی که پائین کوه بودند، سایه قسمت های بالای آن را بر

۱ - «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۲۰۰ - مشابه این حدیث در «بحار الانوار» نیز آمده است: «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحات ۲۰۸ و ۲۳۷.

۲ - «مجمع البيان» و جمعی از تفاسیر دیگر (ذیل آیه ۱۷۱، اعراف) - تفسیر «نور التقلین»، جلد ۲، صفحه ۹۱ (مؤسسۀ اسماعیلیان) - تفسیر «التبيان»، جلد ۱، صفحه ۲۸۶، ذیل آیه مورد بحث، و جلد ۵، صفحه ۲۴، ذیل آیه ۱۷۱ سوره «اعراف» (مکتبة الاعلام الاسلامي).

سر خود مشاهده کردند و احتمال می دادند هر لحظه ممکن است بر سر آنها فرود آید، ولی به لطف الهی زلزله آرام و کوه به جای خود قرار گرفت.<sup>۱</sup>

این احتمال نیز وجود دارد که قطعه عظیمی از کوه به فرمان خدا بر اثر زلزله و صاعقه شدید از جا کنده شد، و از بالای سر آنها گذشت به طوری که چند لحظه، آن را بر فراز سر خود دیدند و تصور کردند بر آنها فرو خواهد افتاد.

\* \* \*

### ۳ - پیمان اجباری چه سودی دارد؟

بعضی در پاسخ این سؤال گفته اند: قرار گرفتن کوه بر سر آنها جنبه «ارهاب» و ترسانیدن داشته نه اجبار، و گرنه پیمان اجباری ارزشی ندارد. ولی صحیح تر این است که گفته شود: هیچ مانعی ندارد افراد متمرد و سرکش را با تهدید به مجازات در برابر حق تسليم کنند، این تهدید و فشار که جنبه موقتی دارد، غرور آنها را در هم می شکند، آنها را وادار به اندیشه و تفکر صحیح، و در ادامه راه با اراده و اختیار به وظائف خویش عمل می کنند.

و به هر حال، این پیمان، بیشتر مربوط به جنبه های عملی آن بوده است و گرنه اعتقاد را نمی توان با اکراه تغییر داد.

\* \* \*

### ۴ - «کوه طور»

در این که منظور از «طور» در اینجا اسم جنس به معنی مطلق «کوه» است و یا کوه معینی؟ دو تفسیر وجود دارد:

بعضی گفته اند: طور اشاره به همان کوه معروفی است که محل وحی بر موسی(علیه السلام) بوده است.

---

۱ - «المنار»، ذیل آیه مورد بحث.

در حالی که بعضی دیگر احتمال داده اند: طور در اینجا به همان معنی لغوی آن است، همان چیزی که در آیه ۱۷۱ سوره «اعراف» از آن تعبیر به «جبل» شده است (وَ إِذْ نَتَقَنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ).<sup>۱</sup>

\* \* \*

۵ - در تفسیر جمله «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» از امام صادق(علیه السلام) چنین نقل شده: از آن حضرت پرسیدند: أُفُوَّةٌ فِي الْأَبْدَانِ أُوْفُوَّةٌ فِي الْقُلُوبِ: «آیا منظور از گرفتن آیات الهی با قوت و قدرت، قوت جسمانی است یا معنوی و روحانی؟»؟ امام در پاسخ فرمود: فِيهِمَا جَمِيعًا: «هم با قدرت جسمانی و هم روحانی هر دو».<sup>۲</sup> و این دستوری است برای همه پیروان ادیان آسمانی در هر عصر و زمان که برای حفظ این تعلیمات و اجرای آنها باید هم به نیروهای مادی مجهز باشند و هم قوای معنوی.

\* \* \*

۱ - تفسیر «ابوالفتح رازی» و تفسیر «کبیر فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «محاسن برقی»، جلد ۱، صفحه ۲۶۱، باب النیة (دار الكتب الاسلامية) – «وسائل الشیعه»، جلد ۱، صفحه ۵۲، حدیث ۱۰۴ (چاپ آل البيت) – «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۲۲۶، و جلد ۶۷، صفحه ۵۰ (با اندکی تفاوت).

٦٥ وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْنَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبَّتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُوْنُوا قِرَدَةً

خاصِئینَ

٦٦ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ

### ترجمه:

٦٥ - به طور قطع از حال کسانی از شما، که در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند، آگاه شده اید! ما به آنها گفتیم: «به صورت بوزینه هائی طرد شده در آئید!»

٦٦ - ما این کیفر را درس عبرتی برای مردم آن زمان و نسل های بعد از آنان، و پند و اندرزی برای پرهیزگاران قرار دادیم.

### تفسیر:

عصیانگران روز شنبه!

این دو آیه نیز مانند آیات گذشته، به روح عصیانگری و نافرمانی حاکم بر یهود و علاقه شدید آنها به امور مادی اشاره می کند:

نخست می گوید: «قطعاً حال کسانی را که از میان شما در روز شنبه نافرمانی و گناه

کردند دانستید» (وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْنَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبَّتِ).

و نیز دانستید که «ما به آنها گفتیم: به صورت بوزینه گان طرد شده ای در آئید و آنها

چنین شدند» (فَقُلْنَا لَهُمْ كُوْنُوا قِرَدَةً خاصِئینَ).<sup>۱</sup>

\* \* \*

---

۱ - «خاصِيء» از ماده «خَسْأاً» (بر وزن نسل) به معنی طرد و ذلت است، این تعبیر در اصل به معنی راندن و طرد کردن سگ آمده، سپس در معنی وسیع تری که راندن توأم با تحقیر باشد در موارد دیگر نیز به کار رفته است.

«ما این امر را کیفر و عبرتی برای مردم آن زمان و زمان های بعد قرار دادیم» (فَجَعَلْنَا هَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا).

«و همچنین پند و اندرزی برای پرهیز کاران» (وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ).

خلاصه ماجرا چنین بود: «خداؤند به یهود دستور داده بود، روز شنبه را تعطیل کنند، گروهی از آنان که در کنار دریا می زیستند به عنوان آزمایش دستور یافتند از دریا در آن روز ماهی نگیرند، ولی از قضا روزهای شنبه که می شد، ماهیان فراوانی بر صفحه آب ظاهر می شدند، آنها به فکر حیله گری افتادند و با یک نوع کلاه شرعی روز شنبه از آب ماهی گرفتند، خداوند آنان را به جرم این نافرمانی مجازات کرد و چهره شان را از صورت انسان به حیوان دگرگون ساخت».

آیا این مسخ و دگرگونی چهره جنبه جسمانی داشته یا روانی و اخلاقی؟

و نیز این قوم در کجا می زیستند؟

و با چه نیزگی برای گرفتن ماهی متوصل شدند؟

پاسخ تمام این سؤالات و مسائل دیگر را در این رابطه در جلد ششم، ذیل آیات ۱۶۳ تا

۱۶۶ سوره «اعراف» مطالعه خواهید فرمود.<sup>۱</sup>

جمله «فَقُلْنَا لَهُمْ كُوْنُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» کنایه از سرعت عمل است که با یک اشاره و فرمان الهی چهره همه آن عصیانگران دگرگون شد.

جالب این که از امام باقر و امام صادق(علیه السلام) در معنی این آیه نقل شده که فرمودند: منظور از «ما بَيْنَ يَدَيْهَا» نسل آن زمان و مراد از «ما خَلْفَهَا» ما مسلمانان هستیم، یعنی این درس عبرت مخصوص بنی اسرائیل نبود، و همه انسان ها را شامل می شود.<sup>۲</sup>

\* \* \*

۱ - جلد ششم، صفحات ۳۱۸ تا ۳۲۸.

۲ - تفسیر «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۱۴، صفحه ۵۵، حدیث ۹.

٦٧ وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَدْبُحُوا بَقَرَةً قَالُوا  
أُتَحِذِّنُنَا هُرُواً قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ

٦٨ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ  
وَلَا بَكْرٌ عَوَانٌ يَبْيَنْ ذَلِكَ فَاقْعُلُوا مَا تُؤْمِرُونَ

٦٩ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفَرَاءٌ  
فَاقْعُلُوهَا تَسْرُ النَّاظِرِينَ

٧٠ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِنْ  
شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ

٧١ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذُلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرَثَ  
مُسْلَمَةً لَا شِيَةً فِيهَا قَالُوا إِنَّا جِئْنَا بِالْحَقِّ فَدَبَّعُوهَا وَمَا كَادُوا  
يَفْعَلُونَ

٧٢ وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادْأَرْأَتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ

٧٣ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذِلِكَ يُعْنِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ  
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

٧٤ ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ  
الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَغَبَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَقْ فَيَخْرُجُ مِنْهُ  
الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَايَةِ عَمَّا  
تَعْمَلُونَ

## ترجمه:

۶۷ - (و به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: «خداؤند به شما دستور می دهد ماده گاوی را ذبح کنید (و قطعه ای از آن را به بدن مقتول بزنید، تا زنده شود و قاتل را معرفی کند)» گفتند: «آیا ما را مسخره می کنی؟» گفت: «به خدا پناه می برم از این که از جاهلان باشم!»

۶۸ - گفتند: «(پس) از خدای خود بخواه که برای ما روشن کند این ماده گاو چگونه باشد؟» گفت: خداوند می فرماید: «ماده گاوی است که نه پیر و از کار افتاده باشد، و نه بکر و جوان؛ بلکه میان این دو باشد. آنچه به شما دستور داده شده، (هر چه زودتر) انجام دهید.»

۶۹ - گفتند: «از پروردگار خود بخواه که برای ما روشن سازد رنگ آن چگونه باشد؟» گفت: خداوند می گوید: «گاوی باشد زرد یک دست، که رنگ آن، بینندگان را شاد و مسرور سازد!»

۷۰ - گفتند: «از خدایت بخواه برای ما روشن کند که چگونه (گاوی) باید باشد؟ زیرا این گاو برای ما مبهم شده! و اگر خدا بخواهد ما هدایت خواهیم شد!»

۷۱ - گفت: خداوند می فرماید: «گاوی باشد که نه برای شخم زدن رام شده؛ و نه برای زراعت آب کشی کند؛ از هر عیبی بر کنار باشد، و حتی هیچ گونه رنگ دیگری در آن نباشد.» گفتند: «الآن حق مطلب را آوردي». سپس (چنان گاوی را پیدا کردند و) سر بریدند؛ ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند.

۷۲ - و (به یاد آورید) هنگامی را که فردی را به قتل رساندید؛ سپس درباره (قاتل) او به نزاع پرداختید؛ و خداوند آنچه را مخفی می داشتید، آشکار می سازد.

۷۳ - سپس گفتیم: «قسمتی از گاو را به مقتول بزنید (قاتل را معرفی کند). خداوند این گونه مردگان را زنده می کند؛ و آیات خود را به شما نشان می دهد؛ شاید اندیشه کنید.»

۷۴ - سپس دل های شما بعد از این واقعه سخت شد؛ همچون سنگ، یا سخت تر! چرا که پاره ای از سنگ ها می شکافد، و از آن نهرها جاری می شود؛ و پاره ای از آنها شکاف بر می دارد، و آب از آن تراوش می کند؛ و پاره ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می افتد؛ (اما دل های شما، نه از خوف خدا می تپد، و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی است!) و خداوند از اعمال شما غافل نیست.

### تفسیر:

#### ماجرای گاو بنی اسرائیل

در این آیات، بر خلاف آنچه تا به حال در سوره «بقره» پیرامون بنی اسرائیل خوانده ایم که همه به طور فشرده و خلاصه بود، ماجرائی به صورت مژده امده است، شاید به این دلیل که این داستان تنها یک بار در قرآن ذکر شده.

به علاوه نکات آموزنده فراوانی در آن وجود دارد که ایجاب چنین شرحی می کند، از جمله: بهانه جوئی شدید بنی اسرائیل در سراسر این داستان نمایان است، و نیز درجه ایمان آنان را به گفتار موسی(علیه السلام) مشخص می کند و از همه مهم تر این که گواه زنده ای است بر امکان رستاخیز.

ماجرا (آن گونه که از قرآن و تفاسیر بر می آید) چنین بود: یک نفر از بنی اسرائیل به طرز مرموزی کشته می شود، در حالی که قاتل به هیچ وجه معلوم نیست.

در میان قبائل و اسپاط بنی اسرائیل نزاع در می گیرد، هر یک آن را به طایفه و افراد قبیله دیگر نسبت می دهد و خویش را تبرئه می کند داوری را برای فصل خصومت نزد موسی(علیه السلام) می بردند و حل مشکل را از او خواستار می شوند، و چون از طرق عادی حل این قضیه ممکن نبود، و از طرفی ادامه این کشمکش ممکن بود

منجر به فتنه عظیمی در میان بنی اسرائیل گردد، موسی با استمداد از لطف پروردگار از طریق اعجاز آمیزی به حل این مشکل چنان که در تفسیر آیات می خوانید می پردازد.<sup>۱</sup>

نخست می گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت باید گاوی را سر ببرید» (وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذَبَّحُوا بَقَرًا). آنها از روی تعجب «گفتند: آیا ما را به مسخره گرفته ای؟! (فَالْأُولَا أَتَتَّخَذُنَا هُرُزًا).

«موسی در پاسخ آنان گفت: به خدا پناه می برم که از جاهلان باشم» (قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ).

يعنى استهزاء نمودن و مسخره کردن، کار افراد نادان و جاهل است، و پیامبر خدا هرگز چنین نیست.

\* \* \*

پس از آن که آنها اطمینان پیدا کردند استهزائی در کار نیست و مسئله جدی

۱ - باید توجه داشت در فصل ۲۱ سفر تثنیه تورات کنونی نیز به این داستان اشاره کوتاهی شده است، متنها آنچه در تورات کنونی است در واقع به صورت یک حکم است، در حالی که آنچه در قرآن آمده به صورت یک حادثه می باشد، به هر حال در فصل ۲۱، از جمله ۱ تا ۹ چنین می خوانیم:

«اگر مقتولی را در زمینی که خداوند خدایت برای ارثیت به تو می دهد در صحراء افتاده بیایی، و معلوم نشود که قاتل او کیست، آنگاه مشایخ و قاضیان تو بیرون رفته، مسافت شهرهایی که در اطراف قتیل است بیمایند و مقرر است آن شهری که به قتیل نزدیک تر است مشایخ آن شهر گوساله ماده ای که به کار شیار نرفته و پالهنج نکشیده است بگیرند، و مشایخ آن شهر آن گوساله را به دره ناهموار که هیچ شیار و کشته نشده باشد فرود آورند، و همانجا در دره گردن گوساله را قطع کنند، و کاهنان «بني لیوی» نزدیک آیند، چون که خداوند خدایت ایشان را برگزیده است تا آن که او را خدمت کنند، و به اسم خداوند دعای خیر بخوانند و انفال هر نزاع و هر صدمه مطابق حکم ایشان باشد، و تمامی مشایخ آن شهری که به قتیل نزدیک است، دست های خود را بر گوساله ای که در دره سر بریده شده است بشویند و متکلم شده بگویند که این خون را دست های ما نریخته است و چشمان ما ندیده است ای خداوند خدایت ایشان را که باز خریده ای بیامرز، و قوم خود اسرائیل را به خون ناحق منسوب مکن، و خون از برای ایشان عفو کرده خواهد شد، بدین منوال خون ناحق را از میان خود رفع خواهی کرد، چون آنچه که در نظر خداوند راست است به عمل می آوری». (عهد قدیم، چاپ سال ۱۸۷۸).

است «گفتند: اکنون که چنین است از پروردگارت بخواه برای ما مشخص کند که این چگونه گاوی باید باشد؟! (قالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيٌ).

جمله «از خدایت بخواه» که در خواسته های آنها چند بار تکرار شده یک نوع اسائمه ادب و یا استهزاء سر بسته در آن نهفته است، مگر خدای موسی(علیه السلام) را از خدای خویش جدا می دانستند؟

به هر حال، موسی(علیه السلام) در پاسخ آنها «گفت: خداوند می فرماید باید ماده گاوی باشد که نه پیر و از کار افتاده و نه بکر و جوان، بلکه میان این دو باشد» (قالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَ لَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ).<sup>۱</sup>

و برای این که آنها بیش از این مسأله را کش ندهند، و با بهانه تراشی فرمان خدا را به تاخیر نیندازند در پایان سخن خود اضافه کرد: «آنچه به شما دستور داده شده است انجام دهید» (فَاعْلُوا مَا تُؤْمِرُونَ).

\* \* \*

ولی باز آنها دست از پرگوئی و لجاجت بر نداشتند «گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما روشن کند رنگ آن باید چگونه باشد؟! (قالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا).

موسی(علیه السلام) در پاسخ «گفت: خدا می فرماید: گاو ماده ای باشد زرد یک دست که بینندگان را شاد و مسرور سازد» (قالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسْرُّ النَّاظِرِينَ).<sup>۲</sup>

۱ - «فارض» چنان که «راغب» در «مفادات» می گوید به معنی گاو مسن است، ولی بعضی از مفسران گفته اند گاوی است که مخصوصاً به مرحله ای از پیری رسیده که دیگر زاد و ولد نمی کند، و «عوان» به معنی میانسال است.

۲ - «فاقع» به معنی زرد خالص و یک دست است.

در مورد اعراب این قسمت از آیه بعضی گفته اند: «صفراء» صفت اول و «فاقع» صفت دوم برای «بقره» است و «لَوْنُهَا» فاعل «فاقع»، و فاعل «تَسْرُّ» «بقره» است و گفته اند ممکن است «فاقع» خبر مقدم و «لَوْنُهَا» مبتدای مؤخر باشد. و فاعل «تَسْرُّ» را بعضی مستتر دانسته و مرجع آن را «بقره» می دانند و بعضی مرجع ضمیر را «لَوْنُهَا» می شمارند و از نوشته بعضی دیگر استفاده می شود «لَوْنُهَا» مبتدا است و «تَسْرُّ النَّاظِرِينَ» خبر آن است (به کتاب «اعراب القرآن و بیانه» و «مجموع البیان» و دیگر تفاسیر مراجعه فرمائید).

خلاصه این گاو باید کاملاً خوشنگ و درخششند باشد، آن چنان زیبا که بینندگان را به اعجاب وادارد.

و عجب این است که باز هم به این مقدار اکتفا نکردند و هر بار با بهانه جوئی کار خود را مشکل تر ساخته، و دایره وجود چنان گاوی را تنگ تر نمودند.

\* \* \*

باز «گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما روشن کند این چگونه گاوی باید باشد؟ (از نظر نوع کار کردن) (قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ).

«چرا که این گاو برای ما مبهم شده» (إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا).  
«و اگر خدا بخواهد ما هدایت خواهیم شد! (وَ إِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ).

\* \* \*

مجددآ «موسی گفت: خدا می فرماید: گاوی باشد که برای شخم زدن، رام نشده، و برای زراعت آبکشی نکند» (قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلْولٌ لُّثِيرُ الْأَرْضِ وَ لَا تَسْقِي الْحَرْثَ).

«و از هر عیوبی بر کنار باشد» (مُسَلَّمَةً).

«و حتی هیچ گونه رنگ دیگری در آن نباشد» (لَا شِيَةً فِيهَا).

در اینجا که گویا سؤال دیگری برای مطرح کردن نداشتند «گفتند: حالا حق مطلب را ادا کردي! (قَالُوا الآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ).

سپس گاو را با هر زحمتی بود به دست آورند «و آن را سر بریدند، ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند! (فَذَبَحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ).

\* \* \*

قرآن بعد از ذکر ریزه کاری های این ماجرا، باز آن را به صورت خلاصه و کلی در دو آیه بعد چنین مطرح می کند: «به خاطر بیاورید هنگامی که انسانی را کشته‌ید، سپس درباره قاتل آن به نزاع پرداختید و خداوند (با دستوری که در آیات بالا آمد) آنچه را مخفی داشته بودید آشکار ساخت» (وَ إِذْ قَتَّلْتُمْ نَفْسًا فَادْأَرَأْتُمْ فِيهَا وَ اللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُتُّبْتُمْ تَكْتُمُونَ).

\* \* \*

«سپس گفتیم: قسمتی از گاو را به مقتول بزنید» (تا زنده شود و قاتل خود را معرفی کند) (فَقُلْنَا أَضْرِبُوهُ بِعَظِيمِهَا).

«آری خدا این گونه مردگان را زنده می کند» (كَذِلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى).  
«و این گونه آیات خود را به شما نشان می دهد تا تعقل کنید» (وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).

\* \* \*

در آخرین آیه مورد بحث، به مسئله قساوت و سنگدلی بنی اسرائیل پرداخته، می گوید: «بعد از این ماجراهای دیدن این گونه آیات و معجزات و عدم تسليم در برابر آنها دل های شما سخت شد، همچون سنگ یا سخت تر» (ثُمَّ قَسَّتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذِلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً).

چرا که «پاره ای از سنگ ها می شکافد و از آن نهرها جاری می شود» (وَ إِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ).

یا لاقل «بعضی از آنها شکاف می خورد و قطرات آب از آن تراوش می نماید» (وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ).

و گاه «پاره ای از آنها (از فراز کوه) از خوف خدا فرو می افتد» (وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ).

اما دل های شما از این سنگ ها نیز سخت تر است، نه چشمeh عواطف و علمی از آن می جوشد، نه قطرات محبتی از آن تراوش می کند، و نه هرگز از خوف خدا می طبد. و در آخرین جمله می فرماید: «خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست» (وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ).

و این تهدیدی است سربسته برای این جمعیت بنی اسرائیل و تمام کسانی که خط آنها را ادامه می دهند.

\* \* \*

### نکته ها:

#### ۱ - پرسش های فراوان و بیجا

بدون شک «سؤال» کلید حل مشکلات و بر طرف ساختن جهل و نادانی است، اما مانند هر چیز اگر از حد و معیار خود تجاوز کند، و یا بی مورد انجام گیرد، دلیل انحراف و موجب زیان است، همان گونه که نمونه اش را در این داستان مشاهده کردیم.

بنی اسرائیل مأمور بودند گاوی را ذبح کنند، بدون شک اگر قید و شرط خاصی می داشت تأخیر بیان از وقت حاجت ممکن نبود، و خداوند حکیم در همان لحظه که به آنها امر کرد بیان می فرمود، بنابراین وظیفه آنها در این زمینه قید و شرطی نداشته، و لذا «بقره» به صورت «نکره» ذکر شده است.

ولی آنها بی اعتنا به این اصل مسلم، شروع به سؤالات گوناگون کردند، شاید برای این که می خواستند حقیقت، لوث گردد و قاتل معلوم نشود، و این اختلاف همچنان میان بنی اسرائیل ادامه یابد، جمله «فَذَبَحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ» نیز اشاره به همین معنی است، می گوید: آنها گاو را ذبح کردند ولی نمی خواستند این

کار انجام گیرد!.

از ذیل آیه ۷۲، همین داستان نیز استفاده می شود که: لاقل گروهی از آنها قاتل را می شناختند، و از اصل جریان مطلع بودند، و شاید این قتل طبق توطئه قبلی میان آنها صورت گرفته بود، اما کتمان می کردند؛ زیرا در ذیل همین آیه می خوانیم: وَ اللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ: «خداؤند آنچه را شما پنهان می دارید آشکار و بر ملا می سازد».

از این گذشته، افراد لجوخ و خود خواه غالباً پر حرف و پر سؤالند، و در برابر هر چیز، بهانه جوئی می کنند.

قرائن نشان می دهد: اصولاً آنها نه معرفت کاملی نسبت به خداوند داشتند و نه نسبت به موقعیت موسی(علیه السلام)، لذا بعد از همه این سوال‌ها گفتند: **الآن جِئْتَ بِالْحَقِّ:** «حالا حق را بیان کردی!»! گوئی هر چه قبل از آن بوده باطل بوده است!.

به هر حال، هر قدر آنها سوال کردند خداوند هم تکلیف آنها را سخت تر کرد؛ چرا که چنین افرادی، مستحق چنان مجازاتی هستند، لذا در روایات می خوانیم در هر مورد خداوند سکوت کرده، پرسش و سوال نکنید که حکمتی داشته<sup>۱</sup> و لذا در روایتی از امام علی بن موسی الرضا(علیهم السلام) چنین آمده: اگر آنها در همان آغاز، هر ماده گاوی انتخاب کرده و سر بریده بودند کافی بود، و لَكِنْ شَدَّدُوا فَشَدَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ: «آنها سختگیری کردند، خداوند هم بر آنها سخت گرفت».<sup>۲</sup>

\* \* \*

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۷، صفحه ۱۷۵، حدیث ۳۳۵۳۱، و جلد ۱۵، صفحه ۲۶۰، حدیث ۲۰۴۵۲ (چاپ آل البيت) – «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۲۶۰، حدیث ۱۴ – «نهج البلاغه»، کلمات قصار، شماره ۱۰۵.

۲ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۴۶، حدیث ۵۷ (چاپخانه علمیه) – «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۲۶۲، حدیث ۲، و صفحات ۲۶۵ و ۲۶۶.

## ۲ - این همه اوصاف برای چه بود؟

همان گونه که گفتیم تکلیف بنی اسرائیل در آغاز، مطلق و بی قید و شرط بود، اما سختگیری و سرپیچی آنها از انجام وظیفه، حکم آنها را دگرگون ساخت و سخت تر شد.<sup>۱</sup>

با این حال، اوصاف و قیودی که بعداً برای این گاو ذکر شده ممکن است اشاره به یک حقیقت اجتماعی در زندگی انسان‌ها بوده باشد:

قرآن گویا می‌خواهد این نکته را بیان کند گاوی که باید نقش احیاء کننده داشته باشد، «ذلول» یعنی تسليم بدون قید و شرط، و باربر و اسیر و زیر دست نباشد، همچنین نباید رنگ‌های مختلف در اندام آن به چشم بخورد بلکه باید یکرنگ و خالص باشد.

به طریق اولی کسانی هم که در نقش رهبری و احیاء کردن اجتماع ظاهر می‌شوند و می‌خواهند قلب‌ها و افکار مرده را احیاء کنند، باید رام دیگران نگردند، مال و ثروت، فقر و غنى، قدرت و نیروی زورمندان، در هدف آنها اثر نگذارد، کسی جز خدا در دل آنها جای نداشته باشد، تنها تسليم حق و پاییند دین باشند، هیچ گونه رنگی در وجودشان جز رنگ خدائی یافت نشود، و این افراد هستند که می‌توانند بدون اضطراب و تشویش به کارهای مردم رسیدگی کرده، مشکلات را حل نموده، و آنها را احیاء کنند. ولی دلی که متمایل به دنیا و رام دنیا است، و این رنگ‌وی را معیوب ساخته، چنین کسی نمی‌تواند با این عیب و نقصی که در خود دارد قلوب مرده را زنده سازد و نقش احیاء کننده داشته باشد.

\* \* \*

---

۱ - این داستان نشان می‌دهد هم نسخ حکم قبل از عمل بر طبق مصالحی جایز است و هم در آئین موسی نسخ وجود داشته، و نیز نشان می‌دهد که گاهی تکلیف‌شان جنبه کیفر و مجازات دارد، اینها مباحثی است که در جای خود مطرح شده است.

### ۳ - انگیزه قتل چه بود؟

آن چنان که از تواریخ و تفاسیر استفاده شده، انگیزه قتل در ماجراهای بنی اسرائیل را مال و یا ازدواج دانسته اند.

بعضی از مفسران معتقدند: یکی از ثروتمندان بنی اسرائیل که ثروتی فراوان داشت و وارثی جز پسر عمومی خویش نداشت، عمر طولانی کرد، پسر عموم هر چه انتظار کشید عمومی پیش از دنیا بود و اموال او را از طریق ارث تصاحب کند، ممکن نشد، لذا تصمیم گرفت او را از پای در آورد.

بالاخره، پنهانی او را کشت و جسدش را در میان جاده افکند، سپس بنای ناله و فریاد را گذاشت و به محضر موسی<sup>(علیه السلام)</sup> شکایت آورد که عمومی مرا کشته اند!<sup>۱</sup>

بعضی دیگر از مفسران گفته اند: انگیزه قتل این بوده است که قاتل عمومی خویش، تقاضای ازدواج با دخترش را نمود به او پاسخ رد داده شد و دختر را با جوانی از پاکان و نیکان بنی اسرائیل همسر ساختند، پسر عمومی شکست خورده دست به کشتن پدر دختر زد، سپس شکایت به موسی<sup>(علیه السلام)</sup> کرد که عمومیم کشته شده قاتلش را پیدا کنید!<sup>۲</sup>

به هر حال، ممکن است در این آیه اشاره به این حقیقت نیز باشد که سرچشمه مفاسد، قتل ها و جنایات غالباً دو موضوع است: «ثروت» و «بی بند و باری های جنسی».

\* \* \*

### ۴ - نکات آموزنده این داستان

این داستان عجیب، علاوه بر این که دلیل بر قدرت بی پایان پروردگار بر

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۲۶۱ - «مجمع البیان»، و دیگر تفاسیر، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - روایاتی مشابه این تفسیر، در «بحار الانوار» آمده است: «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحات ۲۵۹ و ۲۶۶، حدیث ۷، و صفحات ۲۶۷ و ۲۷۷.

همه چیز است، دلیلی بر مسأله معاد نیز می باشد، و لذا در آیه ۷۳ خواندیم: «كَذِلِكَ يُحْكِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ» که اشاره به مسأله معاد است، «وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ» که اشاره به قدرت و عظمت پروردگار می باشد.

از این گذشته، نشان می دهد: اگر خداوند بر گروهی غضب می کند بی دلیل نیست، بنی اسرائیل در تعبیراتی که در این داستان در برابر موسی(علیه السلام) داشتند، نهایت جسارت را نسبت به او و حتی خلاف ادب نسبت به ساحت قدس خداوند نمودند. در آغاز گفتند: آیا تو ما را مسخره می کنی؟ و به این ترتیب پیامبر بزرگ خدا را متهم به سخريه نمودند.

در چند مورد می گویند: از خدایت بخواه... مگر خدای موسی با خدای آنها فرق داشت؟ با این که موسی صریحاً گفته بود، خدا به شما دستور می دهد.

در یک مورد می گویند: اگر پاسخ این سؤال را بگوئی ما هدایت می شویم که مفهومش آن است که بیان قاصر تو موجب گمراهی است و در پایان کار می گویند: حالا حق را آوردي!

این تعبیرات همه، دلیل بر جهل، نادانی، خود خواهی و لجاجت آنها می باشد. از این گذشته، این داستان به ما درس می دهد که سخت گیر نباشیم تا خدا بر ما سخت نگیرد، به علاوه انتخاب گاو برای کشتن شاید برای این بوده که بقایای فکر گوساله پرستی و بت پرستی را از مغز آنها بیرون براند.

\* \* \*

نیکی به پدر

تفسران در اینجا یادآور می شوند این گاو در آن محیط منحصر به فرد بوده است و بنی اسرائیل آن را به قیمت بسیار گزافی خریدند.

می گویند: صاحب این گاو مرد نیکوکاری بود و نسبت به پدر خویش احترام فراوان قائل می شد، در یکی از روزها که پدرش در خواب بود معامله پر سودی برای او پیش آمد، ولی او به خاطر این که پدرش ناراحت نشود، حاضر نشد وی را بیدار سازد و کلید صندوق را از او بگیرد، در نتیجه از معامله صرف نظر کرد.

و به قول بعضی از مفسران فروشنده حاضر می شود آن جنس را به هفتاد هزار بفروشد به این شرط که نقد بپردازد، و پرداختن پول نقد منوط به این بوده است که پدر را بیدار کند و کلید صندوق ها را از او بگیرد، ولی جوان مجبور حاضر می گردد که به هشتاد هزار بخرد ولی پول را پس از بیداری پدر بپردازد! بالاخره معامله انجام نشد.

خداآوند به جبران این گذشت جوان، معامله پرسود بالا را برای او فراهم می سازد.

بعضی از مفسران نیز می گویند: پدر پس از بیدار شدن از ماجرا آگاه می شود و گاو مجبور را به پاداش این عمل به پسر خود می بخشد که سر انجام آن سود فراوان را برای او به بار می آورد.<sup>۱</sup>

پیامبر در این مورد می فرماید:

**أَنْظُرُوا إِلَى الْبِرِّ مَا بَلَغَ بِأَهْلِهِ:** «نیکی را بنگرید که با نیکو کار چه می کند»!<sup>۲</sup>

\* \* \*

---

۱ - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۱، صفحه ۱۱۱ به بعد (دار المعرفة بیروت) – «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحات ۲۶۰ و ۲۶۳.

۲ - تفسیر «نور التقیین»، جلد اول، صفحه ۸۸ - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۲۶۳ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۴۶ (چاپخانه علمیه) - «مجمع البیان» ذیل آیات مورد بحث - لازم به یادآوری است که جمله بالا در بسیاری از منابع از حضرت موسی(علیه السلام) نقل شده، ولی در تفسیر «عیاشی» و «مجمع البیان» از پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) با ذکر «صلی الله علیه و آله و سلم» نقل شده است.

۷۵ أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ  
لَهُمْ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقْلَوْهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

۷۶ وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَأَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا  
أَتُحَدِّثُنَّهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لَيْحَاجُوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ  
أَفَلَا تَعْقِلُونَ

۷۷ أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرِرُونَ وَمَا يُعْلِمُونَ

### ترجمه:

- ۷۵ - آيا انتظار داريد به (آئين) شما ايمان بياورند، با اين که عده اى از آنان، سخنان خدا را مى شنيدند و پس از فهميدن، آن را تحریف مى کردند، در حالی که علم و اطلاع داشتند؟!
- ۷۶ - و هنگامي که مؤمنان را ملاقات کنند، مى گويند: «ایمان آورده ايم» ولی هنگامي که با يكديگر خلوت مى کنند، (بعضی به بعضی ديگر اعتراض کرده)، مى گويند: «چرا مطالبي را که خداوند برای شما بيان کرد، به مسلمانان بازگو مى کنيد تا (روز رستاخيز) در پيشگاه خدا، بر ضد شما به آن استدلال کنند؟ آيا نمى فهميد؟!
- ۷۷ - آيا اينها نمى دانند خداوند آنجه را پنهان مى دارند یا آشكار مى کنند مى داند؟!

### شأن نزول:

بعضی از مفسران در شأن نزول دو آيه اخیر از امام باقر(عليه السلام) چنین نقل کرده اند:

«گروهی از یهود که دشمنی با حق نداشتند هنگامی که مسلمانان را ملاقات می کردند از آنچه در تورات پیرامون صفات پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ) آمده بود به آنها خبر می دادند، بزرگان یهود از این امر آگاه شدند، آنها را از این کار نهی کرده، گفتند: شما صفات محمد(صلی الله علیه وآلہ) را که در تورات آمده برای آنها بازگو نکنید تا در پیشگاه خدا دلیلی بر ضد شما نداشته باشند، آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت». <sup>۱</sup>

\* \* \*

### تفسیر:

#### انتظار بیجا!

در این آیات، چنان که ملاحظه می کنید قرآن، ماجراهی بنی اسرائیل را رها کرده، روی سخن را به مسلمانان نموده و نتیجه گیری آموزنده ای می کند، می گوید: «شما چگونه انتظار دارید این قوم به دستورات آئین شما ایمان بیاورند، با این که گروهی از آنان سخنان خدا را می شنیدند و پس از فهم و درک، آن را تحریف می کردند، در حالی که علم و اطلاع داشتند»؟! **أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَ قَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّقُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقْلُوهُ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ.**

بنابراین، اگر می بینید آنها تسلیم بیانات زنده قرآن و اعجاز پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآلہ)نمی شوند نگران نباشید، اینها فرزندان همان کسانی هستند که به عنوان برگزیدگان قوم، همراه موسی(علیه السلام) به کوه طور رفتند، سخنان خدا را شنیدند، دستورهای او را درک کردند، اما به هنگام بازگشت، آن را تحریف نمودند.

از جمله «وَ قَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ...» چنین استفاده می شود: همه آنها تحریف گر نبودند بلکه این تنها کار گروهی بوده که شاید اکثریت را تشکیل

---

۱ - «مجمع البيان»، ذیل آیات مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحات ۶۵ و ۱۸۰، حدیث ۷.

می دادند.

در کتاب «اسباب النزول» آمده است: گروهی از یهود هنگامی که از طور باز گشتند، به مردم گفتند: «ما شنیدیم که خداوند به موسی(علیه السلام) دستور داد فرمان های مرا تا آنجا که می توانید انجام دهید، و آنجا که نمی توانید ترک کنید!» و این نخستین تحریف بود. به هر حال، در ابتدای ظهور پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ) انتظار می رفت قوم یهود پیش از دیگران به ندای اسلام لبیک گویند چرا که آنها اهل کتاب بودند (بخلاف مشرکان) به علاوه، صفات پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ) را نیز در کتاب های خود خوانده بودند ولی قرآن می گوید: با سابقه بدی که آنها دارند انتظار شما مورد ندارد؛ چرا که گاهی صفات و روحیات انحرافی یک جمعیت، سبب می شود با تمام نزدیکی به حق از آن دور گردند.

\* \* \*

آیه بعد، پرده از روی حقیقت تلخ دیگری پیرامون این جمعیت حیله گر و منافق بر می دارد، می گوید: «پاکدلان آنها، هنگامی که مؤمنان را ملاقات می کنند اظهار ایمان می نمایند» (و صفات پیامبر را که در کتبشان آمده است خبر می دهند) (و إِذَا لَقُوا  
الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَا).

«اما در پنهانی و خلوت، جمعی از آنها می گویند: چرا مطالبی را که خداوند در تورات برای شما بیان کرده به مسلمانان می گوئید؟ (و إِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَ  
تُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ).

«تا در قیامت در پیشگاه خدا بر ضد شما به آن استدلال کنند، آیا نمی فهمید؟ (لِيَحَاجُوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَنْقُلُونَ).

این احتمال، در تفسیر آیه نیز وجود دارد که آغاز آیه از منافقان یهود سخن

می گوید که در حضور مسلمانان دم از ایمان می زند، و در غیاب انکار می کردند و حتی پاکدلان یهود را نیز مورد سرزنش قرار می دادند که چرا اسرار کتب مقدس را در اختیار مسلمانان قرار داده اید؟

به هر حال، این تأییدی است بر آنچه در آیه قبل بود که شما از جمعیتی که چنین روحياتی بر آنها حاکم است چندان انتظار ايمان نداشته باشيد.

جمله «**فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ**» ممکن است به معنی «حكم و فرمان الهی» باشد که در اختیار بنی اسرائیل قرار داشت، و ممکن است اشاره به گشودن درهای اسرار الهی و خبرهای آینده مربوط به شریعت جدید به روی آنان باشد.

قابل توجه این که از این آیه به خوبی استفاده می شود ایمان این گروه منافق درباره خدا آن قدر ضعیف بود که او را همچون انسان های عادی می پنداشتند و تصور می کردند اگر حقیقتی را از مسلمانان کتمان کنند از خدا نیز مکتوم خواهد ماند!

\* \* \*

لذا آیه بعد، با صراحة نمی گوید: «آیا اينها نمی دانند که خداوند از اسرار درون و برونshan آگاه است؟»؟ **(أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِمُونَ).**

\* \* \*

۷۸ وَ مِنْهُمْ أُمِيَّوْنَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيًّا وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظْهُونَ  
 ۷۹ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَهُوْلُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ  
 لِيَشْتُرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَّهُمْ مِمَّا كَتَبْتُ أُيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَّهُمْ مِمَّا  
 يَكْسِبُونَ

### ترجمه:

۷۸ - و پاره ای از آنان عوامانی هستند که کتاب خدا را جز یک مشت خیالات و آرزوها نمی دانند؛ و تنها به پندارهایشان دل بسته اند.

۷۹ - پس وای بر آنها که نوشته ای با دست خود می نویستند، سپس می گویند: «این، از طرف خداست». تا آن را به بهای کمی بفروشنند. پس وای بر آنچه با دست خود نوشته‌اند؛ و وای بر آنان از آنچه از این راه به دست می آورند!

### شأن نزول:

جمعی از دانشمندان یهود، او صافی را که برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در «تورات» آمده بود تغییر دادند و این تغییر به خاطر حفظ موقعیت خود و منافعی بود که همه سال از ناحیه عوام به آنها می رسید.

هنگامی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) مبعوث شد، و او صاف او را با آنچه در «تورات» آمده بود مطابق دیدند، ترسیدند در صورت روشن شدن این واقعیت منافع آنها در خطر قرار گیرد، لذا به جای اوصاف واقعی مذکور در تورات، صفاتی بر ضد آن نوشتند.

عوام یهود که تا آن زمان کم و بیش صفات واقعی او را شنیده بودند، از علمای خود می پرسیدند: آیا این همان پیامبر موعود نیست که بشارت ظهرور او را می دادید؟ آنها آیات تحریف شده «تورات» را بر آنها می خواندند تا به این وسیله قانع شوند.<sup>۱</sup>

\* \* \*

### تفسیر:

#### نقشه های یهود برای استثمار عوام!

در تعقیب آیات گذشته پیرامون خلافکاری های یهود، آیات مورد بحث، جمعیت آنها را به دو گروه مشخص تقسیم می کند: «عوام» و «دانشمندان حیله گر» (البته اقلیتی از دانشمندان آنها بودند که ایمان آوردنده، حق را پذیرا شدند و به صفوف مسلمانان پیوستند).

می گوید: «گروهی از آنها افرادی هستند که از دانش بهره ای ندارند، و از کتاب خدا جز یک مشت خیالات و آرزوها نمی دانند، و تنها به پندارهایشان دل بسته اند» (وَ مِنْهُمْ أُمِيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أُمَانِيًّا وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ).

«أُمِيُّونَ» جمع «امّی» در اینجا به معنی «درس نخوانده» است، یعنی به همان حالتی که از مادر متولد شده باقی مانده و مکتب و استادی را ندیده است، و یا به خاطر این که جمعی از مادران روی علاقه های جاهلانه فرزندان خود را از خود جدا نمی کردند و اجازه نمی دادند به مکتب بروند.<sup>۲</sup>

۱ - این شأن نزول را به طور اجمال در تفسیر «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث، و به طور تفصیل در آیات مناسب دیگر آمده است - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۸۶. حدیث ۱۲.

۲ - پیرامون معنی «امّی» به طور مسروچ تر در جلد ششم، (صفحه ۳۹۶) ذیل آیه ۱۵۷ سوره «اعراف» بحث شده است.

«امانی» جمع «امنیه» به معنی آرزو است، و در اینجا ممکن است اشاره به پندارها و امتیازات موهمی باشد که یهود برای خود قائل بودند، از جمله می گفتند: «ما فرزندان خدا و دوستان خاص او هستیم» (نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّانُهُ).<sup>۱</sup> و یا این که می گفتند: «هرگز آتش دوزخ جز چند روزی به ما نخواهد رسید»<sup>۲</sup> که در آیات بعد به این گفتار یهود بر می خوریم.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «امانی»، آیات تحریف شده باشد که دانشمندان یهود در اختیار عوام می گذاشتند، و جمله «لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيًّا» با این معنی سازگارتر می باشد.

به هر حال، پایان این آیه (إِنْ هُمْ إِلَّا يَظْنُونَ) دلیل بر آن است که پیروی از ظن و گمان در اساس و اصول دین و شناخت مکتب وحی کاری است نادرست و در خور سرزنش، و هر کس باید در این قسمت از روی تحقیق کافی گام بردارد.

\* \* \*

دسته ای دیگر دانشمندان آنها بودند که حقایق را به سود خود تحریف می کردند چنان که قرآن می فرماید: «وای بر آنها که مطالب را به دست خود می نویسند، و بعد می گویند: اینها از سوی خدا است» (فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ).

«و هدفشنان این است با این کار، بهای کمی به دست آورند» (لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا).  
 «وای بر آنها از آنچه با دست خود می نویسند» (فَوَيْلٌ لَّهُمْ مِمَّا كَتَبْتُ أَيْدِيهِمْ).

۱ - مائدہ، آیه ۱۸.

۲ - بقره، ۸۰ - آل عمران، ۲۴.

«وَ وَيْلٌ لِّهُمْ مِّمَّا يَكْسِبُونَ».

از جمله های اخیر این آیه، به خوبی استفاده می شود که آنها هم وسیله نامقدسی داشتند، و هم نتیجه نادرستی می گرفتند.

بعضی از مفسران در ذیل آیه مورد بحث حدیثی از امام صادق(علیه السلام) نقل کرده اند که دارای نکات قابل ملاحظه ای است، حدیث چنین است:

«مردی به امام صادق(علیه السلام) عرض کرد با این که عوام یهود اطلاعی از کتاب آسمانی خود جز از طریق علمایشان نداشتند، چگونه خداوند آنها را نسبت به تقلید از علماء و پذیرش از آنان مذمت می کند؟! (اشاره به آیات مورد بحث است) آیا عوام یهود با عوام ما که از علمای خود تقلید می کنند تفاوت دارند؟...»

امام فرمود: بین عوام ما و عوام یهود از یک جهت فرق و از یکجهت مساوات است، از آن جهت که مساوی هستند خداوند عوام ما را نیز مذمت کرده همان گونه که عوام یهود را نکوهش فرموده.

اما از آن جهت که با هم تفاوت دارند این است که عوام یهود از وضع علمای خود آگاه بودند، می دانستند آنها صریحاً دروغ می گویند، حرام و رشوه می خورند و احکام خدا را تغییر می دهند، آنها با فطرت خود این حقیقت را دریافته بودند که چنین اشخاصی فاسقند و جایز نیست سخنان آنها را درباره خدا و احکام او پذیرند، و سزاوار نیست شهادت آنها را درباره پیامبران قبول کنند، به این دلیل، خداوند آنها را نکوهش کرده است (ولی عوام ما پیرو چنین علمائی نیستند).

و اگر عوام ما از علمای خود فسق آشکار و تعصب شدید و حرص بر دنیا و اموال حرام ببینند هر کس از آنها پیروی کند مثل یهود است که خداوند آنان را به

خاطر پیروی از علمای فاسق نکوهش کرده است، فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنَاً لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلَلْعَوَامُ أَنْ يُقَدِّدُوهُ:

«اما دانشمندانی که پاکی روح خود را حفظ کنند، و دین خود را نگه دارند، مخالف هوی و هوس و مطیع فرمان مولای خویش باشند عوام می توانند از آنها پیروی کنند...».<sup>۱</sup>

روشن است این حدیث اشاره به تقلید تعبدی در احکام نمی کند، بلکه منظور پیروی کردن از راهنمایی دانشمندان برای به دست آوردن علم و یقین در اصول دین است؛ زیرا حدیث در مورد شناخت پیامبر سخن می گوید که مسلماً از اصول دین می باشد و تقلید تعبدی در آن جایز نیست.

\* \* \*

---

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۸، صفحه ۹۴، (جلد ۲۷، صفحه ۱۳۱، حدیث ۳۳۴۰۱)، کتاب القضا، باب ۱۰، باب عدم جواز تقلید غیر معصوم - تفسیر «صافی»، ذیل آیات مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۸۷

۸۰ وَ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَحْذِّرُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا  
فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

۸۱ بَلِّي مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحاطَتْ بِهِ خَطِيئَةٌ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ  
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

۸۲ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا  
خَالِدُونَ

### ترجمه:

- ۸۰ - و گفتند: «هرگز آتش دوزخ، جز چند روزی، به ما نخواهد رسید». بگو: «آیا پیمانی از خدا گرفته اید؟! - و خداوند هرگز از پیمانش تخلف نمیورزد - یا چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟!»
- ۸۱ - آری، کسانی که مرتکب گناه شوند، و آثار گناه، سراسر وجودشان را بپوشاند، آنها اهل آتشند؛ و جاودانه در آن خواهند بود.
- ۸۲ - و آنها که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده اند، آنان اهل بهشتند؛ و همیشه در آن خواهند ماند.

### تفسیر:

بلندپروازی و ادعاهای تو خالی!

قرآن در اینجا به یکی از گفته های بی اساس یهود که آنان را به خود مغровер ساخته و سرچشممه قسمتی از انحرافات آنها شده اشاره کرده و به آن پاسخ

می گوید:

می فرماید: «آنها گفتند: هرگز آتش دوزخ، جز چند روزی به ما نخواهد رسید» (وَ قَالُوا  
لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أُيَامًا مَعْدُودَةً).

«بگو آیا پیمانی نزد خدا بسته اید که هرگز خداوند از پیمانش تخلف نخواهد کرد؟ یا  
این که چیزی را به خدا نسبت می دهید که نمی دانید»؟! (فُلْ أَتَخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا  
فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ).

اعتقاد به برتری نژادی ملت یهود، و این که آنها تافته ای جدا بافته اند، و گنهکارانشان  
 فقط چند روزی کیفر و مجازات می بینند، سپس بهشت الهی برای ابد در اختیار آنان  
 است، یکی از دلائل روشن خود خواهی و خود پرستی این جمعیت است.  
 این امتیاز طلبی با هیچ منطقی سازگار نیست؛ زیرا هیچ گونه تفاوتی در میان انسان ها از  
 نظر کیفر و پاداش اعمال در پیشگاه خدا وجود ندارد.

مگر یهود چه کرده بودند که می بایست تبصره ای به سود آنها بر قانون کلی مجازات  
 زده شود؟!

آیه فوق با یک بیان منطقی، این پندر غلط را ابطال می کند و می گوید: این گفتار شما  
 از دو حال خارج نیست: یا باید عهد و پیمان خاصی از خدا در این زمینه گرفته باشد –  
 که نگرفته اید – و یا دروغ و تهمت به خدا می بندید!

\* \* \*

آیه بعد، یک قانون کلی و عمومی را که از هر نظر منطقی است بیان می کند می گوید:  
 «آری کسانی که تحصیل گناه کنند و آثار گناه سراسر وجودشان را بپوشاند آنها اهل  
 دوزخند، و همیشه در آن خواهند بود» (بَلِي مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أُحَاطَتْ بِهِ خَطَيْئَةُ  
 فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا حَالِدُونَ).

این یک قانون کلی درباره گنهکاران از هر قوم و ملت و گروه و جماعت است.

\* \* \*

و اما در مورد مؤمنان پرهیزگار، نیز یک قانون کلی و همگانی وجود دارد که آیه بعد بیانگر آن است، می فرماید: «کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند آنها اصحاب بهشتند و جاودانه در آن خواهند بود» (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ  
أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

\* \* \*

## نکته ها:

### ۱ - کسب «سیئه»

«کسب» و «اکتساب» به معنی تحصیل کردن چیزی از روی اراده و اختیار است، بنابراین جمله «بَلِي مَنْ كَسَبَ سَيِّئَهً» اشاره به کسانی است که با علم و اختیار مرتكب گناهان می شوند، و تعبیر «کسب» شاید از این نظر باشد که: گنهکار در یک محاسبه کوتاه بینانه، انجام گناه را به سود خویش و ترک آن را به زیان خود می پندارد، اینها همان کسانی هستند که در چند آیه بعد به آنها اشاره کرده می گوید: آنها آخرت را به زندگی دنیا فروخته اند لذا تخفیفی در مجازاتشان نیست.

\* \* \*

### ۲ - احاطه خطیه چیست؟

«خطیه» در بسیاری از موارد، به معنی گناهانی است که از روی عمد تحقق نیافته، ولی در آیه مورد بحث، به معنی گناه کبیره<sup>۱</sup> و یا آثار گناه<sup>۲</sup> است که بر قلب

۱ - تفسیر «کبیر فخر رازی»، ذیل آیه.

۲ - تفسیر «المیزان»، ذیل آیه.

و جان انسان می نشیند.

به هر حال مفهوم احاطه گناه، این است که: انسان آن قدر در گناهان فرو رود که زندانی برای خود بسازد، زندانی که منافذ آن بسته باشد.

توضیح این که: گناهان کوچک و بزرگ در آغاز، یک «عمل» است، سپس تبدیل به «حالت» می شود و با ادامه و اصرار، شکل «ملکه» به خود می گیرد، و هنگامی که به اوج شدت خود برسد تمام وجود انسان را به رنگ گناه در می آورد و عین وجود انسان می شود.

در این هنگام، هیچ پند، موعظه و راهنمایی رهنمایان در وجود او اثر نخواهد کرد، و در حقیقت با دست خود قلب ماهیت خویش کرده است.

از یک نظر چنین کسانی به کرم هائی می مانند که اطراف خود پیله ای می تندند، پیله ای که آنان را زندانی و سرانجام خفه می کند و روشن است سرنوشتی جز خلود در آتش برای آنها نخواهد بود.

و با توجه به آیاتی که می گوید: «خداوند تنها مشرکان را نمی آمرزد و اما غیر شرک، قابل بخشش است» (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أُنْ يُشْرِكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا ذُوَنَ ذِلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ).<sup>۱</sup> و با توجه به این که در آیات مورد بحث که سخن از خلود در آتش می باشد، می توان نتیجه گرفت این چنین گنهکاران سرانجام گوهر ایمان را از دست داده و مشرک و بی ایمان از دنیا می روند!

\* \* \*

### ۳ - نژادپرستی یهود

از آیات مورد بحث، استفاده می شود: روح تبعیض نژادی یهود که امروز نیز

در دنیا سرچشمه بدبختی های فراوان شده، از آن زمان در یهود بوده است، و امتیازات موهومی برای نژاد بنی اسرائیل قائل بوده اند، و متأسفانه بعد از گذشتن هزاران سال، هنوز هم آن روحیه بر آنها حاکم است، و در واقع منشأ پیدایش کشور غاصب «اسرائیل» نیز همین روح نژادپرستی است.

آنها نه فقط در این دنیا برای خود برتری قائل هستند، که معتقدند: این امتیاز نژادی در آخرت نیز به کمک آنها می شتابد و گنهکارانشان بر خلاف افراد دیگر تنها مجازات کوتاه مدت و خفیفی خواهند دید، و همین پندارهای غلط آنها را آلوده انواع جنایات، بدبختی ها و سیه روزی ها کرده است!<sup>۱</sup>

\* \* \*

---

۱ - در ذیل آیه ۱۲۳ سوره «نساء» نیز بحشی تحت عنوان امتیازات دروغی در این زمینه آورده ایم (تفسیر نمونه، جلد ۴، صفحه ۱۴۰ به بعد).

٨٣ وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ  
إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا  
وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَأَّمُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَ أَنْتُمْ  
مُغْرَضُونَ

٨٤ وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ لَا تُخْرِجُونَ أَنفُسَكُمْ مِنْ  
دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَفْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ

٨٥ ثُمَّ أَنْتُمْ هُؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ  
تَظَاهِرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَ الْعَدْوَانِ وَ إِنْ يَأْتُوكُمْ أَسْارِي  
تُفَادُوهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفْتَوْمُونَ بِعَيْضِ الْكِتَابِ وَ  
تَكْفُرُونَ بِعَيْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْنٌ فِي الْحَيَاةِ  
الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَاْفِلٍ عَمَّا  
تَعْمَلُونَ

٨٦ أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ  
وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ

## ترجمه:

٨٣ - و (به ياد آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید؛ و به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید؛ و به مردم

نیک بگوئید؛ و نماز را بر پا دارید؛ و زکات بدھید. سپس (با این که پیمان بسته بودید) همه شما - جز عده کمی - سرپیچی کردید؛ (و از وفای به پیمان خود) روی گردان شدید.

۸۴ - و هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم که خون هم را نریزید؛ و یکدیگر را از سرزمین خود، بیرون نکنید. سپس شما اقرار کردید؛ و (بر این پیمان) گواه بودید.

۸۵ - اما این شما هستید که یکدیگر را می کشید و جمعی از خودتان را از سرزمینشان بیرون می کنید؛ و در این گناه و تجاوز، به یکدیگر کمک می نمائید؛ (و اینها همه نقض پیمانی است که با خدا بسته اید) در حالی که اگر بعضی از آنها به صورت اسیران نزد شما آیند، فدیه می دهید و آنان را آزاد می سازید! با این که بیرون ساختن آنان بر شما حرام بود. آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می آورید، و به بعضی کافر می شوید؟! برای کسی از شما که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین الهی) را انجام دهد، جز رسوانی در این جهان، چیزی نخواهد بود، و روز رستاخیز به شدیدترین عذاب ها گرفتار می شوند. و خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست.

۸۶ - اینها همان کسانند که آخرت را به زندگی دنیا فروخته اند؛ از این رو عذاب آنها تخفیف داده نمی شود؛ و کسی آنها را یاری نخواهد کرد.

## تفسیر:

### پیمان شکنان!

در آیات گذشته (آیات ۴۰ و ۶۳)، نامی از پیمان بنی اسرائیل به میان آمد، ولی به تفصیل ذکر نشد، در آیات مورد بحث، خداوند موادی از این پیمان را یادآور شده است، بیشتر این مواد - یا همه آنها - از اموری است که می بایست آن را جزء اصول و قوانین ثابت ادیان الهی دانست؛ چرا که در همه ادیان آسمانی این پیمان ها و دستورات به نحوی وجود دارد.

در این آیات، قرآن مجید، یهود را شدیداً مورد سرزنش قرار می دهد که چرا این پیمان‌ها را شکستند؟ و آنها را در برابر این نقض پیمان به رسوائی در این جهان و کفر شدید در آن جهان، تهدید می کنند.

در این پیمان که بنی اسرائیل خود شاهد آن بودند و به آن اقرار کردند این مطالب آمده است:

۱ - توحید و پرستش خداوند یگانه، چنان که نخستین آیه می گوید: «به یاد آورید زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم جز الله (خداوند یگانه) را پرستش نکنید» و در برابر هیچ بتی سر تعظیم فرود نیاورید (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهُ).

۲ - «و نسبت به پدر و مادر نیکی کنید» (وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا).

۳ - «و نسبت به خویشاوندان و یتیمان و مستمندان نیز به نیکی رفتار نمائید» (وَ ذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ).

۴ - «و با سخنان نیکو با مردم سخن گوئید» (وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا).

۵ - «نماز را برابر دارید» (و در همه حال به خدا توجه داشته باشد) (وَ أَقِمُوا الصَّلَاةَ).

۶ - «زکات و حق محروم‌ان را اداء کنید» و کوتاهی روا مدارید (وَ آتُوا الزَّكَاءَ).

«اما شما - جز گروه اندکی - سرپیچی کردید، و از وفای به پیمان خود، روی گردن شدید» (ثُمَّ تَوَلَّتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ).

\* \* \*

۷ - و به یاد آورید: «هنگامی که از شما پیمان گرفتیم خون یکدیگر را نریزید» (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ).

۸ - (یکدیگر را از خانه ها و کاشانه های خود بیرون نکنید) (وَ لَا تُخْرِجُونَ أَنفُسَكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ).

۹ - چنان چه کسی در ضمن جنگ از شما اسیر شد، همه برای آزادی او کمک کنید، فدیه دهید و او را آزاد سازید (این ماده از پیمان از جمله «وَ إِنْ يَأْتُوكُمْ أَسْارِي تُفَادُوهُمْ» که بعداً خواهد آمد استفاده می شود).

شما به همه این مواد اقرار کردید و بر این پیمان گواه بودید (ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ).

\* \* \*

ولی شما بسیاری از مواد این ميثاق الهی را زیر پا گذاشتید «شما همانها هستید که یکدیگر را به قتل می رسانید و جمعی از خود را از سرزمنیشان آواره می کنید» (ثُمَّ أَنْتُمْ هُؤُلَاءِ تَقْتَلُونَ أَنفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِّنْ دِيَارِهِمْ). «و در انجام این گناه و تجاوز، به یکدیگر کمک می کنید» (تَظَاهِرُونَ عَلَيْهِمْ بِالِّإِثْمِ وَ الْعُدُوانِ).

اینها همه بر ضد پیمانی بود که با خدا بسته بودید، درست است که شما به بعضی از دستورات تورات عمل می کنید یعنی: «هنگامی که بعضی از آنها به صورت اسیران نزد شما بیایند فدیه می دهید و آنها را آزاد می سازید» (وَ إِنْ يَأْتُوكُمْ أَسْارِي تُفَادُوهُمْ).

اما چرا در بیرون ساختن آنها از خانه و کاشانه شان که حرام است اقدام می کنید، لذا می فرماید: این فدیه و آزادی درست «اما بیرون ساختن آنها از خانه و کاشانه شان از آغاز بر شما حرام بود» (وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ).

شما در دادن فدا و آزاد ساختن اسیران به حکم تورات و پیمان الهی استناد می کنید، اما در بقیه اعتراف نمی کنید «آیا به بعضی از دستورات کتاب الهی ایمان

می آورید و نسبت به بعضی کافر می شوید»؟! **أَفَتُؤْمِنُونَ بِيَعْضٍ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِيَعْضٍ**.

ارپ پ ۱ ادھرخ «جزای کسی از شما که چنین تبعیضی را در مورد احکام الهی روا دارد چیزی جز رسوائی در زندگی این دنیا نخواهد بود» (**فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذِلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْنٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا**).<sup>۱</sup>

«و در روز رستاخیز به اشد عذاب گرفتار می شوند» (**وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِ الْعَذَابِ**).

«و خداوند از اعمال شما غافل نیست» (**وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ**).

و همه آن را دقیقاً احصاء کرده و بر طبق آن شما را در دادگاه عدل خود محکمه می کند.

\* \* \*

آخرین آیه مورد بحث در حقیقت انگیزه اصلی این اعمال ضد و نقیض را بیان کرده می گوید: «آنها کسانی هستند که زندگی دنیا را به قیمت از دست دادن آخرت خریداری کردند» (**أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ**).

و به همین دلیل «عذاب آنها تخفیف داده نمی شود و کسی آنها را یاری نخواهد کرد» (**فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ**).

\* \* \*

### نکته ها:

#### ۱ - بیان تاریخی آیات

به طوری که بسیاری از مفسران نقل کرده اند طایفه «بنی قریظه» و

---

۱ - «ما» در جمله «ما جَزَاءُ...» ممکن است «نافیه» باشد و نیز ممکن است استفهام انکاری و تبیجه آن تفاوتی ندارد.

«بنی نضیر» که هر دو از طوائف یهود بودند<sup>۱</sup> و با هم قرابت نزدیک داشتند به خاطر منافع دنیا با یکدیگر به مخالفت برخاستند، «بنی نضیر» به طایفه «خرزج» که از مشرکان «مدینه» بود پیوستند و «بنی قریظه» به طایفه «اوسم» و در جنگ هائی که میان آن دو قبیله روی می داد، هر یک از اینها طایفه هم پیمان خود را کمک می کرد، و از طایفه دیگر می کشت، اما هنگامی که آتش جنگ فرو می نشست، همه یهود جمع می شدند، دست به دست هم می دادند تا از طریق پرداختن فدیه، اسیران خود را آزاد کنند، و در این عمل استناد به حکم و قانون تورات می کردند در حالی که اولاً، «اوسم» و «خرزج» هر دو مشرک بودند و کمک به آنها جایز نبود و ثانیاً، همان قانونی که دستور فدا را داده بود، دستور خودداری از قتل را نیز صادر کرده بود.<sup>۲</sup>

و یهود - همانند اقوام لجوچ و نادان دیگر - از این اعمال ضد و نقیض فراوان داشتند.

\* \* \*

## ۲ - تبعیض در احکام خدا و انگیزه آن

**گفتیم:** قرآن مجید، یهود را در برابر اعمال ضد و نقیض و تبعیضشان در میان احکام خدا شدیداً مورد سرزنش قرار داده و به اشد مجازات تهدید می کند، به خصوص این که آنها احکام کوچکتر را عمل می کردند، اما در برابر احکام مهم تر یعنی قانون تحريم ریختن خون یکدیگر و آواره ساختن هم مذهبان از خانه و دیارشان، مخالفت می کردند.

در حقیقت آنها تنها برای دستوراتی ارج و بها قائل بودند که از نظر زندگی

۱ - «قریظه» و «نضیر» همانند «اوسم» و «خرزج» دو برادر بودند که از هر کدام طایفه ای به وجود آمد.

۲ - تفسیر «مجمع البیان» و تفسیر «المنار» و تفسیر «فی ظلال»، ذیل آیات مورد بحث.

دنیا به نفعشان بود، آنجا که منافعشان اقتضا می کرد خون یکدیگر را می ریختند اما چون احتمال اسارت، برای همگی وجود داشت به منظور نجات از اسارت احتمالی آینده، از دادن فدیه برای آزاد ساختن اسیران مضایقه نداشتند.

اصولاً عمل کردن به دستوراتی که به سود انسان است نشانه اطاعت از فرمان خدا محسوب نمی شود؛ زیرا انگیزه آن فرمان خدا نبوده، بلکه حفظ منافع شخصی بوده است، زمانی فرمانبردار از عاصی و گنهکار شناخته می شود که عمل به دستور برخلاف منافع شخصی باشد، آنها که از چنین قانونی پیروی کنند، مؤمنان راستین هستند و آنها که تبعیض کنند سرکشان واقعی می باشند، بنابراین، تبعیض در اجرای قوانین، نشانه روح تمرد و احیاناً عدم ایمان است.

و به تعبیر دیگر، اثر ایمان و تسلیم، آنجا ظاهر می شود که قانونی بر ضد منافع شخصی انسان باشد و آن را محترم بشمرد، و گرنه عمل به دستورات الهی در آنجا که حافظ منافع انسان است نه افتخار است و نه نشانه ایمان، ولذا، همیشه از این طریق مؤمنان را از منافقان می توان شناخت، مؤمنان در برابر همه قوانین الهی تسلیم اند و منافقان طرفدار تبعیض!

و همان طور که قرآن می گوید: نتیجه این عمل، رسوانی، ذلت و بدبوختی است، ملتی که جز به جنبه های مادی دین، آن هم فقط از دریچه منافع شخصی و خصوصی، نمی اندیشد دیر یا زود در چنگال ملتی قوی پنجه اسیر می گردد، از اوج عزت به زیر می آید و در جوامع انسانی رسوا می گردد.

این از نظر دنیا، و اما از نظر آخرت، همان گونه که قرآن می گوید، شدیدترین مجازات در انتظار این گونه تبعیض گران است.

البته این قانون، مخصوص بنی اسرائیل نبوده برای همگان و برای ما مسلمانان امروز نیز ثابت است، و چه بسیارند تبعیض گران، و چه بدبوخت و

رسوایند این گروه!

\* \* \*

### ۳ - برنامه ای برای زنده ماندن ملت ها

این آیات، اگر چه درباره بنی اسرائیل نازل شده، ولی یک سلسله قوانین کلی برای همه ملل دنیا در بر دارد، عوامل زنده ماندن، بقاء و سرفرازی ملت ها و رمز شکست آنان را یادآور می شود:

**الف - از دیدگاه قرآن، برقراری و سربلندی ملت ها در صورتی است که خود را به بزرگ ترین نیروها و قدرت ها متکی سازند، و در همه حال از او مدد بگیرند، به قدرتی تکیه کنند که فنا و زوال در او راه ندارد، و تنها در برابر او سر تعظیم فرود آورند، که اگر چنین کنند از هیچ کس ترس و وحشتی نخواهند داشت و پیدا است چنین مبدئی جز آفریدگار بزرگ نمی تواند باشد، آری این تکیه گاه خداوند است (لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهُ).**

**ب - و از طرف دیگر، برای بقاء و جاویدان ماندن ملت ها همبستگی خاصی بین افراد آنها لازم است، این عمل در صورتی امکان دارد که هر کس نسبت به پدر و مادر خود که شعاع بستگی آنها نسبت به وی نزدیک تر است، و در مرحله بعد نسبت به خویشاوندان، و بعد از آنها نسبت به تمام افراد اجتماع نیکی به خرج دهد تا همه بال و پر یکدیگر باشند مخصوصاً افراد ضعیف را تحت حمایت قرار دهند تا در دامان دشمن نیفتد (وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَى... وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا).**

**ج - تقویت بنیه مالی هر ملت، و از بین بردن فاصله طبقاتی نیز در زنده نگاه داشتن روح آن ملت، سهم فراوانی دارد که یک رکن آن پرداختن زکاء است (وَ أَقُوا الرَّكَاءَ).**

### عوامل سقوط:

**الف** - قرآن رمز شکست و فنای ملت ها را در به هم خوردن این همبستگی و پدید آمدن کشمش ها و جنگ های داخلی می داند، ملتی که در برابر هم صفت آرائی کنند و سنگ تفرقه در میانشان انداخته شود، و به جای کمک به یکدیگر به جان هم بیفتند و در پی تصرف اموال و سرزمین های هم بر آیند، و برای ریختن خون یکدیگر آستین ها را بالا زنند و هر دسته برای آواره ساختن و تصرف اموال دیگری قد برافرازند، دیر یا زود نابود می گردند، کشورشان ویران می گردد و خود بیچاره و بدخت خواهند شد (لَا تَسْفِكُونَ دِماءَكُمْ وَ لَا تُخْرِجُونَ أَنفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ...).

**ب** - یکی دیگر از عوامل سقوط ملت ها همان تبعیض در اجرای قوانین است، که هر قانونی حافظ منافع شخصی شان باشد اجراء کنند و آنچه به سود جامعه است فراموش نمایند (أَفْتَوْمُونَ بِيَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِيَعْضِ). و این است علل رشد و شکست ملت ها از دیدگاه قرآن.

\* \* \*

۸۷ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْأَبْيَنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدْسِ أُفَكِّرْمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتَلُونَ

۸۸ وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ

### ترجمه:

- ۸۷ - ما به موسی کتاب (تورات) دادیم؛ و بعد از او، پیامبرانی پشت سر هم فرستادیم؛ و به عیسی بن مریم دلائل روشن دادیم؛ و او را به وسیله روح القدس تأیید کردیم. آیا چنین نیست که هر زمان، پیامبری چیزی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر کردید (و از ایمان آوردن خودداری نمودید)؛ پس عده ای را تکذیب کرده، و جمعی را به قتل رساندید؟!
- ۸۸ - و گفتند: دل های ما در غلاف است! (و ما از گفته تو چیزی نمی فهمیم). خداوند آنها را به خاطر کفرشان، از رحمت خود دور ساخته، و کمتر ایمان می آورند.

### تفسیر:

دل هائی که در غلاف است

باز روی سخن در این آیات به بنی اسرائیل است، هر چند مفاهیم و معیارهای آن عمومیت دارد و همگان را در بر می گیرد.

نخست می گوید: «ما به موسی کتاب آسمانی (تورات) دادیم» (وَلَقَدْ آتَيْنَا

### مُوسَى الْكِتَابَ.

«وَ بَعْدَ از او پیامبرانی پشت سر یکدیگر فرستادیم» (وَ قَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسْلِ).

پیامبرانی همچون داود و سليمان و يوشع و زکريا و يحيى(عليهم السلام)...

«وَ بَهِ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ دَلَائِلَ رَوْشَنَ دَادِيْمِ، وَ اورا به وسیله روح القدس تأیید نمودیم» (وَ

آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُّسِ).

«ولی آیا چنین نیست: هر زمان هر کدام از این پیامبران بزرگ با این برنامه های سازنده،

مطلوبی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او استکبار نمودید و زیر بار فرمانش

نرفتید»؟! (أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوِي أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرُتُمْ).

این حاکمیت هوی و هوس بر شما آن چنان شدید بود که «گروهی از آنها را تکذیب

کردید، و گروهی را به قتل رساندید» (فَقَرِيقًا كَذَبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ).

اگر تکذیب شما مؤثر می افتاد و منظورتان عملی می شد شاید به همان اکتفا می کردید

و اگر نه دست به خون پیامبران الهی آغشته می ساختید!

در تفسیر آیات گذشته تحت عنوان «تبییض در احکام الهی» این حقیقت را بازگو

کردیم که معیار ایمان و تسلیم در برابر حق، مواردی است که بر خلاف میل و هوای

نفس انسان است، و گرنه هر هوای پرست بی ایمانی نسبت به احکامی که مطابق میل و

منافع او است هماهنگ و تسلیم است.

ضمناً از این آیه به خوبی استفاده می شود رهبران الهی در مسیر ابلاغ رسالت خویش،

به مخالفت های هوای پرستان اعتنا نمی کردند، و باید هم چنین باشد؛ زیرا رهبری صحیح،

چیزی جز این نیست، اگر پیامبران بخواهند خود را با هوی و هوس های بی قید و

شرط مردم تطبیق دهند، کار آنها دنباله روی گمراهان

است، نه رهبری رهروان راه حق.

\* \* \*

آیه بعد، می گوید: «آنها در برابر دعوت انبیاء – یا دعوت تو – از روی استهzaء گفتند: دل های ما در غلاف است» و ما از این سخنان چیزی درک نمی کنیم (وَ قَالُوا ْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ).<sup>۱</sup>

آری همین طور است، «خداؤند آنها را به خاطر کفرشان لعنت کرده و از رحمت خویش دور ساخته است (به همین دلیل چیزی درک نمی کنند) و کمتر ایمان می آورند» (بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ).

ممکن است جمله فوق، درباره یهودیانی باشد که پیامبران را تکذیب کردند یا به قتل رساندند، و نیز احتمال دارد درباره یهودیان معاصر پیامبر باشد که در برابر سخنان او یک روش سرسختانه لجوجانه و انعطاف ناپذیر به خود می گرفتند، ولی در هر حال، بیانگر این واقعیت است که انسان بر اثر پیروی از هوس های سرکش آن چنان از درگاه خدا رانده می شود و بر قلب او پرده ها می افتد که حقیقت کمتر به آن راه می یابد.

\* \* \*

## نکته ها:

### ۱ - رسالت پیامبران در اعصار مختلف

چنان که گفتیم، هوای پرستان بی ایمان، چون دعوت انبیاء را هماهنگ با منافع کثیف خود نمی دیدند در برابر آن مقاومت می کردند، مخصوصاً با گذشت زمان تعلیمات آنها را به بوته فراموشی می سپردند، روی همین جهت لازم بود، برای یادآوری مجدد انسان ها، رسولان خدا یکی پس از دیگری فرستاده شوند، تا

---

۱ - «غُلْفٌ» جمع «اغلف» به معنی «غلاف دار» است.

مکتب آنها به دست فراموشی سپرده نشود.

در سوره «مؤمنون» آیه ۴۴ می خوانیم: **ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلًا تَتْرَا كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتَبْعَنَا بِعَضَهُمْ بَعْضًا**: «سپس رسولان خود را پی در پی فرستادیم هر زمان رسولی به سراغ امتی می آمد او را تکذیب می کردند، و ما آنها را یکی پس از دیگری قرار می دادیم».

در «نهج البلاغه»، آنجا که هدف بعثت پیامبران را تشریح می کند همین حقیقت بازگو شده است: **فَبَعَثْتَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَّرَ إِلَيْهِمْ أُنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكَّرُوْهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُوا عَلَيْهِمْ بِالْتَّبَلِيجِ وَ يُشِّرُّوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ**: «خداؤند رسولان خویش را به سوی آنها مبعوث کرد، و انبیای خویش را به سوی آنان گسیل داشت، تا این که از مردم ادای پیمان فطری آنها را طلب نمایند، و نعمت های فراموش شده او را یادآور شوند، با تبلیغات، حجت را بر مردم تمام کنند و گنجینه های نهفته عقل ها را در پرتو تعلیماتشان آشکار سازند».<sup>۱</sup>

بنابراین، آمدن پیامبران الهی در اعصار و قرون مختلف برای یادآوری نعمت های او، و درخواست ادای پیمان فطرت و تجدید دعوت ها و تبلیغات پیامبران پیشین بوده است، تا زحمات آنان و برنامه های اصلاحیشان متروک نگردد و فراموش نشود.

و اما این که چگونه پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) خاتم پیامبران است؟ و چرا بعد از او نیاز به پیامبری نیست، به خواست خدا ذیل آیه ۴۰ سوره «احزان» بحث خواهد شد.

\* \* \*

---

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه اول، صفحه ۴۳ (انتشارات دار الهجرة) - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۶۰، حدیث ۷۰.

## ۲ - «روح القدس» چیست؟

تفسران بزرگ درباره روح القدس، تفسیرهای گوناگونی دارند:

**۱ - برخی گفته اند: منظور «جبرئیل» است، بنابراین معنی آیه مورد بحث چنین خواهد بود خداوند عیسی را به وسیله «جبرئیل» کمک و تأیید کرد.**

شاهد این سخن آیه ۱۰۲ «نحل» است: **قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقَدْسٍ مِّنْ رَّبِّكَ بِالْحَقِّ**: «بگو روح القدس آن را به حقیقت بر تو نازل کرده است».

اما چرا جبرئیل را روح القدس می گویند؟ به خاطر این است که از طرفی جنبه روحانیت در فرشتگان مسأله روشنی است و اطلاق کلمه «روح» بر آنها کاملاً صحیح است، و اضافه کردن آن به «القدس» اشاره به پاکی و قداست فوق العاده این فرشته است.

**۲ - بعضی دیگر معتقدند: «روح القدس» همان نیروی غیبی است که عیسی(علیه السلام) را تأیید می کرد، و با همان نیروی مرموز الهی مردگان را به فرمان خدا زنده می نمود.**  
**البته این نیروی غیبی به صورت ضعیف تر در همه مؤمنان با تفاوت درجات ایمان وجود دارد و همان امدادهای الهی است که انسان را در انجام طاعات و کارهای مشکل مدد می کند، و از گناهان باز می دارد، لذا در بعضی از احادیث در مورد بعضی از شعرای اهل بیت(عليهم السلام) می خوانیم که پس از خواندن اشعارش امام(علیه السلام) به او فرمود: **إِنَّمَا نَطَقَ رُوحُ الْقَدْسِ عَلَى لِسَانِكَ**: «روح القدس بر زبان تو جاری ساخت و آنچه گفتی به یاری او بود». <sup>۱</sup> - <sup>۲</sup>**

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۴۹، صفحه ۲۳۷، حدیث ۶، و جلد ۵۱، صفحه ۱۵۴، حدیث ۴.

۲ - در مورد شاعر معروف معاصر پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) «حسان بن ثابت» نیز می خوانیم که پیامبر درباره او فرمود: **لَنْ يَزَالَ مَعَكَ رُوحُ الْقُدْسِ مَا ذَبَيْتَ عَنَّا**: «ای حسان! مادام که با اشعارت از ما دفاع کنی، روح القدس با تو است» («سفینة البحار»، جلد ۲، صفحه ۴۹۵، ماده کمیت - «کافی»، جلد ۸، صفحه ۱۰۲، حدیث ۷۵ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، صفحه ۵۹۴، حدیث ۱۹۸۸۶ (آل البت) - «بحار الانوار»، جلد ۳۰، صفحه ۲۶۶).

۳- بعضی از مفسران نیز روح القدس را به معنی «انجیل» تفسیر کرده‌اند.<sup>۱</sup>

ولی دو تفسیر اول نزدیک تر به نظر می‌رسد.

\* \* \*

### ۳- عقیده مسیحیان درباره روح القدس

در کتاب «قاموس کتاب مقدس» چنین می‌خوانیم: «روح القدس، اقنوم سوم، از اقانیم ثلاثة الهیه خوانده شده است و آن را روح گویند، زیرا که مبدع و مخترع حیات می‌باشد، و مقدس گویند به واسطه این که یکی از کارهای مخصوص او آن که قلوب مؤمنین را تقدیس فرماید، و به واسطه علاقه‌ای که به خدا و مسیح دارد او را روح الله و روح المسيح نیز می‌گویند».

تفسیر دیگری که در این کتاب آمده این است که:

«اما روح القدس که تسلی دهنده ما می‌باشد همان است که همواره ما را برای قبول و درک راستی و ایمان و اطاعت ترغیب می‌فرماید، و او است که اشخاصی را که در گناه و خطای مرده اند زنده می‌گرداند و ایشان را پاک و منزه ساخته لائق تمجید حضرت واجب الوجود می‌فرماید».

چنان که ملاحظه می‌کنید در این عبارات «قاموس کتاب مقدس» به دو معنی اشاره شده است:

یکی این که روح القدس یکی از خدایان سه گانه است که این موافق عقیده تثلیث است، همان عقیده شرک آلودی که آن را از هر نظر مردود می‌دانیم، و دیگری شبیه دومین تفسیری است که در بالا ذکر کردیم.

\* \* \*

---

۱- تفسیر «المنار»، ذیل آیه مورد بحث.

## ک - دل های بی خبر و مستور!

يهود در «مدینه» در برابر تبلیغات رسول اکرم(صلی الله علیه وآلہ) ایستادگی به خرج می دادند، و از پذیرفتن دعوت او امتناع می ورزیدند، هر زمانی بهانه ای برای شانه خالی کردن از زیر بار دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) می تراشیدند که در این آیه مورد بحث به یکی از سخنان آنها اشاره شده است.

آنها می گفتند: دل های ما در حجاب و غلاف است و آنچه بر ما می خوانی ما نمی فهمیم!

مسلمانآنها این گفته را از روی استهzae و سخریه می گفتند، اما قرآن می فرماید: مطلب همان است که آنها می گویند؛ زیرا به واسطه کفر و نفاق، دل های آنها در حجاب هائی از ظلمت، گناه و کفر قرار گرفته و خداوند آنها را از رحمت خود دور داشته است، و به همین دلیل، بسیار کم ایمان می آورند.

در سوره «نساء» آیه ۱۵۵ نیز همین مطلب یادآوری شده: وَ قُوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا:

«آنها می گویند: قلب های ما در غلاف است و نمی تواند گفته تو را درک کند، این به واسطه آن است که خداوند در اثر کفرشان مهر بر دل هایشان نهاده، لذا جز عده کمی از آنان ایمان نخواهند آورد».

\* \* \*

۸۹ وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدَّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ  
يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةٌ  
اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ

۹۰ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَنْ يَكُفُّرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِعْلَيْهِ أَنْ يُنَزَّلَ  
اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَأْتُو بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبِ  
وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ

### ترجمه:

۸۹ - و هنگامی که از طرف خداوند، کتابی برای آنها آمد که موافق نشانه هائی بود که با خود داشتند، و پیش از این، به خود نوید پیروزی بر کافران می دادند با این همه، هنگامی که این (کتاب، و پیامبری) را که (از قبل) شناخته بودند نزد آنها آمد، به او کافر شدند؛ لعنت خدا بر کافران باد.

۹۰ - ولی آنها در مقابل بهای بدی، خود را فروختند؛ که به ناروا، به آیاتی که خدا فرستاده بود، کافر شدند. و معترض بودند، چرا خداوند به فضل خویش، بر هر کس از بندگانش بخواهد، آیات خود را نازل می کند؟! از این رو به خشمی بعد از خشمی (از سوی خدا) گرفتار شدند. و برای کافران مجازاتی خوارکننده است.

### شأن نزول:

از امام صادق(علیه السلام) ذیل این آیات چنین نقل شده: «یهود در کتاب های خویش دیده بودند هجرتگاه پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ) بین کوه «عیر» و کوه «احد» (دو کوه در دو

طرف «مدینه») خواهد بود، یهود از سرزمین خویش بیرون آمدند و در جستجوی سرزمین مهاجرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآلہ پرداختند، در این میان به کوهی به نام «حداد» رسیدند.

گفتند: «حداد» همان «اُحد» است در همانجا متفرق شدند و هر گروهی در جائی مسکن گزیدند.

بعضی در سرزمین «تیما».

و بعضی دیگر در «فَدَك» و عده ای در «خیبر».

آنان که در «تیما» بودند میل دیدار برادران خویش نمودند، در این اثنا عربی عبور می کرد، مرکبی را از او کرایه کردند، وی گفت: من شما را از میان کوه «عیر» و «اُحد» خواهم برداشت، به او گفتند: هنگامی که بین این دو کوه رسیدی ما را آگاه نما.

مرد عرب هنگامی که به سرزمین «مدینه» رسید اعلام کرد: اینجا همان سرزمین است که بین دو کوه «عیر» و «اُحد» قرار گرفته است.

سپس اشاره کرده گفت: این عیر است و آن هم اُحد، یهود از مرکب پیاده شدند و گفتند: ما به مقصود رسیدیم دیگر احتیاج به مرکب تو نیست، و هر جا می خواهی برو. نامه ای به برادران خویش نوشتند که ما آن سرزمین را یافتیم، شما هم به سوی ما کوچ کنید.

آنها در پاسخ نوشتند ما در اینجا مسکن گزیده ایم، خانه و اموالی تهیه کرده ایم و از آن سرزمین فاصله ای نداریم، هنگامی که پیامبر موعود به آنجا مهاجرت نمود به سرعت به سوی شما خواهیم آمد!

آنها در سرزمین «مدینه» ماندند و اموال فراوانی کسب نمودند این خبر به

سلطانی به نام «تُبَّع» رسید با آنها جنگید، یهود در قلعه های خویش متحصن شدند، وی آنها را محاصره کرد، سپس به آنها امان داد، آنها به نزد سلطان آمدند «تُبَّع» گفت: من این سرزمین را پسندیده ام و در این سرزمین خواهم ماند، در پاسخ وی گفتند: این چنین نخواهد شد؛ زیرا این سرزمین هجرتگاه پیامبری است که جز او کسی نمی تواند به عنوان ریاست در این سرزمین بماند.

تُبَّع گفت: بنابراین من از خاندان خویش کسانی را در اینجا قرار خواهم داد تا آن زمانی که پیامبر موعود بیاید وی را یاری نمایند، لذا او دو قبیله معروف «اوسم» و «خرزج» را در آن مکان ساکن نمود.

این دو قبیله هنگامی که جمعیت فراوانی پیدا کردند به اموال یهود تجاوز نمودند، یهودیان به آنها می گفتند: هنگامی که محمد<sup>(صلی الله علیه وآلہ)مبعوث</sup> گردد شما را از سرزمین ما بیرون خواهد کرد!

هنگامی که محمد<sup>(صلی الله علیه وآلہ)مبعوث</sup> شد، اوسم و خرزج که به نام انصار معروف شدند به او ایمان آوردن و یهود وی را انکار نمودند این است معنی آیه «وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا». <sup>۱</sup>

آری، همان جمعیتی که با عشق و علاقه مخصوص برای ایمان به رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) آمده بودند و در برابر اوسم و خرزج افتخارشان این بود که پیامبری مبعوث خواهد شد و آنها یاران خاص وی خواهند بود، بر اثر تعصب، لجاج و دنیاپرستی در صفات دشمنان او قرار گرفتند در حالی که دور افتادگان گرد او را گرفته و به یارانش پیوستند.

\* \* \*

---

۱ - «کافی»، جلد ۸، صفحات ۳۰۸ و ۳۰۹، حدیث ۴۸۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۵، صفحات ۲۲۵ و ۲۲۶، حدیث ۴۹ - «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث.

## تفسیر:

**خود مبلغ بوده، خود کافر شدند!**

باز در این آیات، سخن از یهود و ماجراهای زندگی آنها است، آنها - همان گونه که در شأن نزول آمده است - با عشق و علاقه مخصوصی برای ایمان به رسول خدا (صلی الله عليه وآلہ) در سرزمین «مدینه» سکنی گزیده بودند، و نشانه های پیامبر (صلی الله علیہ وآلہ وسّلہ) را در کتاب آسمانی خود «تورات» می خواندند، و با بی صبری در انتظار ظهورش بودند «ولی هنگامی که از طرف خداوند کتابی (قرآن) برای آنها آمد، که موافق نشانه هائی بود که با خود داشتند و پیش از این به خود نوید پیروزی بر کافران را می دادند، با این همه، هنگامی که این (کتاب و پیامبری) را که (از قبل) شناخته بودند، نزدشان آمد، نسبت به او کافر شدند» (وَ لَمّا جاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَهْكُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ).

«لعت خداوند بر کافران باد! (فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ).

آری، گاه انسان عاشقانه، به دنبال حقیقتی می دود، ولی هنگامی که به آن رسید و آن را مخالف منافع شخصی خود دید، بر اثر هوا پرستی به آن پشت پا می زند و آن را وداع می گوید، بلکه گاه به مخالفتش بر می خیزد.

\* \* \*

اما در حقیقت یهود، معامله زیان آوری انجام داده اند، کسانی که برای پیروی از پیامبر موعود از سرزمین های خود کوچ کرده بودند و با مشکلات فراوان در سرزمین «مدینه» مسکن گزیدند تا به مقصد برسند، سر انجام در صف منکران و کافران قرار گرفتند، لذا قرآن می گوید: «آنها در برابر چه بهای بدی خود را فروختند؟ بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ».

«آنها به آنچه خداوند نازل کرده بود، به خاطر حسد کافر شدند، و معتبرض بودند؛ چرا خداوند آیات خود را بر هر کس از بندگان خود بخواهد به فضل خویش نازل می کند»  
**(أَنْ يَكُفُّرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ).**  
 گویا انتظار داشتند پیامبر موعود(صلی الله علیه وآلہ) از بنی اسرائیل و از میان خود آنها باشد و از نزول قرآن بر دیگری ناراحت بودند!  
 و در پایان آیه می گوید: «لذا شعله های خشم خداوند یکی پس از دیگری آنها را فرو گرفت و برای کافران مجازات خوارکننده است» **(فَبَأْتُهُمْ بِغَضَبٍ عَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ).**

\* \* \*

## نکته ها:

### ۱ - یک معامله زیان آور

آری، یهود معامله زیان آوری انجام دادند؛ چرا که در آغاز از منادیان اسلام بودند و حتی زندگی در «مدینه» را با تمام مشکلاتش برای رسیدن به این مقصود بر گزیدند، اما پس از ظهور پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ)، تنها به خاطر این که او از بنی اسرائیل نیست و یا منافع شخصیشان را به خطر می اندازد به او کافر شدند، چه معامله ای از این زیانبارتر که انسان نه تنها به مقصودش نرسد بلکه پس از صرف تمام نیروها در جهت ضد آن قرار گیرد، و خشم و غصب خدا را برای خود فراهم سازد.

در سخنی از امیر مؤمنان علی(علیه السلام) می خوانیم: **إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِعُوهَا إِلَّا بِهَا:** «برای وجود شما قیمتی جز بهشت نیست، خود را به

غیر آن نفروشید».<sup>۱</sup>

قابل توجه این که در اینجا سرمایه معامله را اصل وجود آنان ذکر می کند چرا که با کفر، ارزش هستی آنها به کلی سقوط می کند، گوئی فاقد شخصیت خود می شوند، و به تعییر دیگر به بردگانی می مانند که وجود خود را فروخته و به اسارت دیگری در آمده اند، آری آنها اسیر هوی و بنده شیطانند.

کلمه «اشْتَرَوَا» گرچه معمولاً به معنی «خریداری کردن» می آید، ولی گاه – چنان که در لغت تصریح شده – به معنی فروختن نیز آمده است، و آیه فوق از این قبیل است.

\* \* \*

---

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۴۵۶ - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۹، با اندکی تفاوت (دارالکتب الاسلامیة) - «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۳۲، و جلد ۷۵، صفحات ۱۳، ۳۰۳ و ۳۰۶ (با اندکی تفاوت).

## ۲ - تفسیر «بَأَنُوا بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٍ»

قرآن مجید در سرگذشت بنی اسرائیل هنگامی که در بیابان (سینا) سرگردان بودند، می گوید: **فَبَأَنُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ**: «آنها به غضب خدا باز گشتند» سپس اضافه می کند «این خشم خداوند نسبت به آنها به خاطر کشتن انبیاء و کافر شدن به آیات خدا بود». در سوره «آل عمران» آیه ۱۱۲ نیز همین معنی دیده می شود که یهود به خاطر کفر به آیات خدا و قتل پیامبران، مورد خشم خدا قرار گرفتند، این غضب اول است که دامنگیر آنها شد.

با زماندگان آنان بعد از ظهور پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) همان روش نیاکان را در مورد این پیامبر ادامه دادند، یعنی نه تنها به آئین او کافر شدند بلکه در برابر او به مبارزه برخاستند، این سبب شد که خشم و غضب تازه ای آنها را فرا گیرد و این غضب دوم است لذا می گوید: **فَبَأَنُوا بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٍ**.

«بَأَنُوا» در اصل، به معنی بازگشتند و منزل گرفتند، می باشد و در اینجا کنایه از استحقاق پیدا کردن است، یعنی آنها خشم پروردگار را همچون منزل و مکانی برای خود برگزیدند.

این گروه طغیانگر هم قبل از قیام موسی(علیه السلام) و هم قبل از ظهور پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) از طرفداران سرسخت چنین قیامي بودند، اما پس از ظهور هر دو، از عقیده خود برگشتند و خشم و غضب خدا را یکی پس از دیگری به جان خریدند.

\* \* \*

٩١ وَ إِذَا قيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أُنزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنزَلَ عَلَيْنَا وَ  
يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ  
أَنْبِياءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلٍ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

٩٢ وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ أَتَّهَذَنُتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ

**ظالِمُونَ**

٩٣ وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ  
اسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ أُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ  
بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِسْمِا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

### ترجمه:

٩١ - و هنگامی که به آنها گفته شود: «به آنچه خداوند نازل فرموده، ایمان بیاورید!» می گویند: «ما به چیزی ایمان می آوریم که بر خود ما نازل شده است». و به غیر آن، کافر می شوند؛ در حالی که حق است؛ و آیاتی را که بر آنها نازل شده، تصدیق می کند. بگو: «اگر راست می گوئید، و به آیاتی که بر خودتان نازل شده ایمان دارید، پس چرا پیامبران خدا را پیش از این، به قتل می رساندید؟!

٩٢ - و (نیز) موسی آن همه معجزات را برای شما آورد، و شما پس از (غیبت) او، گوساله را انتخاب کردید؛ در حالی که ستمگر بودید.

٩٣ - و (به یاد آورید) زمانی را که از شما پیمان گرفتیم؛ و کوه طور را بالای سر شما برافراشتیم؛ (و گفتیم): «این دستوراتی را که به شما داده ایم محکم بگیرید، و درست بشنوید!» آنها گفتند: «شنیدیم؛ ولی مخالفت کردیم.» و دل های آنها، بر اثر کفرشان، با محبت گوساله آمیخته شد. بگو: «ایمان شما، چه فرمان بدی به شما می دهد، اگر ایمان دارید!»

## تفسیر:

### تعصب های نژادی یهود

در تفسیر آیات گذشته خواندیم یهود با آن همه زحمات و مشکلاتی که در راه رسیدن به «پیامبر موعود تورات» متحمل شدند به خاطر حسد، یا به خاطر این که این پیامبر از بنی اسرائیل نیست، و منافع شخصی آنها را به خطر می اندازد از اطاعت و ایمان به او سرباز زندند.

در تعقیب آن در آیات مورد بحث، به جنبه تعصبات نژادی یهود که در تمام دنیا به آن معروفند اشاره کرده، چنین می گوید: «هنگامی که به آنها گفته شود: به آنچه خداوند نازل فرموده ایمان بیاورید، می گویند: ما به چیزی ایمان می آوریم که بر خود ما نازل شده باشد (نه بر اقوام دیگر) و به غیر آن کافر می شوند» (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَمِنُوا بِمَا أُنْزِلَ اللَّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَأَئُهُ).

آنها نه به «انجیل» ایمان آوردن و نه به قرآن، بلکه تنها جنبه های نژادی و منافع خویش را در نظر می گرفتند «در حالی که این قرآن حق است و منطبق بر نشانه ها و علامت هایی است که در کتاب خویش خوانده بودند» (وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ). پس از آن پرده از روی دروغ آنان بر داشته می گوید: اگر بهانه عدم ایمان شما این است که محمد (صلی الله علیه وآلہ) از شما نیست «پس چرا به پیامبران خودتان در گذشته ایمان نیاوردید؟ پس چرا آنها را کشتید اگر راست می گوئید و ایمان دارید؟! (فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِياءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

اگر به راستی آنها به «تورات» ایمان داشتند، توراتی که قتل نفس را گناه بزرگی می شمرد، نمی بایست پیامبران بزرگ خدا را به قتل برسانند.

از این گذشته، اصولاً این سخن که ما تنها به دستوراتی ایمان می آوریم که بر ما نازل شده باشد، انحراف روشنی از اصول توحید و مبارزه با شرک است، این یک نوع خود خواهی و خود پرستی است، چه در شکل شخصی باشد؟ یا در شکل نژادی؟

توحید آمده است که این گونه خوهای زشت را از وجود انسان ریشه کن سازد، تا انسان ها دستورات خدا را فقط به خاطر این که از ناحیه خدا است بپذیرند.  
به عبارت دیگر اگر پذیرش دستورات الهی مشروط به این باشد که بر خود ما نازل گردد، این در حقیقت شرک است، نه ایمان، و کفر است، نه اسلام، و قبول چنین دستوراتی هرگز دلیل ایمان نخواهد بود.

جالب این که: در آیه فوق می گوید: «هَنَّا مِنْ كُلِّ الْأُنْجَامِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ». که در این عبارت، نه محمد<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup> مطرح است، نه موسی و نه عیسی<sup>(علیهمما السلام)</sup> بلکه صرفاً «ما أَنْزَلَ اللَّهُ».

\* \* \*

قرآن برای روشن تر ساختن دروغ و کذب آنها، در آیه بعد، سند دیگری را بر ضد آنها افشا می کند و می گوید: «موسی آن همه معجزات و دلائل روشن را برای شما آورد، ولی شما بعد از آن گویا را انتخاب کردید و با این کار ظالم و ستمگر بودید»! (وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذَتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ).

اگر شما راست می گوئید و به پیامبر خودتان ایمان دارید، پس این گویا پرستی بعد از آن همه دلائل روشن توحیدی چه بود؟  
این چه ایمانی است که به محض غیبت موسی<sup>(علیه السلام)</sup> و رفتنش به کوه طور از دل های شما پرواز می کند و کفر جای آن، و گویا جای توحید را می گیرد؟

آری شما با این کارتان هم به خود ستم کردید و هم به جامعه خود و نسل های آینده تان.

\* \* \*

در سومین آیه مورد بحث، سند دیگری بر بطلان این ادعای آنها ذکر کرده مسأله پیمان کوه طور را به میان می کشد، می گوید: «ما از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سرتان قرار دادیم و به شما گفتیم، دستوراتی را که می دهیم محکم بگیرید و درست بشنوید اما آنها گفتند شنیدیم و مخالفت کردیم» (و إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا).

«آری دل های آنها به خاطر کفرشان با محبت گوساله آبیاری شده بود! (وَ أُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ).

آری، شرک و دنیاپرستی که نمونه آن عشق به گوساله طلائی سامری بود در تار و پود قلبشان نفوذ کرد، و در سراسر وجودشان ریشه دواند، و به همین دلیل، خدا را فراموش کردند.

شگفتا! این چگونه ایمانی است که هم، با کشتن پیامبران خدا می سازد، هم گوساله پرستی را اجازه می دهد، و هم میثاق های محکم الهی را به دست فراموشی می سپرد؟!

آری «اگر شما مؤمنید ایمانتان بد دستوراتی به شما می دهد» (قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).<sup>۱</sup>

\* \* \*

---

۱ - درباره پیمان بنی اسرائیل و شرح و خصوصیات آن، ذیل آیات ۵۱، ۵۳ و ۸۳ همین سوره بحث شد.

## نکته ها:

۱ - جمله: **قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا** «ما شنیدیم و معصیت کردیم» به این معنی نیست که آنها این سخن را به زبان جاری کردند، بلکه ظاهرًا منظور این است که آنها با عمل خود این واقعیت را نشان دادند، و این یک نوع کنایه زیبا است که در سخنان روزمره نیز دیده می شود.

\* \* \*

۲ - جمله «وَ أُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ» نیز کنایه جالبی را منعکس می کند که بیانگر حال قوم یهود است.

توضیح این که: کلمه «اشراب» همان گونه که از «مفردات راغب» بر می آید دو معنی دارد:

اگر از باب «أَشْرَبَتُ الْبَعِيرَ» باشد یعنی ریسمان را به گردن شتر بستم بنابراین معنی جمله بالا این می شود: ریسمانی محکم از علاقه و محبت قلب آنها را با گوساله ارتباط داده بود.

و اگر از ماده «اشراب» به معنی آبیاری کردن یا دیگری را آب دادن باشد و در این صورت کلمه «حب» در تقدیر خواهد بود و معنی جمله روی هم رفته چنین است:

بنی اسرائیل قلوب خود را با محبت گوساله سامری آبیاری کردند.

این جزو عادات عرب است که هر گاه بخواهند علاقه ای سخت و یا کینه زیادی نسبت به چیزی را برسانند تعبیری همانند تعبیر بالا می آورند.

ضمناً از تعبیر فوق، نکته دیگری نیز استفاده می شود و آن این که: نباید از این کارهای نادرست بنی اسرائیل تعجب کرد؛ زیرا این اعمال مخصوص سرزمین قلب آنها است که با آب شرک آبیاری شده، و چنین سرزمینی که با چنان آبی

آبیاری شود، محصولی جز خیانت، قتل پیامبران و گناه و ظلم نخواهد داشت.  
 اهمیت این موضوع وقتی روشن تر می شود که به زشتی قتل و کشtar انسان در آئین  
 یهود که با اهمیت خاصی از این موضوع سخن گفته توجه گردد، آئین یهود به قدری  
 این جنایت را بد می دانست که بنا به نوشه «قاموس کتاب مقدس» صفحه ۶۸۷: «قتل  
 عمد و قباحت آن به طوری در نزد اسرائیلیان اهمیت داشت که به مرور ایام با بست  
 نشستن در شهرهای بست، و یا ملتوجی شدن به اماکن مشرفه سبب استخلاص و برائت  
 ذمه قاتل نمی شد، بلکه در هر صورت وی را قصاص می نمودند».  
 این است معنی کشتن انسان ها از نظر «تورات» تا چه رسد به کشتن پیامبران خدا!

\* \* \*

۹۴ قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ  
 فَمَنَّا الْمَوْتُ إِنْ كَنْتُمْ صَادِقِينَ  
 ۹۵ وَ لَنْ يَتَمَّنُوهُ أَبْدًا بِمَا قَدَّمْتُ أَيْدِيهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ  
 ۹۶ وَ لَعَذَابُهُمْ أَحْرَصَ النَّاسَ عَلَى حَيَاةٍ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوْمًا  
 أَحْدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَ مَا هُوَ بِمُزَخْرِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَ  
 اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

### ترجمه:

- ۹۴ - بگو: «اگر (آن چنان که مدعی هستید) سرای آخرت در نزد خدا، مخصوص شماست نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید!»
- ۹۵ - ولی آنها، به خاطر اعمال بدی که پیش از خود فرستاده اند، هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد؛ و خداوند از ستمگران آگاه است.
- ۹۶ - و آنها را حريص ترین مردم - حتی حريص تر از مشرکان - بر زندگی (این دنیا، و اندوختن ثروت) خواهی یافت؛ (تا آنجا) که هر یک از آنها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود؛ در حالی که این عمر طولانی، او را از کیفر (الهی) باز نخواهد داشت. و خداوند به اعمال آنها بیناست.

### تفسیر:

#### گروه از خود راضی

از تاریخ زندگی یهود - علاوه بر آیات مختلف قرآن مجید - چنین بر می آید

که آنها خود را یک نژاد برتر می دانستند، و معتقد بودند گل سر سبد جامعه انسانیتند، بهشت به خاطر آنها آفریده شده!، و آتش جهنم با آنها چندان کاری ندارد! آنها فرزندان خدا و دوستان خاص او هستند، و خلاصه آنچه خوبان همه دارند آنها تنها دارند! این خودخواهی ابلهانه در آیات مختلفی از قرآن، که سخن از یهود می گوید منعکس است.

در آیه ۱۸ سوره «مائده» می خوانیم: **نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ**: «ما فرزندان خدا و دوستان خاص او هستیم».

و در آیه ۱۱۱ سوره «بقره» می خوانیم: **وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى**: «آنها گفتند: کسی در بهشت داخل نمی شود مگر این که یهودی یا نصرانی باشد».

و در آیه ۸۰ سوره «بقره» خواندیم: **وَ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أُيَّامًا مَعْدُودَةً**: «و گفتند: آتش دوزخ جز چند روزی به ما اصابت نخواهد کرد». این پندارهای موهم از یکسو آنها را به ظلم و جنایت و گناه و طغیان دعوت می کرد، و از سوی دیگر به کبر و خودپسندی و خود برتریینی.

قرآن مجید در آیات فوق، پاسخ دندانشکنی می دهد می گوید: «اگر (آن چنان که شما مدعی هستید) سرای آخرت نزد خدا مخصوص شما است نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید» **فُلِ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُ الْمَوْتَ إِنْ كُتُمْ صَادِقِينَ**.

آیا میل ندارید به جوار رحمت خدا پناه ببرید و نعمت های بی پایان بهشت در اختیار شما باشد؟

آیا دوست، آرزوی دیدن محبوب خود را ندارد؟!  
یهود با گفتن این سخن ها که بهشت مخصوص ما است یا ما چند روزی

بیش در آتش نمی سوزیم، می خواستند: مسلمانان را نسبت به آئینشان دلسرد کنند. ولی قرآن پرده از روی دروغ و تزویر آنان بر می دارد؛ زیرا آنها به هیچ وجه حاضر به ترک زندگی دنیا نبودند و این خود دلیل محکمی بر کذب آنها است، راستی اگر انسان چنان ایمانی به سرای آخرت داشته باشد چرا این قدر به زندگی این جهان دل بیندد؟ و برای وصول به آن مرتكب هزار گونه جنایت شود؟

\* \* \*

در آیه بعد، قرآن اضافه می کند: «آنها به خاطر اعمال بدی که پیش از خود فرستادند، هرگز تمنای مرگ نخواهند کرد» (وَ لَنْ يَتَمَنُوا أَبْدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ). و می افراید: «و خداوند از ستمگران، آگاه است» (وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ). آری آنها می دانستند در پرونده اعمالشان چه نقطه های سیاه و تاریکی وجود دارد، آنها از اعمال زشت و ننگین خود مطلع بودند، خدا نیز از اعمال این ستمگران آگاه است، بنابراین، سرای آخرت برای آنها سرای عذاب، شکنجه و رسوانی است و به همین دلیل خواهان آن نیستند.

\* \* \*

آخرین آیه مورد بحث، از حرص شدید آنها به مادیات چنین سخن به میان آورده می فرماید: «تو آنها را حریص ترین مردم بر زندگی می بینی» (وَ لَتَجَدَّنَهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ).

«حتی حریص تر از مشرکان» (وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا).

حریص در اندوختن مال و ثروت، حریص در قبضه کردن دنیا، و حریص در انحصار طلبی، آنها حتی از مشرکان که طبعاً می بايست در جمع آوری اموال از همه حریص تر باشند و از هر راه به دست آورند باکی نداشته باشند،

حریص ترند!

آن چنان علاقه به دنیا دارند که به طمع جمع ثروت بیشتر یا ترس از مجازات «هر یک از آنها دوست دارد هزار سال عمر کند» (يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمِّرُ الْفَسَنَةَ). آری، هر یک تمای عمر هزارساله دارد «ولی این عمر طولانی او را از عذاب خداوند باز نخواهد داشت» (وَ مَا هُوَ بِمُزَحْزِحٍ مِّنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمِّرَ). و اگر گمان کنند خداوند از اعمالشان آگاه نیست، اشتباه می کنند «خداوند نسبت به اعمال آنها بصیر و بینا است» (وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ).

\* \* \*

### نکته ها:

#### ۱ - «الفَسَنَة»

البته باید توجه داشت مقصود از هزار سال، عدد هزار نیست، بلکه کنایه از عمر بسیار طولانی است و به تعبیر دیگر عدد «تکثیر» است نه تعداد. بعضی از مفسران می گویند: عدد هزار در آن زمان بزرگ ترین عدد نزد عرب بوده، و اعداد بزرگ تر از آن نام مخصوصی نداشته است، و لذا رسانی تعبیر برای فزونی محسوب می شده است.<sup>۱</sup>

\* \* \*

#### ۲ - «علی حیاء»

تعبیر به: «علی حیاء» (به صورت نکره) به گفته جمعی از مفسران برای تحقیر است یعنی آنها آن قدر به زندگی دنیا دل بسته اند که حتی پست ترین زندگی این جهان را که در نهایت بدینختی باشد بر سرای آخرت ترجیح

می دهد.<sup>۱</sup>

\* \* \*

### ۳ - جنایات نژادپرستان

بی شک سرچشمه بسیاری از جنگ‌ها و خونریزی‌ها در طول تاریخ بشر، برتری جوئی نژادی بوده است، مخصوصاً در جنگ جهانی اول و دوم که بزرگ‌ترین رقم تلفات و ویرانی را در تاریخ همراه داشت، عامل آن نژادپرستی آلمان‌ها (یا حزب نازی) – عامل غیر قابل انکاری – بود.

و اگر بنا شود نژاد پرستان جهان را رده بندی کنیم بدون شک یهود در رده‌های بالا قرار خواهند گرفت، هم اکنون کشوری را که آنها به نام «اسرائیل» تشکیل داده اند بر مبنای همین مسئله نژاد تأسیس شده، چه جنایت‌های هولناکی که برای تشکیل آن مرتكب شدند! و چه جنایات وحشتناکی که برای نگهداری آن مرتكب می‌شوند!

آنها حتی آئین موسی(علیه السلام) را در نژاد خود محصور ساخته اند، و اگر کسی از غیر نژاد یهود بخواهد این آئین را بپذیرد برای آنها جالب نیست، به همین دلیل تبلیغ و دعوت به سوی آئین خود در میان اقوام دیگر نمی‌کنند.

همین وضع خاص آنها سبب شده که در انتظار جهانیان منفور گردند؛ چرا که مردم دنیا کسانی را که برای خود امتیازی بر دیگران قائل باشند هرگز دوست ندارند.

اصولًاً نژادپرستی، شعبه‌ای از شرک است و به همین دلیل اسلام شدیداً با آن مبارزه کرده و همه انسان‌ها را از یک پدر و مادر می‌داند که امتیازشان تنها به تقوا و پرهیزکاری است.

\* \* \*

---

۱ - «المیزان»، جلد ۱، صفحه ۲۳۰ - «المنار»، جلد ۱، صفحه ۳۹۰.

#### ۶ - ریشه های ترس از مرگ

بیشتر مردم از مرگ می ترسند بلکه وحشت دارند، اما چرا؟ پس از تحلیل و بررسی می بینیم که ریشه این ترس را یکی از دو چیز تشکیل می دهد:

۱ - بسیاری از مردم مرگ را به معنی فنا و نیستی و نابودی تفسیر می کنند بدیهی است انسان از فنا و نیستی وحشت دارد، اگر انسان مرگ را به این معنی تفسیر کند حتماً از آن گریزان خواهد بود، و لذا حتی در بهترین حالات زندگی و در اوج پیروزی، فکر این مطلب، که روزی این زندگی پایان می یابد، شهد زندگی را در کام آنان زهر می کند، و همیشه از این نظر نگرانند.

۲ - افرادی که مرگ را پایان زندگی نمی دانند و مقدمه ای برای زندگی در سرائی وسیع تر و عالی تر می بینند اما به خاطر اعمال خود و خلافکاری ها از مرگ وحشت دارند؛ زیرا مرگ را آغاز رسیدن به نتایج شوم اعمال خود می بینند، بنابراین، برای فرار از محاسبه الهی و کیفر اعمال، میل دارند هر چه بیشتر مرگ را به عقب بیندازنند، آیه بالا اشاره به دسته دوم می کند.

ولی پیغمبران بزرگ خدا از یکسو ایمان به زندگی جاویدان بعد از مرگ را در دل ها زنده کردند و چهره ظاهري وحشتاک مرگ را در نظرها دگرگون ساخته، چهره واقعی آن را که دریچه ای به زندگی عالی تر است به مردم نشان دادند.

و از سوی دیگر، دعوت به «پاکی عمل» کردند تا وحشت از مرگ به خاطر کیفر اعمال نیز زائل گردد، بنابراین، مردم با ایمان از پایان زندگی و مرگ به هیچ وجه وحشت ندارند.



٩٧ قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ يَا ذُنُونَ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ

٩٨ مَنْ كَانَ عَدُوًا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ

### تر جمهه:

٩٧ - آنها می گویند: «ما با جبرئیل دشمن هستیم!» بگو: «کسی که دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خداست؛ چرا که) او به فرمان خدا، قرآن را بر قلب تو نازل کرده است؛ در حالی که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند؛ و هدایت و بشارت است برای مؤمنان».

٩٨ - کسی که دشمن خدا و فرشتگان و رسولان او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است؛ و) خداوند دشمن کافران است.

### شأن نزول:

هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآلہ وسلم) به «مدینه» آمد روزی «ابن صوریا» (یکی از علمای یهود) با جمعی از یهود «فدک» نزد آن حضرت آمدند، سوالات گوناگونی کردند، و نشانه هائی را که گواه نبوت و رسالت او بود، جستجو نمودند، از جمله گفتند: ای محمد خواب تو چگونه است؟

زیرا به ما اطلاعاتی درباره خواب پیامبر موعود داده شده است.

فرمود: تَنَامُ عَيْنَايِ وَ قَلْبِي يَقْظَانِ! «چشم من به خواب می رود اما قلبم بیدار است».

گفتند: راست گفتی ای محمد! و پس از سؤالات متعدد دیگر، «ابن صوریا» گفت: یک سؤال باقی مانده که اگر آن را صحیح جواب دهی به تو ایمان می آوریم و از تو پیروی خواهیم کرد، نام آن فرشته ای که بر تو نازل می شود چیست؟ فرمود: جبرئیل است.

«ابن صوریا» گفت: او دشمن ما است، دستورهای مشکل درباره جهاد و جنگ می آورد، اما «میکائیل» همیشه دستورهای ساده و راحت آورده، اگر فرشته وحی تو «میکائیل» بود به تو ایمان می آوردیم!<sup>۱</sup>

\* \* \*

### تفسیر:

#### ملت بهانه جو!

بررسی شأن نزول آیه فوق، انسان را بار دیگر به یاد بهانه جوئی های ملت یهود می اندازد که از زمان پیامبر بزرگوار موسی(علیه السلام)، تا کنون این برنامه را دنبال کرده اند، و برای شانه خالی کردن از زیر بار حق هر زمان به سراغ بهانه ای می روند. در اینجا چنان که مشاهده می کنیم: تنها بهانه این است چون جبرئیل فرشته وحی تو است و تکالیف سنگین خدا را ابلاغ می کند ما ایمان نمی آوریم، ما دشمن او هستیم اگر فرشته وحی میکائیل بود، بسیار خوب بود، ایمان می آوردیم!

از اینان باید پرسید: مگر فرشتگان الهی با یکدیگر از نظر انجام وظیفه فرق دارند؟

---

۱ - «مجمع البيان» این حدیث را از «ابن عباس» نقل کرده و در کتب دیگر مانند: تفسیر «فخر رازی»، «المیزان»، «المنار» و غیر آن نیز (با تفاوت هایی) آمده است - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحات ۶۶ و ۲۸۳ (با اندکی تفاوت) - تفسیر «امام حسن عسکری(علیه السلام)»، صفحات ۴۰۶ و ۴۵۳.

اصولاً مگر آنها طبق خواسته خودشان عمل می کنند یا از پیش خود چیزی می گویند؟ آنها همان گونه اند که قرآن معرفی کرده: **لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ**: «هر چه خداوند دستور دهد همان را انجام می دهند».<sup>۱</sup>

به هر حال، قرآن در پاسخ این بهانه جوئی ها چنین می گوید: «به آنها بگو هر کس دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خدا است) چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرده است» **فُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ**.

«قرآنی که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند» (و هماهنگ با نشانه های آنها است) (**مُصَدَّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ**).

«قرآنی که مایه هدایت و بشارت برای مؤمنان است» (و **هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ**). در حقیقت در این آیه سه پاسخ به این گروه داده شده است: نخست این که: **جِبْرِيلٌ** چیزی از نزد خود نمی آورد هر چه هست **بِإِذْنِ اللَّهِ** است. دیگر این که: نشانه صدق از کتب پیشین در آن وجود دارد؛ چرا که مطابق محتوای آنها است.

سوم این که: محتوای آن خود دلیل بر اصالت و حقانیت آن می باشد.<sup>۲</sup>

\* \* \*

آیه بعد، همین موضوع را با تأکید بیشتر توأم با تهدید بیان می کند می گوید: «هر کس دشمن خدا، فرشتگان و فرستادگان او، جبرئیل و میکائیل باشد،

۱ - تحریم، آیه ۶.

۲ - «المیزان»، ذیل آیات مورد بحث.

خداوند دشمن او است، خدا دشمن کافران است» (مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوًّا لِلْكَافِرِينَ).

اشاره به این که اینها قابل تفکیک نیستند: الله، فرشتگان او، فرستادگان او، جبرئیل، میکائیل و هر فرشته دیگر، و در حقیقت دشمنی با یکی دشمنی با بقیه است. به تعبیر دیگر، دستورات الهی که تکامل بخش انسان هاست از سوی خداوند به وسیله فرشتگان بر پیامبران نازل می شود، و اگر تفاوتی بین مأموریت های آنها باشد از قبیل تقسیم مسئولیت است، نه تضاد در مأموریت، آنها همه در مسیر یک هدف قرار دارند، بنابراین، دشمنی با یکی از آنها، دشمنی با خدا است.

\* \* \*

### «جبریل» و «میکال»

نام «جبریل» سه بار، و نام «میکال» یک بار در قرآن مجید، در همین مورد آمده است<sup>۱</sup> و از همین آیات استفاده می شود هر دو، از فرشتگان بزرگ و مقرب خدایند (در تلفظات معمولی مسلمین جبرئیل و میکائیل هر دو با همزه و یاء تلفظ می شود، ولی در متن قرآن تنها به صورت جبریل و میکال آمده است) جمعی عقیده دارند که «جبریل» لفظی است عربانی و اصل آن «جبرئیل» به معنی «مرد خدا» یا «قوت خدا» است («جبر» به معنی «قوت یا مرد» و «ئیل» به معنی «خدا» است).

به موجب آیات مورد بحث، جبرئیل پیک وحی خدا بر پیامبر، و نازل کننده قرآن بر قلب پاک او بوده است، در حالی که در سوره «نحل» آیه ۱۰۲ واسطه

---

۱ - نام «جبرئیل» دو بار در آیات مورد بحث، و یک بار در سوره «تحریم»، آیه ۴ ذکر شده است.

وحی «روح القدس» معرفی شده.

و در سوره «شعراء» آیه ۱۹۱ می خوانیم: قرآن را روح الامین برای آن حضرت آورده، ولی همان گونه که مفسران تصریح کرده اند: منظور از روح القدس و روح الامین همان جبرئیل است.

ضمناً احادیثی در دست داریم که به موجب آنها جبرئیل به صورت های گوناگون بر پیامبر نازل می شد، و در «مدینه» جبرئیل غالباً به صورت دحیه کلبی که مردی بسیار زیبا بود بر آن حضرت نمایان می گشت.<sup>۱</sup>

از سوره «نجم» استفاده می شود که پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) جبرئیل را دو بار به صورت اصلیش مشاهده کرد.<sup>۲</sup>

در کتب اسلامی معمولاً چهار فرشته مقرب خدا را جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل شمرده اند که از میان اینها جبرئیل از همه برتر است.

در منابع یهود نیز سخن از جبریل و میکال آمده است، از جمله در کتاب «دانیال» جبرئیل به عنوان مغلوب کننده رئیس شیاطین و میکائیل به عنوان حامی قوم اسرائیل معرفی شده.<sup>۳</sup>

بعضی از محققان می گویند در منابع یهود چیزی که دلالت بر خصوصیت «جبریل» با آنها داشته باشد دیده نشده، و این خود مؤید آن است که اظهار عداوت یهودیان معاصر پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) نسبت به جبریل بهانه ای بیش نبوده، تا به وسیله آن از پذیرش اسلام سر باز زنند؛ چرا که در منابع مذهبی خودشان ریشه ای نداشته است.

\* \* \*

۱ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۵۸۷، حدیث ۲۵ (دارالکتب الاسلامیة) - «بحار الانوار»، جلد ۲۲، صفحه ۴۰۰، حدیث ۹.

۲ - «اعلام القرآن»، صفحه ۲۷۷

۳ - «اعلام القرآن»، صفحه ۶۲۹ - کتاب «دانیال»، باب هشتم، شماره ۱۶، و باب نهم، شماره ۲۱، در این دو مورد از «میکائیل» سخنی نیست، تنها از «جبرئیل» سخن به میان آمده.

٩٩ وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكُفُّرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ  
 ١٠٠ وَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا تَبَذَّلَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَتَّبِعُونَ  
 ١٠١ وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ تَبَذَّلَ فَرِيقٌ مِنْ  
 الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَانُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

### ترجمه:

- ٩٩ - ما نشانه های روشنی برای تو فرستادیم؛ و جز فاسقان کسی به آنها کفر نمی ورزد.
- ١٠٠ - و آیا چنین نیست که هر بار آنها (یهود) پیمانی (با خدا و پیامبر) بستند، جمعی از ایشان آن را دور افکنند (و مخالفت کردن)! آری، بیشتر آنان ایمان نمی آورند.
- ١٠١ - و هنگامی که فرستاده ای از سوی خدا به سراغشان آمد، و با نشانه هایی که نزد آنها بود مطابقت داشت، جمعی از آنان که به آنها کتاب (آسمانی) داده شده بود، کتاب خدا را پشت سر افکنند؛ گوئی هیچ از آن خبر ندارند!

### شأن نزول:

در مورد آیه اول شأن نزولی از «ابن عباس» نقل شده است و آن این که: «ابن صوریا» دانشمند یهودی از روی لجاج و عناد به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ وسلم) گفت: تو چیزی که برای ما مفهوم باشد نیاورده ای! و خداوند نشانه روشنی بر تو نازل

نکرده تا ما از تو تبعیت کنیم، آیه فوق نازل شد و به او صریحاً پاسخ گفت.<sup>۱</sup>

\* \* \*

### تفسیر:

#### پیمان شکنان یهود

در نخستین آیه مورد بحث، قرآن به این حقیقت اشاره می کند که دلائل کافی، نشانه های روشن و آیات بینات در اختیار پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآلہ وسَلَّمَ) قرار دارد و آنها که انکار می کنند در حقیقت، پی به حقانیت دعوت او برده اما به خاطر اغراض خاصی به مخالفت برخاسته اند، می گوید: «ما بر تو آیات بینات نازل کردیم و جز فاسقان کسی به آنها کفر نمی ورزد» (وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آیاتٍ بَيِّناتٍ وَ مَا يَكُفُّرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ).

تفکر در آیات قرآن برای هر انسان پاکدل و حقوچی روشن کننده راه ها است و با مطالعه این آیات، می توان به صدق دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآلہ وسَلَّمَ) و عظمت قرآن پی برد، ولی این حقیقت را تنها کسانی درک می کنند که قلبشان بر اثر گناه تاریک نشده باشد.

بنابراین، جای تعجب نیست که فاسقان، آلودگان به گناه و آنها که از اطاعت فرمان خدا سر باز زده اند هرگز به آن ایمان نیاورند.

\* \* \*

آنگاه، به یکی از اوصاف بسیار بد جمعی از یهود یعنی پیمان شکنی - که گویا با تاریخ آنها همراه است - اشاره کرده، می گوید: «آیا چنین نیست که هر بار آنان پیمانی با خدا و پیامبر بستند، جمعی از آنها آن را دور افکندند و با آن

---

۱ - «مجمع البيان» و تفسیر «قرطبي»، ذيل آيه مورد بحث - «جامع البيان»، جلد ۱، صفحه ۱۹، ذيل آيه مورد بحث (دار الفکر بيروت).

مخالفت کردند»؟! (أَ وَ كُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا تَبَذَّهُ فَرَيْقٌ مِنْهُمْ).

«آری اکثرشان ایمان نمی آورند» (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ).

خداوند از آنها در «کوه طور» پیمان گرفت که به فرمان های «تورات» عمل کنند ولی سر انجام این پیمان را شکستند و فرمان او را زیر پا گذارند.

و نیز از آنها پیمان گرفته شده بود که به پیامبر موعود (پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ) که بشارت آمدنیش در «تورات» داده شده بود) ایمان بیاورند به این پیمان نیز عمل نکردن.

يهود «بني نصیر» و «بني قريظه» هنگام ورود پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ) به «مدینه» نیز با او پیمان بستند که لا اقل به دشمنانش کمک نکنند، ولی عاقبت، این پیمان را هم شکستند و در جنگ «احزاب» با مشرکان «مکه» بر ضد اسلام همکاری کردند.

اساساً این شیوه دیرینه اکثریت یهود است که به عهد خویش پاییند نیستند و هم اکنون نیز به روشنی می بینیم: هر گاه منافع صهیونیست ها و اسرائیل غاصب به خطر بیفتند، تمام عهدنامه های خصوصی و جهانی را زیر پا گذارده، و با بهانه های واهی، همه را به دست فراموشی می سپارند.

\* \* \*

آخرین آیه مورد بحث، تأکید صریح تر و گویاتری روی همین موضوع دارد می گوید:

«هنگامی که فرستاده ای از سوی خدا به سراغ آنها آمد و با نشانه هائی که نزد آنها بود، مطابقت داشت، جمعی از آنان که دارای کتاب بودند کتاب الهی را پشت سر افکندند، آن چنان که گوئی اصلاً از آن خبر ندارند» (وَ لَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ تَبَذَّ فَرَيْقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَائِنُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

تا آن زمان که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ) مبعوث نشده بود علمای یهود، مردم را به آمدنش بشارت می دادند، نشانه ها و مشخصات او را بر می شمردند اما هنگامی که به رسالت مبعوث گشت، آن چنان از محتويات تورات، رخ بر تافتند که گوئی هرگز آن را ندیده و نخوانده بودند.

آری این است نتيجه خودخواهی و دنیاپرستی، انسانی را که در آغاز از مبلغان سر سخت حق بوده، به هنگام رسیدن به آن، در صف دشمنان آشتبانی ناپذیر قرار می دهد.

\* \* \*

### نکته ها:

۱ - روشن است تعبیر به «نزول» (فروود آمدن) یا «انزال» (فرو فرستادن) در مورد قرآن مجید، به این معنی نیست که مثلاً خداوند مکانی در آسمان ها دارد و قرآن را از آن محل بالا فرو فرستاده است، بلکه این تعبیر اشاره به علو مقامی و معنوی پروردگار است.

\* \* \*

۲ - کلمه «فاسق» از ماده «فسق»، در اصل به معنی خارج شدن هسته از درون رطب (خرمای تازه) است، به این ترتیب که گاهی رطب از شاخه درخت نخل سقوط می کند، هسته از درون آن به خارج می پرد، عرب، از این معنی تعبیر به «فَسَقَتِ التَّوَأْهُ» می کند، سپس به تمام کسانی که لباس طاعت پروردگار را از تن در آورده و از راه و رسم بندگی خارج شده اند «فاسق» گفته شده است.

در حقیقت، همان گونه که هسته خرما به هنگام بیرون آمدن، آن قشر شیرین و مفید و مغذی را رها می سازد، آنها نیز با اعمال خود تمام ارزش و شخصیت خویش را از دست می دهند.

\* \* \*

۳- قرآن در بحث های فوق مانند دیگر بحث ها، هرگز تمام یک قوم را به خاطر گناه اکثریت مورد ملامت قرار نمی دهد، بلکه با تعبیر «فریق» و همچنین «اکثر» سهم اقلیت با تقوا و مؤمن را محفوظ می دارد، و این است راه و رسم حق طلبی و حق جوئی.

\* \* \*

۱۰۲ وَ أَبَعْدُوا مَا تَنْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ  
لِكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلَّمُونَ النَّاسَ السُّحْرَ وَ مَا أُنْزَلَ عَلَى  
الْمَلَكَيْنِ بِبَابِ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يُعَلَّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا  
إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَعْلَمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِيَنَّ الْمَرْءِ وَ  
رَوْجِهِ وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَعْلَمُونَ مَا  
يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ  
خَلَاقٍ وَ لَبِسَنَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ  
۱۰۳ وَ لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ أَتَقَوْا لَمَّا ثُبَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

### ترجمه:

۱۰۲ - و (يهود) از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می خواندند پیروی کردند. سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود؛ و) کافر نشد؛ ولی شیاطین کفر ورزیدند؛ و به مردم سحر آموختند. (و نیز یهود) از آنچه بر دو فرشته بابل «هاروت» و «ماروت» نازل شد پیروی کردند. و به هیچ کس چیزی یاد نمی دادند، مگر این که از پیش به او می گفتند: «ما وسیله آزمایشیم؛ کافر نشو! ولی آنها از آن دو فرشته، مطالبی را می آموختند که بتوانند به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدائی بیفکنند؛ ولی هیچ گاه نمی توانند بدون اجازه خداوند، به انسانی زیان برسانند. آنها قسمت هایی را فرا می گرفتند که به آنان زیان می رسانید و نفعی نمی داد. و مسلمان می دانستند هر کسی خریدار این گونه متع باشد، در آخرت بهره ای نخواهد داشت. و چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن فروختند، اگر می دانستند!

۱۰۳ - و اگر آنها ایمان می آوردن و پرهیزگاری پیشه می کردند، پاداشی که نزد خداست، برای آنان بهتر بود، اگر آگاهی داشتند!

## تفسیر:

### سلیمان و ساحران بابل

از احادیث چنین بر می آید که در زمان «سلیمان» پیامبر(علیه السلام)، گروهی در کشور او به عمل سحر و جادوگری پرداختند، «سلیمان» دستور داد تمام نوشته ها و اوراق آنها را جمع آوری کرده در محل مخصوصی نگه داری کنند (این نگهداری شاید به خاطر آن بوده که مطالب مفیدی برای دفع سحر ساحران در میان آنها وجود داشته).

پس از وفات سلیمان(علیه السلام) گروهی آنها را بیرون آورده و شروع به اشاعه و تعلیم سحر کردند، بعضی از این موقعیت استفاده کرده، گفتند: سلیمان(علیه السلام) اصلاً پیامبر نبود، بلکه به کمک همین سحر و جادوگری ها بر کشورش مسلط شد و امور خارق العاده انجام می داد!

گروهی از بنی اسرائیل هم از آنها تعیت کردند و سخت به جادوگری دل بستند، تا آنجا که دست از «تورات» نیز برداشتند.

هنگامی که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ) ظهور کرد و ضمن آیات قرآن اعلام نمود سلیمان(علیه السلام) از پیامبران خدا بوده است، بعضی از احبار و علمای یهود گفتند: از محمد تعجب نمی کنید که می گوید سلیمان(علیه السلام) پیامبر است در صورتی که او ساحر بوده؟.

این گفتار یهود علاوه بر این که تهمت و افترای بزرگی نسبت به این پیامبر الهی محسوب می شد، لازمه اش تکفیر سلیمان(علیه السلام) بود؛ زیرا طبق گفته آنان سلیمان مرد ساحری بوده که خود را به دروغ پیامبر خوانده و این عمل موجب کفر است.

آیات فوق به آنها پاسخ می‌گوید.<sup>۱</sup>

به هر حال، نحس‌تین آیه مورد بحث فصل دیگری از زشتکاری‌های یهود را معرفی می‌کند که پیامبر بزرگ خدا سلیمان(علیه السلام) را به سحر و جادوگری متهم ساختند، می‌گوید: «آنها از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می‌خواندند پیروی کردند» (وَ

**اتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ.**

ضمیر در جمله «وَ اتَّبَعُوا» ممکن است اشاره به یهودیان معاصر پیامبر باشد، یا معاصران سلیمان و یا همه آنان.

منظور از «شیاطین» نیز ممکن است، انسان‌های طغیانگر و یا جن و یا اعم از هر دو باشد.

پس از آن، قرآن به دنبال این سخن اضافه می‌کند: «سلیمان هرگز کافر نشد» (وَ ما كَفَرَ سُلَيْمَانُ).

او هرگز به سحر توسل نجست، و از جادوگری برای پیشبرد اهداف خود استفاده نکرد، «ولی شیاطین کافر شدند، و به مردم تعلیم سحر دادند» (وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلَّمُونَ النَّاسَ السُّحْرَ).

«آنها (يهود) همچنین از آنچه بر دو فرشته بابل، هاروت و ماروت نازل گردید پیروی کردند» (وَ مَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ).<sup>۲</sup>

آری آنها از دو سو دست به سوی سحر دراز کردند: یکی از سوی تعلیمات شیاطین در عصر سلیمان(علیه السلام)، و دیگری از سوی تعلیماتی که به وسیله هاروت و ماروت دو فرشته خدا در زمینه ابطال سحر به مردم داده بودند.

در حالی که دو فرشته الهی (تنها هدفشان این بود که مردم را به طریق ابطال

۱ - «سیره ابن هشام»، جلد ۲، صفحه ۱۹۲ و «مجتمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث (با کمی تفاوت).

۲ - بعضی از مفسران جمله «ما أُنْزِلَ» را عطف بر «ما تَتْلُوا» دانسته اند (و تفسیری که در بالا ذکر کردیم بر همین اساس است) ولی بعضی دیگر آن را عطف به «السِّحْر» دانسته اند.

سحر ساحران آشنا سازند) و لذا «به هیچ کس چیزی یاد نمی دادند، مگر این که قبلًا به او می گفتند: ما وسیله آزمایش تو هستیم، کافر نشو! (و از این تعلیمات سوء استفاده مکن) (وَ مَا يُعَلِّمَنَ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكُفُرْ).

خلاصه، این دو فرشته زمانی به میان مردم آمدند که بازار سحر داغ بود و مردم گرفتار چنگال ساحران. آنها مردم را به طرز ابطال سحر ساحران آشنا ساختند ولی از آنجا که خشی کردن یک مطلب (همانند خشی کردن یک بمب) فرع بر این است که انسان نخست از خود آن مطلب آگاه باشد، و بعد طرز خشی کردن آن را یاد بگیرد، ناچار بودند فوت و فن سحر را قبلًا شرح دهند.

ولی سوء استفاده کنندگان یهود، همین را وسیله قرار دادند برای اشاعه هر چه بیشتر سحر، و تا آنجا پیش رفتند که پیامبر بزرگ الهی، سلیمان(علیه السلام) را نیز متهم ساختند که اگر عوامل طبیعی به فرمان او است یا جن و انس از او فرمان می بردند، همه مولود سحر است، آری این است راه و رسم بدکاران که همیشه برای توجیه مکتب خود، بزرگان را متهم به پیروی از آن می کنند.

به هر حال آنها از این آزمایش الهی پیروز بیرون نیامدند «از آن دو فرشته مطالبی را می آموختند که بتوانند به وسیله آن میان مرد و همسرش جدائی بیفکنند» (فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ).

ولی قدرت خداوند متفوق همه این قدرت ها است، «آنها هرگز نمی توانند بدون فرمان خدا به احدی ضرر برسانند» (وَ مَا هُمْ بِضَارِّبِنَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ). «آنها قسمت هائی را یاد می گرفتند که برای ایشان ضرر داشت و نفع نداشت» (وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ).

آری آنها این برنامه سازنده الهی را تحریف کردند به جای این که از آن به

عنوان وسیله اصلاح و مبارزه با سحر استفاده کنند، آن را وسیله فساد قرار دادند «با این که می دانستند هر کسی خریدار این گونه متاب باشد بهره ای در آخرت نخواهد داشت» **وَلَقَدْ عِلِّمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ.**<sup>۱</sup>

«چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن فروختند اگر علم و دانشی می داشتند» (وَ **لِبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.**)

\* \* \*

آنها آگاهانه، به سعادت و خوشبختی خود و جامعه ای که به آن تعلق داشتند پشت پا زدند و در گرداب کفر و گناه غوطهور شدند «در حالی که اگر ایمان می آوردن و تقوا پیشه می کردند پاداشی که نزد خدا بود برای آنان از همه این امور بهتر بود، اگر توجه داشتند» (وَ لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ اتَّقُوا لَمَثُوبَةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.)

\* \* \*

## نکته ها:

### ۱ - ماجراهی «هاروت» و «ماروت»

درباره این دو فرشته که به سرزمین «بابل» آمدند، افسانه ها و اساطیر عجیبی به وسیله داستان پردازان ساخته شده و به این دو ملک بزرگ الهی بسته اند، تا آنجا که به آنها چهره خرافی داده اند، و حتی کار تحقیق و مطالعه پیرامون این حادثه تاریخی را بر دانشمندان مشکل ساخته اند، آنچه از میان همه اینها صحیح تر به نظر می رسد و با موازین عقلی، تاریخی و منابع حدیث سازگار است همان است که در ذیل می خوانید:

---

۱ - «خلاق» در اصل به معنی خلق و خوی نیک است، که انسان اکتساب می کند و گاه به معنی نصیب و بهره نیز آمده است، و در آیه فوق به همین معنی می باشد.

«در سرزمین بابل سحر و جادوگری به اوج خود رسید، باعث ناراحتی و ایذاء مردم گردیده بود، خداوند دو فرشته را به صورت انسان مأمور ساخت که عوامل سحر و طریق ابطال آن را به مردم بیاموزند، تا بتوانند خود را از شر ساحران بر کنار دارند.

ولی این تعلیمات بالاخره قابل سوء استفاده بود؛ چرا که فرشتگان ناچار بودند برای ابطال سحر ساحران، طرز آن را نیز تشریح کنند، تا مردم بتوانند از این راه به پیشگیری پردازنند، این موضوع سبب شد که گروهی پس از آگاهی از طرز سحر، خود در ردیف ساحران قرار گرفتند و موجب مزاحمت تازه‌ای برای مردم شدند.

با این که آن دو فرشته به مردم هشدار دادند که این یک نوع آزمایش الهی برای شما است و حتی گفتند: سوء استفاده از این تعلیمات یک نوع کفر است، اما آنها به کارهائی پرداختند که موجب ضرر و زیان مردم شد». <sup>۱</sup>

آنچه در بالا آورده‌یم چیزی است که از بسیاری از احادیث و منابع اسلامی استفاده می‌شود و همانگی آن با عقل و منطق آشکار است، از جمله حدیثی که از «عيون اخبار الرضا»(علیه السلام) نقل شده (که در یک طریق از خود امام علی بن موسی الرضا(علیهم السلام) و در طریق دیگری از امام حسن عسکری(علیه السلام) است) به روشنی این معنی را تأیید می‌کند.<sup>۲</sup>

اما متأسفانه بعضی از مورخان و نویسندهان «دائرة المعارف ها» و حتی بعضی از مفسران در این زمینه تحت تأثیر افسانه‌های مجعلوی قرار گرفته اند و داستانی را که در افواه بعضی از عوام مشهور است درباره این دو فرشته مقصوم

۱ - «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحات ۱۰۶ و ۱۰۷ (چاپ قدیم) - (جلد ۱۷، صفحه ۱۴۷، احادیث ۲۲۲۱۰ و ۲۲۲۱۱، چاپ آل البيت) - «بحار الانوار»، جلد ۵۶

صفحات ۳۱۹ و ۳۲۰، حدیث ۳.

۲ - همان مدرک.

الهی ذکر کرده اند که: «آنان دو فرشته بودند، خداوند آنها را برای این به زمین فرستاد تا بدانند اگر آنها نیز جای انسان ها بودند از گناه مصون نمی ماندند، و خدا را معصیت می کردند، آنها هم پس از فرود آمدن به زمین مرتكب چندین گناه بزرگ شدند و به دنبال آن افسانه ای درباره ستاره زهره نیز ساختند، همه اینها بی اساس و جزء خرافات است و قرآن از این امور پاک می باشد و اگر تنها در متن آیات فوق بیندیشیم خواهیم دید که بیان قرآن هیچ ارتباطی با این مسائل ندارد».

\* \* \*

## ۲ - واژه «هاروت» و «ماروت»

نام «هاروت» و «ماروت» به عقیده بعضی از نویسندهای ایرانی الاصل است او می گوید: در کتاب «ارمنی» با نام «هرروت» به معنی حاصل خیزی و «مروت» به معنی «بی مرگی» برخورد کرده است، او معتقد است که هاروت و ماروت مأخوذه از این دو لفظ می باشد.<sup>۱</sup>

ولی این استنباط دلیل روشنی ندارد.

در «اوستا» الفاظ «هرودات» که همان «خرداد» باشد و همچنین «امرات» به معنی بی مرگ که همان «مرداد» است به چشم می خورد.<sup>۲</sup> «دهخدا» در لغت نامه خود نیز مطلبی در این زمینه نقل کرده است که بی شباهت به معنی اخیر نیست.

و عجیب این که: بعضی هاروت و ماروت را دو مرد از ساکنان «بابل» دانسته اند و بعضی حتی آنها را به عنوان شیاطین معرفی کرده اند در حالی که آیه فوق به وضوح این مسائل را رد می کند.

\* \* \*

۱ - «اعلام القرآن»، صفحه ۶۵۵.

۲ - «اعلام القرآن»، صفحه ۶۵۵.

### ۳ - چگونه فرشته، معلم انسان می شود؟

در اینجا سؤالی باقی می ماند و آن این که: طبق ظاهر آیات فوق و روایات متعدد - چنان که گفته شده - هاروت و ماروت دو فرشته الهی بودند که برای مبارزه با اذیت و آزار ساحران به تعلیم مردم پرداختند.

آیا به راستی فرشته می تواند معلم انسان باشد؟

پاسخ این سؤال در همان احادیث ذکر شده است و آن این که خداوند آنها را به صورت انسان هائی در آورد تا بتوانند این رسالت خود را انجام دهند، این حقیقت را می توان از آیه ۹ سوره «انعام» نیز دریافت آنجا که می گوید: وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا: «اگر او (پیامبر) را فرشته ای قرار می دادیم حتماً او را به صورت مردی جلوه گر می ساختیم».

\* \* \*

### ۴ - هیچ کس بدون اذن خدا قادر بر کاری نیست

در آیات فوق خواندیم ساحران نمی توانستند بدون اذن پروردگار به کسی زیان برسانند این به آن معنی نیست که جبر و اجباری در کار باشد، بلکه اشاره به یکی از اصول اساسی توحید است که همه قدرت ها در این جهان از قدرت پروردگار سرچشمه می گیرد، حتی سوزندگی آتش و برندگی شمشیر بی اذن و فرمان او نمی باشد.

چنان نیست که ساحر بتواند بر خلاف اراده خدا در عالم آفرینش دخالت کند، و چنین نیست که خدا را در قلمرو حکومتش محدود نماید بلکه اینها خواص و آثاری است که او در موجودات مختلف قرار داده، بعضی، از آن حسن استفاده می کنند و بعضی سوء استفاده، و این آزادی و اختیار که خدا به انسان ها داده نیز وسیله ای است برای آزمودن و تکامل آنها.

\* \* \*

## ۵ - «سحر» چیست و از چه زمانی پیدا شده؟

در این که «سحر» چیست، و از چه تاریخی به وجود آمده؟ بحث فراوان است، این قدر می‌توان گفت که سحر از زمانهای خیلی قدیم در میان مردم رواج داشته است، ولی تاریخ دقیقی برای آن در دست نیست، و نیز نمی‌توان گفت، چه کسی برای نخستین بار جادوگری را به وجود آورد؟

ولی از نظر معنی و حقیقت سحر می‌توان گفت: سحر نوعی اعمال خارق العاده است که آثاری از خود در وجود انسان‌ها به جا می‌گذارد و گاهی یک نوع چشم‌بندی و تردستی است، و گاه تنها جنبه روانی و خیالی دارد.

«سحر» از نظر لغت به دو معنی آمده است:

۱ - به معنی خدعا، نیرنگ، شعبدہ و تردستی و به تعبیر «قاموس اللغة»: سحر یعنی خدعا کردن.

۲ - کُلُّ مَا لَطْفَ وَ دَقٌ: «آنچه عوامل آن نامرئی و مرموز باشد».

در «مفردات راغب» که مخصوص واژه‌های قرآن است به سه معنی اشاره شده:

۱ - خدعا و خیالات بدون حقیقت و واقعیت، همانند شعبدہ و تردستی.

۲ - جلب شیطان‌ها از راه‌های خاصی و کمک گرفتن از آنان.

۳ - معنی دیگری است که بعضی پنداشته اند و آن این که: ممکن است با وسائلی ماهیت و شکل اشخاص و موجودات را تغییر داد، مثلاً انسان را به وسیله آن به صورت حیوانی درآورد، ولی این نوع خیال و پنداری بیش نیست و واقعیت ندارد.<sup>۱</sup>

از بررسی حدود ۵۱ مورد کلمه «سحر» و مشتقات آن در سوره‌های قرآن از

۱ - «مفردات راغب»، ماده «سحر».

قبیل: سوره ط، شعراء، یونس، اعراف و... راجع به سرگذشت پیامبران خدا: موسی، عیسی و پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) به این نتیجه می رسمیم که: سحر از نظر قرآن به دو بخش تقسیم می شود:

۱ - آنجا که مقصود از آن فریفتن، تردستی، شعبدہ و چشم بندی است و حقیقتی ندارد چنان که می خوانیم: **فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَ عِصِيمُهُمْ يُخَيِّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى:** «ریسمان ها و عصاهای جادوگران زمان موسی در اثر سحر، خیال می شد که حرکت می کنند»<sup>۱</sup>

و در آیه دیگر آمده است: **فَلَمَّا أُلْقُوا سَحَرُوا أُغْيِنَ النَّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ:** «هنگامی که ریسمان ها را انداختند، چشم های مردم را سحر کردند و آنها را ارتعاب نمودند»<sup>۲</sup> از این آیات روشن می شود سحر دارای حقیقتی نیست که بتواند در اشیاء تصرفی کند و اثری بگذارد، بلکه این تردستی و چشم بندی ساحران است که آن چنان جلوه می دهد.

۲ - از بعضی آیات قرآن استفاده می شود که بعضی از انواع سحر به راستی اثر می گذارد مانند آیه فوق که می گوید: «آنها سحرهائی را فرا می گرفتند که میان مرد و همسرش جدائی می افکند» (**فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ يَئِنَّ الْمَرِءِ وَ رَوْجِهِ**). یا تعبیر دیگری که در آیات فوق بود که «آنها چیزهائی را فرا می گرفتند که مضر به حاشان بود و نافع نبود» (**وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ**).

ولی آیا تأثیر سحر فقط جنبه روانی دارد؟ و یا این که اثر جسمانی و خارجی هم ممکن است داشته باشد؟

۱ - ط، آیه ۶۶.

۲ - اعراف، آیه ۱۱۶.

در آیات بالا اشاره‌ای به آن نشده، و لذا بعضی معتقدند اثر سحر، تنها در جنبه‌های روانی است.

نکته دیگری که در اینجا تذکر آن لازم است این که: به نظر می‌رسد قسمت قابل توجهی از سحرها به وسیله استفاده از خواص شیمیائی و فیزیکی به عنوان اغفال مردم ساده لوح انجام می‌شده است.

مثلاً در تاریخ ساحران زمان موسی(علیه السلام) می‌خوانیم: آنها درون ریسمان‌ها و عصاهای خویش مقداری مواد شیمیائی مخصوص (احتمالاً جیوه و مانند آن) قرار داده بودند که پس از تابش آفتاب، و یا بر اثر وسائل حرارتی که در زیر آن تعییه کرده بودند، به حرکت در می‌آمدند، و تماشاکنندگان خیال می‌کردند آنها زنده‌اند. این گونه سحرها حتی در زمان ما نیز کمیاب نیست.

\* \* \*

## ۶ - سحر از نظر اسلام

در این مورد فقهای اسلام همه می‌گویند: یاد گرفتن و انجام اعمال سحر و جادوگری حرام است.

در این قسمت احادیثی از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده است که در کتاب‌های معتبر ما نقل گردیده، از جمله این که:

علی(علیه السلام) می‌فرماید: مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئًا مِنَ السُّحْرِ قَلِيلًا أَوْ كَثِيرًا فَقَدْ كَفَرَ وَ كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ...: «کسی که سحر بیاموزد، کم یا زیاد، کافر شده است، و رابطه او با خداوند به کلی قطع می‌شود...».<sup>۱</sup>

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۷، صفحه ۱۴۸، حدیث ۲۲۲۱۳، (چاپ آل البيت) - «بحار الانوار»، جلد ۷۶، صفحه ۲۱۰، حدیث

۲ - «قرب الإسناد»، صفحه ۷۱ (انتشارات کتابخانه نینوی).

اما همان طور که گفتیم چنانچه یاد گرفتن آن به منظور ابطال سحر ساحران باشد اشکالی ندارد، بلکه گاهی به عنوان واجب کفایی می‌باشد عده‌ای سحر را بیاموزند تا اگر مدعی دروغگوئی خواست از این طریق مردم را اغفال یا گمراه کند، سحر و جادوی او را ابطال نمایند، و دروغ مدعی را فاش سازند.

شاهد این سخن که اگر سحر برای ابطال سحر و حل و گشودن آن باشد بی مانع است،

حدیثی است که از امام صادق(علیه السلام) نقل شده، در این حدیث می‌خوانیم:

«یکی از ساحران و جادوگران که در برابر انجام عمل سحر مزد می‌گرفت خدمت امام صادق(علیه السلام) رسیده عرض کرد: حرفه من سحر بوده است و در برابر آن مزد می‌گرفتم، خرج زندگی من نیز از همین راه تامین می‌شد، و با همان درآمد، حج خانه خدا را انجام داده ام، ولی اکنون آن را ترک و توبه کرده ام، آیا برای من راه نجاتی هست»؟

امام صادق(علیه السلام) در پاسخ فرمود: «عقده سحر را بگشا، ولی گره جادوگری مزن».<sup>۱</sup> از این حدیث استفاده می‌شود برای گشودن گره سحر، آموختن و عمل آن بی اشکال است.

\* \* \*

## ۷ - جادوگری از نظر تورات

سحر و جادوگری از نظر کتب عهد قدیم (تورات و کتب ملحق به آن) نیز ناروا و بسیار ناپسند است، زیرا در تورات می‌خوانیم: «با صاحبان اجنه توجه

---

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۷، صفحه ۱۴۵، حدیث ۲۲۲۰۷ (چاپ آل البيت) - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۱۱۵، حدیث ۷ (دارالکتب الاسلامیة) - «بحار الانوار»، جلد ۷۶، صفحه ۲۱۰، حدیث ۳ - «قرب الإسناد»، صفحه ۲۵ (انتشارات کتابخانه نینوی).

مکنید و جادوگران را متخصص نشوید تا (میادا) از آنها ناپاک شوید و خداوند خدای شما منم».<sup>۱</sup>

و در جای دیگر «تورات» آمده: «و کسی که با صاحبان اجنه و جادوگران توجه می نماید تا آن که از راه زنا پیروی ایشان نماید روی عتاب خود را به سوی او گردانیده او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت». <sup>۲</sup>

«قاموس کتاب مقدس» در این باره می نویسد: «و پر واضح است که سحر در شریعت موسوی راه نداشت، بلکه شریعت، اشخاصی را که از سحر مشورت طلبی می نمودند به شدیدترین قصاص ها ممانعت می نمود».

ولی جالب اینجا است که نویسنده «قاموس کتاب مقدس» اعتراف می کند با وجود این، یهود سحر و جادوگری را فرا گرفتند، و بر خلاف «تورات» به آن معتقد شدند، او به دنبال مطلب قبل می گوید: «لکن با وجود اینها این ماده فاسدۀ در میان قوم یهود داخل گردید، قوم به آن معتقد شدند و در وقت حاجت بدان پناه بردند». <sup>۳</sup> به همین دلیل قرآن آنها را شدیداً مورد نکوهش قرار داده، و آنها را سوداگرانی می شمرد که خود را به بدترین بهائی فروختند.

\* \* \*

۱ - «به اصحاب اجنه توجه مکنید و از جادوگران پرسش منمائید تا خود را به ایشان نجس سازید، من «یهوه» خدای شما هستم» (سفر لاویان، فصل ۱۹، شماره ۳۱، صفحه ۱۸۴ - کتاب مقدس، به همت انجمن پخش کتب مقدسۀ در میان ملل - طبق تطبیقی که ما انجام داده ایم).

۲ - «و کسی که به سوی صاحبان اجنه و جادوگران توجه نماید تا در عقب ایشان زنا کند من روی خود را به ضد آن شخص خواهم گردانید و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت» (سفر لاویان، فصل ۲۰، شماره ۶، صفحه ۱۸۵ - کتاب مقدس، به همت انجمن پخش کتب مقدسۀ در میان ملل - طبق تطبیقی که ما انجام داده ایم).

۳ - «قاموس کتاب مقدس»، صفحه ۴۷۱، تأليف «مستر هاکس آمریکائی».

## ۱ - سحر در عصر ما

امروز یک سلسله علوم وجود دارد که در گذشته ساحران با استفاده از آنها برنامه های خود را عملی می ساختند:

۱ - استفاده از خواص ناشناخته فیزیکی و شیمیائی اجسام، چنان که قبلاً نیز اشاره کردیم، همان طور که در داستان ساحران زمان موسی(علیه السلام) آمده که آنها با استفاده از خواص فیزیکی و شیمیائی مانند جیوه و ترکیبات آن، توانستند چیزهایی به شکل مار بسازند و به حرکت در آوردند.

البته استفاده از خواص فیزیکی و شیمیائی اجسام هرگز ممنوع نیست، بلکه باید هر چه بیشتر از آنها آگاه شد و در زندگی از آن استفاده کرد، ولی اگر از خواص مرموز آنها برای اغفال و فریب مردم ناآگاه استفاده شود، و به راه های غلطی سوق داده شوند، یکی از مصادیق سحر محسوب خواهد شد (دقت کنید). ۲ - استفاده از خواب مغناطیسی، هیپنوتیزم، و مانیه تیزم، و تله پاتی، (انتقال افکار از فاصله دور).

البته این علوم نیز از علوم مثبتی است که می تواند در بسیاری از شئون زندگی مورد بهره برداری صحیح قرار گیرد، ولی ساحران از آن سوء استفاده می کردند و برای اغفال و فریب مردم آنها را به کار می گرفتند.

اگر امروز هم کسی از آنها چنین استفاده ای را در برابر مردم بی خبر کند، سحر محسوب خواهد شد.

کوتاه سخن این که: سحر معنی وسیعی دارد که همه آنچه در اینجا گفتیم و در سابق اشاره شد نیز در بر می گیرد.

این نکته، نیز به ثبوت رسیده که نیروی اراده انسان، قدرت فراوانی دارد و هنگامی که در پرتو ریاضت های نفسانی قوی تر شود کارش به جائی می رسد که

در موجودات محیط خود تأثیر می گذارد، همان گونه که مرتاضان بر اثر ریاضت اقدام به کارهای خارق العاده می کنند.

این نیز قابل توجه است که: ریاضت‌ها گاهی مشروع است و گاهی نامشروع، ریاضت‌های مشروع در نفوس پاک، نیروی سازنده ایجاد می کند، و ریاضت‌های نامشروع نیروی شیطانی، و هر دو ممکن است منشأ خارق عادات گردد که در اولی مثبت و سازنده و در دوم مخرب است.

\* \* \*